

حماسه حسینی

اثر استاد شهید: مرتضی مطهری

جلد اول

تحریفات در واقعه تاریخی کربلا:

معنی تحریف و انواع آن

عوامل تحریف

تحریفات معنوی حادثه کربلا

وظیفه ما در برابر تحریف ها

حماسه حسینی:

دو چهره حادثه کربلا

نهضت حسینی حماسه ای مقدس

نهضت حسینی، عامل شخصیت یافتن جامعه اسلامی

بخش اول : تحریفات در واقعه تاریخی کربلا جلسه اول : معنی تحریف و انواع آن

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين بارئ الخلائق اجمعين و الصلوه والسلام على عبدالله و رسوله و حبيبه و صفيه , سيدنا و نبينا و مولانا ابى القاسم محمد صلى الله عليه و آله و سلم و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين . اعوذ بالله من الشيطان الرجيم : فبما نقضهم ميثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسيه يحرفون الكلم عن مواضعه و نسوا حظا مما ذكروا به (١) .

موضوع بحث , تحریفات در واقعه تاریخی کربلاست . در بازگویی این واقعه بزرگ , تحریفاتی صورت گرفته است . لهذا این بحث را در چهار فصل خلاصه می کنیم . فصل اول در اطراف معنی تحریف و انواع تحریفاتی که در دنیا وجود دارد و اشاره به اینکه انواع تحریفات در حادثه تاریخی عاشورا واقع شده است . فصل دوم درباره عوامل تحریف است , یعنی بطور کلی در قضایای دنیا که تحریف صورت می گیرد , به چه علت صورت می گیرد , چرا بشر حوادث و قضایا و احیانا شخصیت ها را تحریف می کند ؟ مخصوصا در نقل حادثه کربلا , چه عواملی دخالت داشته است که تحریفاتی در این قضیه واقع شود . فصل سوم عبارت است از توضیحی درباره تحریفاتی که در همین داستان و حادثه تاریخی صورت گرفته است . فصل چهارم در اطراف وظائف ما , اعم از علماء و توده مسلمانان می باشد .

بحث اول درباره معنی تحریف است .

تحریف یعنی چه ؟ تحریف در زبان عربی از ماده حرف است , یعنی منحرف کردن چیزی از مسیر و وضع اصلی خود که داشته است یا باید داشته باشد . به عبارت دیگر تحریف نوعی تغییر و تبدیل نیست که کلمه تغییر و تبدیل نیست . شما اگر کاری کنید که جمله ای , نامه ای , شعر و عبارتی آن مقصودی را که باید بفهماند , نفهماند و مقصود دیگری را بفهماند , می گویند شما این عبارت را تحریف کرده اید , مثلا شما گاهی مطلبی یا حرفی را به يك نفر می گوئید , بعد آن شخص سخن شما را در جای دیگری نقل می کند , پس

از آن کسی به شما می گوید فلانی از قول شما چنین چیزی نقل می کرد ، شما می فهمید که از آنچه شما گفته بودید با آنچه که او نقل کرده خیلی متفاوت است . او سخنان شما را کم و زیاد کرده است ، قسمتی از حرفهای شما که مفید مقصود شما بوده است را حذف کرده و قسمتهایی از خود به آن افزوده است ، در نتیجه سخن شما مسخ شده و چیز دیگری از آب در آمده است . آن وقت شما می گوئید این آدم حرف مرا تحریف کرده است . مخصوصا اگر کسی در سندهای رسمی دست ببرد ، می گویند سند را تحریف کرده است . اینها مثالهایی بود برای روشن شدن معنی کلمه تحریف و این کلمه بیش از این احتیاج به توضیح ندارد . حال به شرح انواع تحریف می پردازیم .

تحریف انواعی دارد که مهمترین آنها عبارت است از : تحریف لفظی و تحریف معنوی . تحریف لفظی این است که ظاهر مطلبی را عوض کنند ، مثلا از يك گفتار عبارتی حذف شود یا به آن عبارتی اضافه شود ، و یا جمله ها را چنان پس و پیش کنند که معنی آن فرق کند ، یعنی در ظاهر و در لفظ گفتار تصرف کنند .

تحریف معنوی این است که شما در لفظ تصرف نمی کنید ، لفظ همان است که بوده ، ولی آن را طوری معنی می کنید که خلاف مقصد و مقصود گوینده است . آن را طوری معنی می کنید که مطابق مقصود خود شما باشد نه مطابق مقصود اصلی گویند .

قرآن کریم کلمه تحریف را مخصوصا در مورد یهودی ها بکار برده و با ملاحظه تاریخ معلوم می شود که اینها قهرمان تحریف در طول تاریخ هستند . نمی دانم این چه نژادی است که تمایل عجیبی به قلب حقایق و تحریف دارد لهذا همیشه کارهایی را در اختیار می گیرند که در آنها بشود حقایق را تحریف و قلب کرد . من شنیده ام بعضی از همین خبر گزاریهای معروف دنیا که رادیوها و روزنامه ها همیشه از اینها نقل می کنند منحصرآ در دست یهودی هاست . چرا ؟ برای اینکه بتوانند قضایا را در دنیا آن طوری که دلشان می خواهد منعکس کنند و قرآن چه عجیب درباره اینها حرف می زند . این خصیصه یهودیان که تحریف است ، در قرآن بصورت يك خصیصه نژادی شناخته شده است . در یکی از آیات قرآن در سوره بقره می فرماید : افتطمعون ان ی...منوا لکم ای مسلمانان آیا شما طمع بستید که اینها به شما راست بگویند ؟ اینها همان ها هستند که با موسی می رفتند و سخن خدا را می شنیدند اما وقتی که برمی گشتند تا در میان قومشان نقل کنند آن را زیر و رو می کردند . افتطمعون ان ی...منوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون (۱) .

تحریف هم که می کردند ، نه از باب اینکه نمی فهمیدند و عوضی بازگو می کردند ، نه ، اینها ملت باهوشی هستند و خوب هم می فهمیدند ، اما در عین اینکه خوب می فهمیدند معذالك حرفها را ، سخنان را به گونه ای دیگر برای مردم بیان می کردند . تحریف همین است . یعنی پیچ دادن ، کج کردن چیزی ، از مسیر اصلی منحرف کردن . اینها در کتب الهی تحریف کردند . قرآن در این مورد در بسیاری از جاها یا کلمه تحریف را آورده و یا به صورت دیگری مطلب را بیان کرده است . ولی مفسرین ذکر کرده اند که تحریفی که قرآن می گوید اعم از تحریف ۱ آیا طمع دارید که یهودان به دین شما بگردند در صورتی که گروهی از آنان کلام خدا را شنیده و بدلخواه خود آن را تحریف می کنند با آنکه در کلام خدا تعقل کرده معنی آن را دریافته اند . سوره بقره ، ۷۵ . لفظی و تحریف معنوی است . یعنی بعضی از این تحریف ها که صورت گرفته است در لفظ بوده و بعضی در تفسیر و در معنی بوده است نه در لفظ ، که چون از مطلب خیلی خارج می شوم نمی خواهم در اطراف این مطلب بیشتر از این بحث کنم .

داستانی است که بد نیست آن را بگویم . يك نفر از علماء نقل می کرد که در ایام جوانیش مداحی از تهران به مشهد آمده بود که روزها در مسجد گوهرشاد یا در صحن می ایستاد و شعر می خواند ، مدیحه می خواند . از جمله غزل معروف منسوب به حافظ را می خواند : ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش { پیوسته در حمایت لطف اله باش قبر امام هشتم سلطان دین رضا } از جان بیوس و بر در آن بارگاه باش این آقا برای اینکه او را دست ببندازد ، رفته بود و به او گفته بود آقا چرا این شعر را غلط می خوانی ؟ باید این طور بخوانی : قبر امام هشتم سلطان دین رضا { از جان بیوس و بر در آن ، بارگاه باش یعنی وقتی به در حرم رسیدی همان طور که يك بار گاه را از روی الاغ بزمین می اندازند ، تو هم فوراً خودت را بزمین ببنداز . از آن پس هر وقتی مداح بیچاره این شعر را می خواند ، بجای بارگاه می گفت بار گاه و خود را هم بزمین می انداخت . این را می گویند تحریف . در همین جا این مطلب را بگویم که تحریف از نظر موضوع نیز فرق می کند . يك وقت است که تحریف در يك سخن عادی است . مثل اینکه دو نفر در نقل قول و گفتار یکدیگر تحریف کنند . يك وقت هم هست که تحریف در يك موضوع بزرگ اجتماعی است ، مثل تحریف در شخصیت ها . شخصیت هایی هستند که قول و عملشان برای مردم حجت است ، خلقشان برای مردم نمونه است . مثلاً کسی سخنی را به علی علیه السلام نسبت می دهد که نگفته است ، یا مقصودش چیز دیگری بوده ، این خیلی خطرناک است . خلق و خوئی را به پیغمبر ، به امام نسبت می

دهد ، در صورتی که خلق او طور دیگری بوده است . یا در يك حادثه بزرگ ، در يك حادثه تاریخی که از نظر اجتماع يك سند اجتماعی و يك پشتوانه اخلاقی و تربیتی است ، تحریف بوجود آوردند . این دیگر چقدر اهمیت دارد و چقدر خطرناک است که تحریفات ، چه تحریف لفظی و چه تحریف معنوی در موضوعاتی صورت بگیرد که موضوع عادی نیستند . يك وقت کسی در شعر حافظ تحریفی می کند یا مثلا در کتاب موش و گربه دست می برد این چندان اهمیتی ندارد . البته نباید در يك کتاب ادبی با ارزش کسی تحریف بکند .

يك وقتی یکی از استادها مقاله ای درباره کتاب موش و گربه که از نظر ادبی بسیار کتاب با ارزشی است نوشته بود و ثابت کرده بود که بقدری مردم در آن دست برده و شعرها را کم و زیاد و کلمه ها را عوض کرده اند که حد ندارد . بعد نوشته بود که به نظر من قومی در دنیا به اندازه قوم ایرانی بی امانت نیست که این همه در آثار خودش دخل و تصرفها و تحریفهای بی جا بکند . در مورد مثنوی هم همین طور ، آنقدر شعر الحاقی در مثنوی اضافه کرده اند که خدا می داند . مثلا يك شعر عالی راجع به اثر محبت در مثنویهای اصل بوده است که می گوید : از محبت تلخها شیرین شود { وز محبت مسها زرین شود که حرف حسابی است . محبت مثل چیزی است که تلخها را شیرین می کند ، محبت حکم کیمیا را دارد که مس وجود انسان را تبدیل به زر می کند . بعد دیگران آمدند و بدون اینکه تناسبی وجود داشته باشد اشعاری به آن افزودند .

مثلا گفتند : از محبت مار موری می شود ، و یا از محبت مثلا سقف دیوار می شود و یا از محبت خربزه هندوانه می شود که اینها دیگر ربطی به موضوع ندارد . البته اینها نباید بشود ولی این تحریف ها به حیات و سعادت اجتماع ضربه نمی زند ، در مسیر اجتماع انحرافی ایجاد نمی کند ، اما تحریف در چیزهایی که بستگی به اخلاق و تربیت و دین مردم دارد خطرناک است ، و وای به آنجا که در اسناد و پشتوانه های زندگی بشر تحریف صورت بگیرد . حادثه کربلا برای ما مردم ، خواهی نخواهی يك حادثه بزرگ اجتماعی است . یعنی در تربیت ما ، در خلق و خوی ما این حادثه اثر دارد .

حادثه ای است که خود بخود بدون اینکه هیچ قدرتی ما مردم را مجبور کرده باشد ، میلیون ها نفر و قهرا میلیون ها ساعت از وقت خودمان را برای استماع قضایای مربوط به آن صرف می کنیم ، میلیون ا تومان در این راه خرج می کنیم . این قضیه باید همان طوری که بوده است بدون کم و زیاد بیان شود و اگر کوچکترین داخل و تصرفی از طرف ما در این حادثه صورت بگیرد ، حادثه را منحرف می کند و بجای اینکه ما از این حادثه استفاده بکنیم قطعا ضرر خواهیم کرد . حالا بحث من این است که در نقل و بازگو کردن حادثه

عاشورا ، ما هزاران تحریف وارد کرده ایم ! هم تحریف های لفظی ، یعنی شکلی و ظاهری که راجع به اصل قضایا ، راجع به مقدمات قضایا ، راجع به متن مطلب و راجع به حواشی مطلب است ، و هم تحریف در تفسیر این حادثه . با کمال تأسف این حادثه ، هم دچار تحریف های لفظی شده و هم دچار تحریف های معنوی . گاهی از اوقات تحریف هایی که می شود لااقل با اصل مطلب هماهنگی دارد ، ولی يك گاهی وقت ها تحریف هایی که می شود لااقل با اصل مطلب هماهنگی دارد ، ولی گاهی وقت ها تحریف ، کوچکترین هماهنگی که ندارد هیچ ، قضیه را هم مسخ می کند قضیه را به کلی واژگون می کند و به شکلی در می آورد که به صورت ضد خودش رمی آید . باز هم با کمال تأسف باید بگویم تحریفهایی که بدست ما مردم در این حادثه صورت گرفته است همه در جهت پائین آوردن و مسخ کردن قضیه بوده است ، در جهت بی خاصیت و بی اثر کردن قضیه بوده است . و در این قضیه ، هم گویندگان و علمای امت ، و هم مردم تقصیر داشته اند که همه اینها را انشاء الله توضیح خواهم داد .

من نمونه هایی از بعضی تحریف هایی که در لفظ ظاهر ، یعنی در شکل قضیه بوجود آورده اند و چیزهایی که نسبت داده اند را ذکر می کنم . مطلب آنقدر زیاد است که قابل بیان کردن نیست ، آنقدر زیاد است که اگر بخواهیم روضه های دروغی را که می خوانند جمع آوری کنیم شاید چند جلد کتاب پانصد صفحه ای بشود ! من فقط برای نمونه عرض می کنم ، مرحوم حاج میرزا حسین نوری اعلی الله مقامه ، استاد مرحوم حاج شیخ عباس قمی و مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهبانندی در مشهد و مرحوم حاج شیخ محمد باقر بیرجندی محدث که مرد بسیار فوق العاده ای بوده است ، محدثی است که در فن خودش فوق العاده متبحر بوده و حافظه ای بسیار قوی داشته است . مرد باذوق و سیار باشور و حرارت و با ایمانی بوده است . گو اینکه بعضی از کتاب هایی که این مرد نوشته در شان او نبوده و علمای وقت هم ملامتش کردند ، ولی معمولا کتاب هایش خوب است ، مخصوصا کتابی در موضوع منبر نوشته است بنام [(ل...ل... و مرجان)] که با اینکه کتاب کوچکی است ولی فوق العاده خوب است . در این کتاب راجع به وظایف اهل منبر سخن گفته است . همه این کتاب در دو فصل است ، يك فصل آن درباره اخلاص ، یعنی خلوص نیت است که یکی از شرایط گوینده ، خطیب ، واعظ ، روضه خوان این است که خلوص نیت داشته باشد . منبر که می رود ، روضه که می خواند ، به طمع پول نباشد و چقدر عالی در این موضوع بحث کرده است که من وارد بحث آن نمی شوم . شرط دوم ، صدق و راستی است ، و در اینجاست

که موضوع راست گفتن و دروغ گفتن تشریح شده و انواع دروغ ها را چنان بحث کرده که من خیال نمی کنم در هیچ کتابی درباره دروغ و انواع آن به اندازه این کتاب بحث شده باشد و شاید نظیر این کتاب در دنیا وجود نداشته باشد. عجیب این مرد تبحر از خودش نشان داده است. این مرد بزرگ در همین کتاب نمونه هایی از دروغهایی را که معمول است و به حادثه تاریخی کربلا نسبت می دهند، ذکر می کند. آنچه که من می گویم غالباً یا همه آن، همان هایی است که مرحوم حاجی نوری هم از آنها ناله کرده است، و حتی صریحاً این مرد بزرگ می گوید: امروز باید عزای حسین را گرفت اما برای حسین در عصر ما يك عزای جدیدی است که در گذشته نبوده است و آن اینهمه دروغ هائی است که درباره حادثه کربلا گفته می شود و هیچکس جلوی این دروغها را نمی گیرد. برای مصیبت حسین بن علی باید گریست، ولی نه برای شمشیرها و نیزه هایی که در آن روز بر پیکر شریفش وارد شد، بلکه به خاطر دروغها. و در مقدمه کتاب هم نوشته است که فلان عالم بزرگ از علمای هندوستان نامه ای به من نوشته و از روضه های دروغی که در هندوستان خوانده می شود شکایت کرده و از من خواهش کرده است که کاری بکنم و کتابی بنویسم که جلوی روضه های دروغ در آنجا گرفته شود بعد مرحوم حاجی می نویسد: این عالم هندی خیال کرده است که روضه خوانها وقتی به هندوستان می روند دروغ می گویند، نمی داند که آب از سرچشمه گل آلود است و مرکز روضه های دروغ، کربلا و نجف و ایران یعنی همین مراکز تشیع است. حالا، من بطور نمونه تحریفاتی را بیان می کنم که بعضی از اینها مربوط به وقایع قبل از عاشورا، بعضی مربوط به وقایع بین راه، بعضی مربوط به ایام اقامت در ماه محرم، بعضی مربوط به ایام اسارت و بعضی هم مربوط به ائمه بعد از قضایای کربلا، و اغلب مربوط به روز عاشورا است. حال برای هر کدام دو نمونه می آورم. يك مطلب را لازم است قبلاً بگویم که در همه اینها مردم مس...ولند. یعنی شما مردمی که در روضه خوانیها شرکت می کنید، هیچ خیال نمی کنید که در این قضیه مس...ول هستید، بلکه فکر می کنید که مس...ول فقط گویندگان هستند. دو مس...ولیت بزرگ ردم دارند، یکی اینکه نهی از منکر بر همه واجب است. وقتی می فهمند و می دانند که اغلب هم می دانند که دروغ است، نباید در آن مجلس بنشینند که حرام است و باید مبارزه کنند. و دیگر از بین بردن تمایلی است که صاحب مجلسها و مستمعین به گرم بودن مجلس دارند و به اصطلاح مجلس باید بگیرد، باید کربلا شود. روضه خوان بیچاره می بیند که اگر هر چه می گوید راست و درست باشد آن طور که شاید و باید مجلس نمی گیرد و

همین مردم هم دعوتش نمی کنند ، ناچار يك چیزی اضافه می کند . مردم باید این انتظار را از سر خودشان بیرون کنند و با رفتارشان آن روزه خوانی را که می میراند و مجلس را کربلا می کند تشویق نکنند . کربلا می کند یعنی چه ! مردم باید روزه راست بشنوند تا معارفشان ، سطح فکرشان بالا بیاید و بدانند که اگر روحشان در يك کلمه اهتزاز پیدا کرد ، یعنی با روح حسین بن علی هماهنگ شد و در نتیجه اشکی ولو ذره ای ، از چشمشان بیرون آمد واقعا مقام بزرگی است . اما اشکی که از راه قصابی کردن از چشم بیرون بیاید اگر يك دریا هم باشد ارزش ندارد .

نقل می کنند که یکی از علمای بزرگ در یکی از شهرستانها تا اندازه ای درد دین داشت و همیشه به این دروغهایی که روی منبر گفته می شد اعتراض می کرد و تعبیرش هم این بود که این زهرماریها چیست که بالای منبرها می گوئید . يك وقت يك واعظی به او گفت اگر اینها را نگوئیم اصلا باید در دکان را تخته کنیم ! آن آقا جواب داد اینها دروغ است و نباید گفته شود . از قضا چندی بعد خود این آقا بانی شد و مجلسی در مسجد خودش تشکیل داد و همان واعظ را دعوت کرد ، ولی قبل از شروع منبر به واعظ گفت من می خواهم به عنوان نمونه مجلسی ترتیب بدهم که جز روزه راست در آن خوانده نشود و تو هم باید مقید باشی که جز از کتابهای معتبر هیچ روزه ای نخوانی ، و با تعبیر خودش گفت از آن زهرماریها نباید چیزی بگویی . واعظ هم گفت چون مجلس مال شماس است اطاعت می شود . شب اول خود آقا در محراب رو به قبله نشسته بود ، منبر هم کنار محراب بود . آقای واعظ صحبت هایش را کرد و موقع خواندن روزه شد ، شروع کرد به خواندن روزه و خود را مقید کرده بود که جز روزه راست چیزی نگوید ، اما هر چه گفت مجلس تکان نخورد و همین طور یخ کرده بود . آقا دید عجب ، این مجلس مال خودش هم هست بعد مردم چه می گویند ، زنها می گویند لابد آقا نیتش پاك نیست که مجلسش نمی گیرد ، اگر آقا خودش نیتش درست بود ، اخلاص نیت داشت ، حالا کربلا شده بود . دید که آبرویش می رود چه بکند ؟ یواشکی و زیر چشمی به واعظ گفت يك کمی از آن زهرماریها قاطی کن .

این انتظاری که مردم برای کربلا شدن دارند ، خود دروغ ساز است و لهذا غالب جعلیاتی که شده است مقدمه گریز زدن بوده است . یعنی برای اینکه بشود گریزی زد و اشک مردم را جاری کرد يك جعل صورت گرفته و غیر از این چیزی نبوده است . این قضیه را من مکرر شنیده ام و لابد شما هم شنیده اید ، و حاجای نوری در مقدمات قضایا آن را نقل کرده است که می گویند روزی امیرالم... منین علی علیه السلام بالای منبر بود و خطبه می خواند .

امام حسین علیه السلام فرمود من شنه ام و آب می خواهم , حضرت فرمود کسی برای فرزندم آب بیاورد , اول کسی که از جا بلند شد , کودکی بود که همان حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بود , ایشان رفتند و از مادرشان يك كاسه آب گرفتند و آمدند وقتی که وارد شدند در حالی وارد شدند که آب را روی سرشان گرفته بودند و قسمتی از آن هم می ریخت که با يك طول و فصیلی قضیه نقل میشود . بعد امیرالم...منین علی علیه السلام چشمشان که به این منظره افتاد اشکشان جاری شد . به آقا عرض کردند چرا گریه می کنید ؟ فرمود قضایای اینها یادم افتاد که دیگر معلوم است گریز به کجا منتهی می شود . حاجی نوری در این جا يك بحث عالی دارد , می گوید شما که می گوئید علی در بالای منبر خطبه می خواند , باید بدانید که علی فقط در زمان خلافتش منبر می رفت و خطبه می خواند . پس در کوفه بوده است و در آن وقت امام حسین مردی بوده که تقریباً سی و سه سال داشته است . بعد می گوید اصلاً آیا این حرف معقول است که يك مرد سی و سه ساله در حالی که پدرش دارد مردم را موعظه می کند و خطابه می خواند ناگهان وسط خطابه بگوید آقا من تشنه ام آب می خواهم ؟ اگر يك آدم معمولی این کار را بکند می گویند چه آدم بی ادب و بی تربیتی است , و از طرفی حضرت ابوالفضل هم در آن وقت کودک نبوده , يك نوجوان اقلاً پانزده ساله بوده است . می بینید که چگونه قضیه ای را جعل کردند . آیا این قضیه در شان امام حسین است ؟ ! و غیر از دروغ بودنش , اصلاً چه ارزشی دارد ؟ آیا این شان امام حسین را بالا می برد یا پائین می آورد ؟ مسلم است که پایین می آورد , چون يك دروغ به امام نسبت داده ایم و آبروی امام را برده ایم , طوری حرف زده ایم که امام را در سطح بی ادبترین افراد مردم پائین آورده ایم . در حالی که پدری مثل علی مشغول حرف زدن است , تشنه اش می شود , طاقت نمی آورد که جلسه تمام شود و بعد آب بخورد , همانجا حرف آقا را می برد و می گوید من تشنه ام , برای من آب بیاورید ! نمونه دیگری که تحریف و جعل کردند این است که قاصدی برای اباعبدالله علیه السلام نامه ای آورده بود و جواب می خواست , آقا فرمود که سه روز دیگر بیا از من جواب بگیر . سه روز دیگر که سراغ گرفت , گفتند : آقا حرکت کردند و امروز عازم رفتن هستند . او هم گفت پس حالا که آقا می روند , بروم ببینم جلال و کوبه پادشاه حجاز چگونه است . رفت و دید آقا خودش روی يك کرسی نشسته و بنی هاشم روی کرسیهای چنین و چنان . بعد محملهایی آوردند , چه حریرها , چه دیباچهها , چه چیزها در آنجا بود . بعد مخدرات را آوردند و با چه احترامی سوار این محملها کردند . اینها را می گویند تا ناگهان به روز یازدهم گریز می زنند و می گویند اینها که در آن روز

چنین محترم آمدند روز یازدهم چه حالی داشتند . حاجی نوری می گوید : این حرفها یعنی چه ؟ این تاریخ است که می گوید : امام حسین در حالی که بیرون می آمد این آیه را می خواند : فخرج منها خائفا يترقب (۱) یعنی در این بیرون آمدن خودش را به موسی بن عم ران که از فرعون فرار می کرد تشبیه کرده است : قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل (۲) يك قافله بسیار بسیار ساده ای حرکت کرده بود . مگر عظمت ابا عبدالله به این است که يك کرسی مثلا زرین برایش گذاشته باشند ؟ ! یا عظمت خاندان او به این است که سوار محمل هائی از دیباج و حریر شده باشند ؟ ! اسبها و شترهایشان چطور باشد , نوکرهایشان چطور باشد ؟ ! نمونه دیگر از تحریف در وقایع عاشورا که یکی از معروفترین قضایا شده است و حتی يك تاریخ هم به آن گواهی نمی دهد قصه لیلا مادر حضرت علی اکبر است . البته ایشان مادری به نام لیلا داشته اند , ولی حتی يك مورخ نگفته که لیلا در کربلا بوده است . اما ببینید که چقدر ما روضه لیلا و علی اکبر داریم , روضه آمدن لیلا به بالین علی اکبر . حتی من در قم , در مجلسی که به نام آیه الله بروجردی تشکیل شده بود که البته خود ایشان در مجلس نبودند , همین روضه را شنیدم که علی اکبر به میدان رفت , حضرت به لیلا فرمود که از جدم شنیدم که دعای مادر در حق فرزند مستجاب است , برو در فلان خیمه خلوت موهایت را پریشان کن , در حق فرزندت دعا کن شاید خداوند این فرزند را سالم بما برگرداند ؟ ! اولی لیلای در کربلا نبوده که چنین کند . ثانیاً اصلاً این منطق , منطق حسین نیست . منطق حسین در روز عاشورا , منطق جانبازی است . تمام مورخین نوشته اند که هر کس اجازه می خواست , حضرت به هر نحوی که می شد عذری برایش ذکر کند , ذکر می کرد , بجز برای علی اکبر فاستاذن فی القتال اباه فاذن له (۱) . یعنی تا اجازه خواست , گفت برو . حال چه شعرها که سروده نشده ! از جمله این شعر که می گوید : خیز ای بابا از این صحرا رویم { نك بسوی خیمه لیلا رویم نمونه دیگری در همین مورد را که خیلی عجیب است من در همین تهران , در منزل یکی از علمای بزرگ این شهر , در چند سال پیش , از یکی از اهل منبر که روضه لیلا را می خواند شنیدم و من در آنجا چیزی شنیدم که به عمرم نشنیده بودم . گفت بعد از اینکه حضرت لیلا رفت در آن خیمه و موهایش را پریشان کرد , نذر کرد که اگر خدا علی اکبر را سالم به او برگرداند و در کربلا کشته نشود از کربلا تا مدینه را ریحان بکارد . یعنی نذر کرد که سیصد فرسخ راه را ریحان بکارد ! این را گفت و یکمرتبه زد زیر آواز : نذر علی لئن عادوا و ان رجعوا { لآزرعن طریق التفت ریحانا من نذر کردم که اگر اینها برگردند راه تفت را ریحان بکارم . این شعر عربی بیشتر برای من اسباب

تعجب شد که این شعر از کجا پیدا شده؟ بعد بدنبال آن رفتم و گشتم، دیدم این تفتی که در این شعر آمده کربلا نیست، بلکه این تفت سرزمین مربوط به داستان لیلی و مجنون معروف است که لیلی در آن سرزمین سکونت می کرده و این شعر مال مجنون عامری است برای لیلی، و این آدم این شعر را برای لایلا مادر علی اکبر و کربلا می خوانده. تصور کنید اگر یک مسیحی یا یک یهودی یا یک آدم لامذهب آنجا باشد و این قضایا را بشنود، آیا نخواهد گفت که تاریخ اینها چه مزخرفاتی دارد؟ آنها که نمی فهمند که این داستان را این شخص از خودش جعل کرده است، بلکه می گویند العیاذ بالله زنها اینها چقدر بی شعور بوده اند که نذر می کردند از کربلا تا مدینه را ریحان بکارند. این حرفها یعنی چه؟! از این بالاتر، (حاجی نوری) می گوید در همان گرما گرم روز عاشورا که می دانید مجال نماز خواندن هم نبود، اما نماز خوف (۱) خواند و با عجله هم خواند. حتی دو نفر از اصحاب آمدند و خودشان را سپر قرار دادند که امام بتواند این دو رکعت نماز خوف را بخواند، و تا امام این دو رکعت نماز را خواندند، این دو نفر در اثر تیرهای پیاپی که می آمد از پا در آمدند.

مجال برای نماز خواندن به اینها نمی دادند، ولی گفته اند در همان وقت امام فرمود حجله عروسی را بیندازید، من می خواهم عروسی قاسم با یکی از دخترهایم را در اینجا، لااقل شبیه آن هم که شده ببینم، من آرزو دارم، آرزو را که نمی شود به گور برد! شما را بخدا ببینید حرفهایی را که گاهی وقتها از یک افراد در سطح خیلی پایین می شنویم که مثلا می گویند من آرزو دارم عروسی پسر من را ببینم، آرزو دارم عروسی دختر من را ببینم، به فردی چون حسین بن علی نسبت می دهند، آن هم در گرما گرم زدو خورد که مجال نماز خواندن نیست! و می گویند حضرت فرمود من در همین جا می خواهم دختر من را برای پسر برادرم عقد بکنم و یک شکل از عروسی هم که شده است در اینجا راه بیندازم. یکی از چیزهایی که از تعزیه خوانیهای قدیم ما هرگز جدا نمی شد عروسی قاسم نو کدخدا، یعنی نو داماد بود، در صورتی که این در هیچ کتابی از کتابهای تاریخی معتبر وجود ندارد. حاجی نوری می گوید ملا حسین کاشفی اولین کسی است که این مطلب را در کتابی بنام روضه الشهداء نوشته است و اصل قضیه صددرصد دروغ است.

بقول آن شاعر که گفت: بس که بیستند بر او برگ و ساز {گر تو ببینی شناسیش باز اگر سیدالشهداء علیه السلام بیاید و اینها را مشاهده کند (البته او در عالم معنا که می بیند، اگر در عالم ظاهر هم بیاید)، می بیند ما برای او اصحاب و یارانی ذکر کرده ایم که اصلا چنین اصحاب و یارانی نداشته است.

مثلا در کتاب محرق القلوب که اتفاقا نویسنده اش هم يك عالم و فقيه بزرگی است , ولی از این موضوعات اطلاع نداشته , نوشته شده است که یکی از اصحابی که در روز عاشورا از زیر زمین جوشید , هاشم مرقال بود , در حالی که يك نیزه هجده ذرعی هم دستش بود . آخر يك کسی هم گفته بود سنان بن انس که بنا بقول بعضی سر امام حسین را برید , نیزه ای داشت که شصت فرع بود . گفتند نیزه شصت ذرعی که نمی شود ! گفت خدا برایش از بهشت فرستاده بود . در کتاب محرق القلوب هم نوشته که هاشم بن عتبه مرقال با نیزه هجده ذرعی پیدا شد در حالی که این هاشم بن عتبه از اصحاب حضرت امیر بوده و در بیست سال پیش کشته شده بود . ما برای امام حسین یارانی ذکر می کنیم که چنین یارانی نداشته است . و یا زعفرجی جزو یاران امام حسین است . اما دشمنانی ذکر می کنند که نبوده است . در کتاب اسرار الشهادة نوشته شده است که لشکر عمر سعد در کربلا يك میلیون و ششصد هزار نفر بود . باید س...ال کرد اینها از کجا پیدا شدند ؟ اینها همه در کوفه بودند , مگر چنین چیزی می شود ؟ ! و نیز در آن کتاب نوشته که امام حسین در روز عاشورا سیصد هزار نفر را با دست خودش کشت ! با بمبی که در هیروشیما انداختند تازه شصت هزار نفر کشته شدند , و من حساب کردم که اگر فرض کنیم که شمشیر مرتب بیاید و در هر ثانیه يك نفر کشته شود , کشتن سیصد هزار نفر , هشتاد و سه ساعت و بیست دقیقه وقت می خواهد . بعد که دیدند این تعداد کشته با طول روز جور در نمی آید , گفتند روز عاشورا هم هفتاد ساعت بوده است ! همین طور درباره حضرت ابوالفضل گفته اند که بیست و پنج هزار نفر را کشت که حساب کردم اگر در هر ثانیه يك نفر کشته شود , شش ساعت و پنججاه و چند دقیقه و چند ثانیه وقت می خواهد . پس حرف این مرد بزرگ , حاجی نوری را باور کنیم که می گوید : اگر کسی بخواهد امروز بگرید , اگر کسی بخواهد امروز ذکر مصیبت کند , باید بر مصائب جدیده اباعبدالله بگرید , بر این دروغهائی که به اباعبدالله علیه السلام نسبت داده می شود , گریه کند . نمونه دیگر , اربعین است . اربعین که می رسد , همه , این روضه را می خوانند و مردم هم خیال می کنند این طور است که اسراء از شام به کربلا آمدند و در آنجا با جابر ملاقات کردند و امام زین العابدین هم با جابر ملاقات کرد . در صورتی که بجز در کتاب لهوف که آن هم نویسنده اش یعنی سید بن طاووس در کتابهای دیگرش آن را تکذیب کرده و لااقل تایید نکرده است , در هیچ کتاب دیگری چنین چیزی نیست و هیچ دلیل عقلی هم این را تایید نمی کند , ولی مگر می شود این قضایائی را که هر سال گفته می شود از مردم گرفت ؟ ! جابر اولین زائر امام حسین علیه السلام بوده است و اربعین هم جز

موضوع زیارت قبر امام حسین علیه السلام هیچ چیز دیگری ندارد . موضوع تجدید عزای اهل بیت نیست ، موضوع آمدن اهل بیت به کربلا نیست ، اصلا راه شام از کربلا نیست ، راه شام به مدینه ، از همان شام جدا می شود . آن چیزی که بیشتر دل انسان را به درد می آورد اینست که اتفاقا در میان وقایع تاریخی کمتر واقعه ای است که از نظر نقلهای معتبر به اندازه حادثه کربلا غنی باشد . من در سابق خیال می کردم که اساسا علت اینکه این همه دروغ در این مورد پیدا شده ، این است که وقایع راستین را کسی نمی داند که چه بوده است ، بعد که مطالعه کردم دیدم اتفاقا هیچ حادثه ای در تاریخهای دور دست مثل سیزده ، چهارده قرن پیش به اندازه حادثه کربلا تاریخ معتبر ندارد . مورخین معتبر اسلامی از همان قرون اول و دوم قضایا را با سندهای معتبر نقل کردند و این نقلها با یکدیگر انطباق دارد و به یکدیگر نزدیک هستند ، و يك قضایائی در کار بوده است که سبب شده جزئیات این تاریخ بماند . یکی از چیزهائی که سبب شده متن این حادثه محفوظ بماند و هدفش شناخته شود این است که در این حادثه خطبه زیاد خوانده شده . در آن عصرها خطبه حکم اعلامیه در این عصر را داشت . همان طور که در این عصر ، در جنگها مخصوصا اعلامیه های رسمی بهترین چیزی است که متن تاریخ را نشان بدهد ، در آن زمان هم خطبه ها این طور بوده است . لذا خطبه زیاد است ، چه قبل از حادثه کربلا و چه در خلال آن و چه بعد از آن که اهل بیت در کوفه ، در شام ، در جاهای دیگر خطبه هایی ایراد کردند . و اصلا هدف آنها از این خطبه ها این بود که می خواستند به مردم اعلام کنند که چه گذشت و قضایا چه بود و هدف چه بود ، و این خودش يك انگیزه ای بوده که قضایا نقل شود . در قضیه کربلا س...ال و جواب زیاد شده است و همینها در متن تاریخ ثبت است که ماهیت قضیه را به ما نشان می دهد .

در کربلا رجز زیاد خوانده شده است ، مخصوصا شخص اباعبدالله زیاد رجز خوانده است و همین رجزها می تواند ماهیت قضیه را نشان بدهد .

در قضیه کربلا چه قبل و چه بعد از آن ، نامه های زیادی مبادله شده است ، نامه هائی که میان امام و اهل بصره مبادله شده است ، نامه هائی که خود امام قبل از معاویه نوشته است (از اینجا معلوم می شود که امام خودش را برای قیامی بعد از معاویه آماده می کرده است) ، نامه هائی که خود دشمنان برای یکدیگر نوشته اند ، یزید برای ابن زیاد ، ابن زیاد برای یزید ، ابن زیاد برای عمر سعد ، عمر سعد برای ابن زیاد ، که متن همه اینها در تاریخ اسلام مضبوط است . لذا قضایای کربلا ، قضایای روشنی است و سراسر آن هم افتخار آمیز است . ولی

ما چهره این حادثه تابناک تاریخی را تا این مقدار مشوه و بزرگترین خیانتها را به امام حسین علیه السلام کرده ایم که اگر امام حسین علیه السلام در عالم ظاهر بیاید و ببیند ، خواهد گفت که شما بکلی قیافه حادثه را تغییر داده اید . آن امام حسینی که شما در خیال خودتان رسم کرده اید که من نیستم ، آن قاسم بن الحسنی که شما در خیال خودتان رسم کرده اید که برادرزاده من نیست آن علی اکبری که شما در مخیله خودتان درست کرده اید که جوان با معرفت من نیست ، آن یارانی که شما درست کرده اید که آنها نیستند . ما قاسمی درست کرده ایم که آرزویش فقط دامادی بوده ، آرزوی عمویش هم دامادی او بوده ! این را شما با قاسمی که در تاریخ بوده است مقایسه کنید . تواریخ معتبر این قضیه را نقل کرده اند که در شب عاشورا امام علیه السلام اصحابش را در خیمه عند قرب الماء (۱) یا نزدیک آن خیمه جمع کرد و آن خطابه بسیار معروف شب عاشورا را به آنها القاء کرد که نمی خواهم آن را به تفصیل نقل کنم . در این خطبه امام بطور خلاصه به آنها می گوید شما آزاد هستید . امام نمی خواسته کسی رو دربایستی داشته باشد و خودش را مجبور ببیند ، حتی کسی خیال کند که به حکم بیعت لازم است بماند . لذا می گوید همه شما را آزاد کردم ، همه یارانم ، خاندانم ، برادرانم ، فرزندانم ، برادرزاده هایم . اینها جز به شخص من به کس دیگری کار ندارند ، شب تاریک است و از این تاریکی شب استفاده کنید و بروید و آنها هم قطعاً با شما کاری ندارند . در اول هم از اینها تجلیل می کند و می گوید منتهای رضایت را از شما دارم ، اصحابی بهتر از اصحاب خودم سراغ ندارم ، اهل بیتی بهتر از اهل بیت خودم سراغ ندارم . اما همه آنها بطور دسته جمعی می گویند آقا چنین چیزی مگر ممکن است ، جواب پیغمبر را چه بدهیم ، وفا کجا رفت ، انسانیت کجا رفت ، محبت کجا رفت ، عاطفه کجا رفت ؟ و آن سخنان پر شوری که آنجا گفتند که واقعا دل سنگ را کباب می کند ، یعنی انسان را به هیجان می آورد . یکی می گوید مگر يك جان هم ارزش این حرفها را دارد که کسی بخواهد فدای شخصی مثل تو کند ، ای کاش هفتاد بار زنده می شدم و هفتاد بار خودم را فدای تو می کردم . آن یکی می گوید هزار بار ، دیگری می گوید ای کاش امکان داشت جانم را فدای تو کنم ، بعد بدنم را آتش بزنند ، خاکسترش کنند ، آنگاه خاکسترش را بباد دهند و دوباره مرا زنده کنند و باز . . . اول کسی که به سخن آمد برادرش ابوالفضل بود و بعد همه بنی هاشم . همینکه این سخنان را گفتند ، امام مطلب را عوض کرد و از حقایق فردا قضایائی را گفت . به آنها خبر کشته شدن را داد که همه آنها درست مثل يك مژده بزرگ تلقی کردند . همین جوانی که این قدر به او ظلم می کنیم و آرزوی او را دامادی می دانیم ، س...الی کرد که در

حقیقت خودش گفته است که آرزوی من چیست؟ وقتی که جمعی از مردان در مجلسی اجتماع می کنند، یک بچه سیزده ساله در جمع آنها شرکت نمی کند، پشت سر مردان می نشیند.

مثل اینکه این جوان پشت سر اصحاب نشسته بود و مرتب سر می کشید که دیگران چه می گویند. وقتی که امام فرمود همه شما کشته می شوید، این طفل با خودش فکر کرد که آیا شامل من هم خواهد شد یا نه؟ آخر من بچه هستم شاید مقصود آقا این است که بزرگان کشته می شوند و من هنوز صغیرم. لذا رو کرد به آقا و عرض کرد: و انا فی من یقتل؟ آیا من هم جزء کشته شدگان هستم یا نیستم؟ حالا ببینید آرزو چیست؟ امام فرمود اول من از تو یک س...ال می کنم، جواب مرا بده، بعد من جواب تو را می دهم. من اینطور فکر می کنم که آقا این س...ال را مخصوصا کرد، می خواست این س...ال و جواب پیش بیاید تا مردم آینده فکر نکنند که این جوان ندانسته و نفهمیده خودش را به کشتن داد، و نگویند این جوان در آرزوی دامادی بود، دیگر برایش حمله درست نکنند، جنایت نکنند. لذا آقا فرمود که اول من س...ال می کنم: کیف الموت عندک پسرکم، فرزند برادرم، اول بگو که مردن و کشته شدن در ذائقه تو چه مزه ای دارد؟ فوراً گفت: احلی من العسل، از عسل شیرینتر است. اگر از ذائقه می پرسی، که مرگ از عسل در ذائقه من شیرینتر است. یعنی برای من آرزوی شیرینتر از این آرزو وجود ندارد. منظره چقدر تکان دهنده است! اینهاست که این حادثه را یک حادثه بزرگ تاریخی کرده و ما باید این حادثه را زنده نگه داریم. چون دیگر نه حسینی پیدا خواهد شد و نه قاسم بن الحسنی. این است که این مقدار ارزش می دهد که بعد از چهارده قرن اگر یک چنین حسینی ای (۱) بنامشان بسازیم کاری نکرده ایم. و گرنه آرزوی دامادی داشتن که وقت صرف کردن نمی خواهد، پول صرف کردن نمی خواهد، حسینی ساختن نمی خواهد، سخنرانی نمی خواهد. ولی اینها جوهره انسانیت هستند، مصداق انی جاعل فی الارض خلیفه (۲) هستند، اینها بالاتر از فرشته هستند. امام بعد از گرفتن این جواب فرمود: فرزند برادرم تو هم کشته می شوی، بعد ان تبلو ببلاء عظیم اما جان دادن تو با دیگران خیلی متفاوت است و گرفتاری بسیار شدیدی پیدا می کنی. لذا روز عاشورا پس از آنکه با اصرار زیاد اجازه رفتن به میدان را گرفت، از آنجا که بچه است، زرهی متناسب با اندام او وجود ندارد، کلاه خود مناسب با سر او وجود ندارد، اسلحه و چکمه مناسب با اندام او وجود ندارد، نوشته اند عامه ای به سر گذاشته بود کانه فلقه القمر (۱) همین قدر نوشته اند بقدری این بچه زیبا بود که دشمن گفت مثل یک پاره ماه است.

بر فرس تندرو هر که تو را دید گفت { برگ گل سرخ را باد کجا می برد
 راوی گفت دیدم بند یکی از کفشهایش باز است و یادم نمی رود که پای چپش
 هم بود . از اینجا معلوم می شود چکمه پایش نبوده است . نوشته اند که امام
 کنار خیمه ایستاده و لجام اسبش در دستش بود . معلوم بود منتظر است ، که
 يك مرتبه فریادی شنید . نوشته اند امام به سرعت يك باز شکاری روی اسب
 پرید و حمله کرد . آن فریاد ، فریاد یا عماء قاسم بن الحسن بود .
 آقا وقتی به بالین این جوان رسید در حدود دویست نفر دور این بچه را گرفته
 بودند . امام حمله کرد آنها فرار کردند و یکی از دشمنان که از اسب پائین آمده
 بود تا سر جناب قاسم را از بدن جدا کند ، خودش در زیر پای اسب رفقای خود
 پایمال شد . آن کسی را که می گویند در روز عاشورا در حالی که زنده بود
 زیر سم اسبها پایمال شد ، یکی از دشمنان بود نه حضرت قاسم . بهر حال
 حضرت وقتی به بالین قاسم رسیدند که گرد و غبار زیاد بود و کسی نمی فهمید
 قضیه از چه قرار است . وقتی که این گرد و غبارها نشست ، يك وقت دیدند
 که آقا بر بالین قاسم نشسته و سر قاسم را به دامن گرفته است . این جمله را از
 آقا شنیدند که فرمود : يعز و الله على عمك ان تدعوه فلا يجيبك او يجيبك فلا
 ينفكك صوته (۱) برادرزاده ! خیلی بر عموی تو سخت است که تو او را
 بخوانی ، نتواند تو را اجابت کند ، یا اجابت بکند ، اما نتواند برای تو کاری
 انجام بدهد . در همین حال بود که يك وقت فریادی از این جوان بلند شد و جان
 به جان آفرین تسلیم کرد .
 خدایا عاقبت امر همه ما را ختم به خیر بفرما . ما را به حقایق اسلام آشنا کن .
 این جهلها و این نادانیها را به کرم و لطف خودت از ما دور بگردان .
 توفیق عمل و خلوص نیت به همه ما عنایت بفرما .
 حاجات مشروعه ما را بر آور . اموات همه ما را ببخش و بیامرز .
 لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم .
 وصلى الله على محمد و آله الطاهرين .

۱- پس چون (بنی اسرائیل) پیمان شکستند آنان را لعنت کردیم و دلهایشان را
 سخت گردانیدیم (که موعظه در آنها اثر نکرد) ، کلمات خدا را از جای خود
 تغییر می دادند و از بهره آن کلمات که به آنها داده شد (در تورات) نصیب
 بزرگی را از دست دادند . سوره مائده ۱۳ .
 ۱- آیه به طور کامل این است : فخرج منها خائفا يترقب قال رب نجني من

القوم الظالمين یعنی موسی از مصر با ترس و نگرانی از دشمن به جانب شهر مدین بیرون رفت و گفت پروردگارا مرا از شر این قوم ستمکار نجات ده .
سوره قصص ۲۱ .

۲- آیه بطور کامل این است : و لما توجه تلقاء مداین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل و چون از مصر بیرون شد و سر به بیابان رو بجانب شهر مدائن آورد با خود گفت امید است که خدا مرا به راه راست هدایت فرماید . سوره قصص ۲۲ .

۱- اللهوف صفحه ۴۷ . ۱- نماز خوف همان نماز فریضه است که بصورت قصر خوانده می شود .

۱- بحار الانوار جلد ۴۴ صفحه ۳۹۲ , اعلام الوری صفحه ۲۳۴ , از ارشاد شیخ مفید صفحه ۲۳۱ , مقتل الحسین مقرر صفحه ۲۵۷ . معلوم می شود که خیمه ای بوده است که اختصاص به مشکهای آب داشته و از همان روزهای اول آبها را در آن خیمه جمع می کرده اند .

۱- منظور , حسینییه ارشاد است .

۲- سوره بقره آیه ۳۰ .

۱- مناقب ابن شهر آشوب جلد ۳ صفحه ۱۰۶ , و نظیر این عبارت در اعلام الوری صفحه ۲۴۲ و اللهوف صفحه ۴۸ و بحار الانوار جلد ۴۵ صفحه ۳۵ و ارشاد شیخ مفید صفحه ۲۳۹ و مقتل الحسین مقرر صفحه ۳۳۱ و تاریخ طبری صفحه ۲۵۶ ذکر شده است .

۱- مناقب ابن شهر آشوب جلد ۴ صفحه ۱۰۷ , اللهوف صفحه ۳۸ بحار الانوار جلد ۴۵ صفحه ۳۵ , ارشاد شیخ مفید صفحه ۲۳۹ , اعلام الوری صفحه ۲۴۳ , مقتل الحسین مقرر صفحه ۳۳۲ , تاریخ طبری جلد ۶ صفحه ۲۵۷ .

جلسه دوم : عوامل تحریف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين بارىء الخلائق اجمعين والصلوه والسلام على عبدالله و رسوله و حبيبه و صفيه , سيدنا و نبينا و مولانا ابى القاسم محمد صلى الله عليه و آله و سلم و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين . اعوذ بالله من الشيطان الرجيم : فبما نقضهم ميثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسيه يحرفون الكلم عن

مواضعه و نسوا حظا مما ذكروا به (۱) گفتیم تحریفاتی در واقعه عاشورا شده است ، چه از نوع تحریف لفظی و چه از نوع تحریف معنوی . و همین تحریفات سبب شده که این سند بزرگ تاریخی و این منبع بزرگ تربیتی برای ما بی اثر و یا کم اثر شود ، و احیانا در مواقعی اثر معکوس ببخشد . عموم ما وظیفه داریم که این سند مقدس را از این تحریفات که آن را آلوده کرده است پاک و منزه کنیم . امشب درباره عوامل تحریف بحث می کنیم و سپس بحث ما در اطراف تحریفات معنوی این حادثه خواهد بود .

عوامل تحریف : این عوامل بر دو قسم است .
یک نوع عوامل عمومی است . یعنی بطور کلی عواملی وجود دارد که تواریخ را دچار تحریف می کند ، اختصاص به حادثه عاشورا ندارد . مثلا همیشه اغراض دشمنان ، خود ، عاملی است برای اینکه حادثه ای را دچار تحریف کند . دشمن برای اینکه به هدف و غرض خود برسد ، تغییر و تبدیلهائی در متن تاریخ ایجاد و یا توجیه و تفسیرهای ناروایی از تاریخ می کند و این نمونه های زیادی دارد که نمی خواهم در اطراف آنها بحث بکنم ، همین قدر عرض می کنم که در تحریف حادثه کربلا هم این عامل دخالت داشته است . یعنی دشمنان در صدد تحریف نهضت حسینی برآمدند . و همان طوری که در دنیا معمول است که دشمنان ، نهضتهای مقدس را به افساد و اخلال و تفریق کلمه و ایجاد اختلاف متهم می کنند ، حکومت اموی نیز خیلی کوشش کرد برای اینکه نهضت حسینی را چنین رنگی بدهد .

از همان روز اول چنین تبلیغاتی شروع شد . مسلم که به کوفه می آید ، یزید ضمن ابلاغی که برای ابن زیاد جهت حکومت کوفه صادر می کند ، می نویسد : مسلم پسر عقیل به کوفه آمده است و هدفش اخلال و افساد و ایجاد اختلاف در میان مسلمانان است ! برو و او را سرکوب کن . وقتی مسلم گرفتار می شود و او را به دارالاماره ابن زیاد ۴۱ می برند ، ابن زیاد به مسلم می گوید : پسر عقیل ! چه شد که آمدی به این شهر ، مردم وضع مطمئن و آرامی داشتند ، تو آمدی آشوب کردی ، ایجاد اختلاف و فتنه انگیزی کردی ! مسلم هم مردانه جواب داد : اولاً آمدن ما به این شهر ابتدایی نبود . مردم این شهر از ما دعوت کردند ، نامه ه ای فراوان نوشتند و آن نامه ها موجود است . و در آن نامه ها نوشته اند پدر تو ، زیاد ، در سالهایی که در اینجا حکومت کرده ، نیکان مردم را کشته ، بدان را بر نیکان مسلط کرده و انواع ظلمها و اجحافها به مردم کرده است . از ما دعوت کردند برای اینکه عدالت را برقرار کنیم .

ما برای برقراری عدالت آمده ایم . و حکومت اموی برای اینکه تحریف معنوی کرده باشد ، از این جور قضایا زیاد گفت ، ولی تاریخ اسلام تحت تاثیر این

تحریف واقع نشد . و شما يك مورخ و صاحب نظر را در دنیا پیدا نمی کنید که بگوید حسین بن علی العیاذ بالله قیام نابجایی کرد , آمد کلمه مردم را تفریق کند , اتحاد را از بین ببرد . خیر , دشمن نتوانست در حادثه کربلا تحریفی ایجاد کند . در حادثه کربلا هر چه تحریف شده , با کمال تاسف از ناحیه دوستان است .

عامل دوم عامل دوم تمایل بشر به اسطوره سازی و افسانه سازی است و این در تمام تواریخ دنیا وجود دارد . در بشر , يك حس قهرمان پرستی هست که در اثر آن درباره قهرمانهای ملی و قهرمانهای دینی افسانه می سازد (۱) . بهترین دلیلش این است که مردم برای نوابغی مثل بوعلی سینا و شیخ بهایی چقدر افسانه جعل کردند ! بوعلی سینا بدون شك نابغه بوده و قوای جسمی و روحی او يك جنبه فوق العادگی داشته است . ولی همینها سبب شده مردم برای او افسانه ها بسازند . مثلاً می گویند بوعلی سینا مردی را از فاصله يك فرسنگی دید و گفت این مرد , نان روغنی , نانی که چرب است می خورد . گفتند از کجا فهمیدی که نان می خورد و نان او هم چرب است ؟ ! گفت برای اینکه من پشه هایی را می بینم که دور نان او می گردند , فهمیدم نانش چرب است که پشه دور آن پرواز می کند ! معلوم است که این افسانه است , آدمی که پشه را از يك فرسنگی ببیند , چربی نان را از خود پشه ها زودتر می بیند . یا می گویند بوعلی سینا در مدتی که در اصفهان تحصیل می کرد , گفت من نیمه های شب که برای مطالعه برمی خیزم , صدای چکش مسگرهای کاشان نمی گذارد مطالعه کنم . رفتند تجربه کردند , يك شب دستور دادند مسگرهای کاشان چکش نزنند , آن شب را بوعلی گفت آرام خوابیدم و یا آرام مطالعه کردم .

معلوم است که اینها افسانه است .

برای شیخ بهایی چقدر افسانه ساختند . این جور چیزها اختصاص به حادثه عاشورا ندارد . مردم درباره بوعلی هر چه می گویند , بگویند , به کجا ضرر می زند ؟ به هیچ جا . اما افرادی که شخصیت آنها , شخصیت ۱ در شبهای عید غدیر آقای دکتر شریعتی يك بحث بسیار عالی راجع به این حس که در همه افراد بشر میل به اسطوره سازی و افسانه سازی و قهرمان سازی و قهرمان پرستی آن هم بشکل خارق العاده و فوق العاده ای هست , ایراد کردند

۴۳ پیشوایی است , قول آنها , عمل آنها , قیام آنها , نهضت آنها سند و حجت است , نباید در سخنانشان , در شخصیتشان , در تاریخچه شان تحریفی واقع شود . درباره امیرالم... منین علی علیه السلام , ما شیعیان چقدر افسانه گفته ایم

! در اینکه علی علیه السلام مرد خارق العاده ای بوده و بحثی نیست . در شجاعت علی علیه السلام کسی شك ندارد . دوست و دشمن اعتراف دارند که شجاعت علی علیه السلام شجاعت فوق افراد عادی بوده است . علی علیه السلام در هیچ میدان جنگی ، با هیچ پهلوانی نبرد نکرده مگر اینکه آن پهلوان را کوبیده و بزمین زد . اما مگر افسانه سازها و اسطوره سازها به همین مقدار قناعت کردند ؟ ! ایدا . مثلا گفته اند علی علیه السلام در جنگ خیبر با مرحب خیبری روبرو شد ، مرحب چقدر فوق العادگی داشت . مورخین هم نوشته اند که علی در آنجا ضربتش را که فرود آورد این مرد را دو نیم کرد (نمی دانم که این دو نیم کامل بوده یا نه) ولی در اینجا يك حرفها ، و يك افسانه هایی درست کردند که دین را خراب می کند . می گویند به جبرئیل وحی شد فوراً بزمین برو که اگر شمشیر علی فرود بیاید ، زمین را دو نیم می کند ، به گاو و ماهی خواهد رسید ، بال خود را زیر شمشیر علی بگیر . رفت گرفت ، علی هم شمشیرش را آنچنان فرود آورد که مرحب دو نیم شد و اگر آن دو نیم را در ترازو می گذاشتند با هم برابر بودند ! بال جبرئیل از شمشیر علی آسیب دید و مجروح شد ، تا چهل شبانه روز نتوانست به آسمان برود . وقتی که به آسمان رفت خدا از او س...ال کرد این چهل روز کجا بودی ؟ خدایا در زمین بودم ، تو به من مأموریت داده بودی . چرا زود برنگشتی ؟ خدایا شمشیر علی که فرود آمد بالم را مجروح کرد ، این چهل روز مشغول پانسمان بال خودم بودم ! دیگری می گوید شمشیر علی آنچنان سریع و نرم آمد که از فرق مرحب گذشت تا به نمد زین اسب رسید . علی که شمشیرش را بیرون کشید ، خود مرحب هم نفهمید ! گفت علی همه زور تو همین بود ؟ ! (خیال کرد ضربت کاری نشده است !) همه پهلوانی تو همین بود ؟ ! علی گفت خودت را حرکت بده ، مرحب خودش را حرکت داد ، نصف بدنش از يك طرف افتاد و نصف دیگر از طرف دیگر ! حاجی نوری ، این مرد بزرگ در کتاب ل...ل... و مرجان ، ضمن انتقاد از جعل اینگونه افسانه ها می گوید برای شجاعت حضرت ابوالفضل نوشته اند که او در جنگ صفین (که اصلاً شرکت حضرت هم معلوم نیست ، اگر شرکت هم کرده يك بچه پانزده ساله بوده) مردی را به هوا انداخت ، دیگری را انداخت ، نفر بعدی را ، تا هشتاد نفر ، نفر هشتادم را که انداخت هنوز نفر اول بزمین نیامده بود ! بعد اولی که آمد دو نیمش کرد ، دومی نیز همچنین تا نفر آخر ! قسمتی از تحریفاتی که در حادثه کربلا صورت گرفته معلول حس اسطوره سازی است . اروپائیه می گویند در تاریخ مشرق زمین مبالغه ها ، اغراقها زیاد است و راست هم می گویند . ملا آقای دربندی در اسرار الشهادة نوشته است : سواره نظام لشکریان عمر سعد ششصد هزار نفر

و پیاده نظامشان دور کرور بود و در مجموع يك ميليون و ششصد هزار نفر و همه اهل کوفه بودند! مگر کوفه چقدر بزرگ بود؟ کوفه يك شهر تازه ساز بود که هنوز سی و پنج سال بیشتر از عمر آن نگذشته ۴۵ بود، چون کوفه را در زمان عمر بن خطاب ساختند. این شهر را عمر دستور داد بسازند برای اینکه لشکریان اسلام در نزدیکی ایران مرکزی داشته باشند.

در آن وقت معلوم نیست همه جمعیت کوفه آیا به صد هزار نفر می رسیده است یا نه؟ اینکه يك ميليون و ششصد هزار نفر سپاهی در آن روز جمع بشود و حسین بن علی هم سیصد هزار نفر آنها را بکشد، با عقل جور در نمی آید. این قضیه را بکلی از ارزش می اندازد.

گویند کسی در مورد هرات اغراق و مبالغه می کرد و می گفت: هرات يك زمانی خیلی بزرگ بود. گفتند: چقدر بزرگ بود؟ گفت: در يك زمان واحد در هرات بیست و يك هزار احمد يك چشم کله پز وجود داشت. چقدر ما باید آدم داشته باشیم و چقدر باید احمد داشته باشیم و چقدر احمد يك چشم داشته باشیم و چقدر احمد يك چشم کله پز داشته باشیم که بیست و يك هزار احمد يك چشم کله پز وجود داشته باشد! این حس اسطوره سازی، خیلی کارها کرده است. ما نباید يك سند مقدس را در اختیار افسانه سازها قرار بدهیم فان فینا اهل البيت فی کل خلف عدو لا ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین (۱)، ما وظیفه داریم. حال برای هرات هر کس هر چه می خواهد، بگوید.

آیا صحیح است در تاریخ حادثه عاشورا، حادثه ای که ما دستور داریم هر سال آن را بصورت يك مکتب، زنده ۱ اصول کافی جلد ۱، صفحه ۳۲ کتاب فضل علم، بصائر الدرجات صفحه ۱۰.

۴۶ بداریم، اینهمه افسانه وارد شود؟! عامل سوم عامل سوم، يك عامل خصوصی است. این دو عامل که عرض کردم یعنی غرضها و عداوتهای دشمنان و حس اسطوره سازی و افسانه سازی بشر در تمام تواریخ دنیا هست. ولی در خصوص حادثه عاشورا يك جریان و عامل بالخصوصی هست که سبب شده است در این داستان، جعل واقع شود.

پیشوایان دین از زمان پیغمبر اکرم و ائمه اطهار دستور اکید و بلیغ داده اند که باید نام حسین بن علی زنده بماند، باید مصیبت حسین بن علی هر سال تجدید شود. چرا؟ این چه دستوری است در اسلام، چرا ائمه دین اینهمه به این موضوع اهتمام داشتند، و چرا برای زیارت حسین بن علی اینهمه ترغیب و تشویق است؟ به این چرا باید دقت کنید. ممکن است کسی بگوید برای اینست که تسلی خاطر برای حضرت زهرا باشد! آیا این حرف مسخره نیست؟ بعد

از ۱۴۰۰ سال هنوز حضرت زهرا احتیاج به تسلیت داشته باشد ، در صورتی که به نص خود امام حسین و بحکم ضرورت دین ، بعد از شهادت امام حسین ، ایشان و حضرت زهرا نزد یکدیگرند . این چه حرفی است ؟ ! مگر حضرت زهرا بچه است که بعد از ۱۴۰۰ سال هنوز هم بسر خودش بزند ، گریه کند و ما برویم به ایشان سر سلامتی بدهیم ؟ ! این حرفهاست که دین را خراب می کند ! حسین علیه السلام مکتب عملی اسلام را تاسیس ۴۷ کرد . حسین علیه السلام نمونه عملی قیامهای اسلامی است . خواستند مکتب حسین زنده بماند ، خواستند سالی يك بار حسین با آن ندهای شیرین و عالی و حماسه انگیزش ظهور کند ، فریاد کند : الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه لیرغب الم...من فی لقاء الله محقا (۱) خواستند الموت اولی من رکوب العار (۲) ، مرگ از زندگی ننگین بهتر است ، برای همیشه زنده بماند . خواستند لا اری الموت الاسعاده و الحیاه مع الظالمین الا برما (۳) ، برای همیشه زنده بماند . زندگی با ستمکاران برای من خستگی آور است ، مرگ در نظر من جز سعادت چیزی نیست . خواستند آن جمله های دیگر حسین : خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه (۴) ، زنده بماند هیئات منا الذله (۵) زنده بماند . خواستند صحنه هایی از این قبیل که حسین علیه السلام می آید در مقابل سی هزار نفر می ایستد در حالی که در نهایت شدت از ناحیه خود و خاندان خود گرفتار است و مرد وار ، که چنین مردی دنیا بخود ندیده است می فرماید : الا و ان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السله ۱ بحار الانوار ج ۴۴ صفحه ۳۸۱ ، تحف العقول صفحه ۱۷۶ ، اللهوف صفحه ۳۳ ، مقتل الحسین خوارزمی ج ۲ صفحه ۵ .

۲ مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ صفحه ۱۱۰ ، اللهوف صفحه ۵۰ ، بحار الانوار جلد ۴۵ صفحه ۵۰ ، کشف الغمه ج ۲ صفحه ۳۲ .

۳ بحار الانوار جلد ۴۴ صفحه ۳۸۱ ، اللهوف صفحه ۳۳ ، تحف العقول صفحه ۱۷۶ .

۴ بحار الانوار ج ۴۴ صفحه ۳۶۶ ، اللهوف صفحه ۲۵ .

۵ اللهوف صفحه ۴۱ ، مقتل الحسین خوارزمی ج ۲ صفحه ۷ ، ۴۸ و الذله و هیئات منا الذله یابی الله ذلك لنا و رسوله و الم...منون و حجور طابت و طهرت (۱) ، زنده بماند . مکتب حسین علیه السلام زنده بماند ، تربیت حسینی زنده بماند ، پرتوی از روح حسینی در این ملت دمیده شود و بر آن بتابد . فلسفه اش خیلی روشن است .

نگذارید حادثه عاشورا را فراموش شود . حیات شما ، زندگی و انسانیت و شرف شما به این حادثه بستگی دارد . به این وسیله می توانید اسلام را زنده

نگهدارید . پس ترغیب کردند که مجلس عزای حسینی را زنده نگهدارید و درست است . عزاداری حسین بن علی واقعا فلسفه صحیحی دارد ، فلسفه بسیار بسیار عالی هم دارد . هر چه ما در این راه کوشش کنیم ، بشرط اینکه هدف این کار را تشخیص دهیم ، بجاست . اما متاسفانه عده ای این را نشناختند ، خیال کردند بدون اینکه مردم را به مکتب حسین آشنا کنند ، به فلسفه قیام حسینی آشنا کنند ، مردم را عارف به مقامات حسینی کنند ، همین قدر که آمدند و نشستند و نفهمیده و ندانسته گریه ای کردند ، کفاره گناهان است .

مرحوم حاجی نوری نکته ای را در کتاب [(ل...ل... و مرجان)] ذکر کرده است و آن اینکه عده ای گفتند موضوع امام حسین و گریه بر او ، ثوابش آنقدر زیاد است که از هر وسیله ای برای این کار می شود استفاده کرد . يك حرفی امروزیها در مکتب [(ما کیاول)] (در آورده اند که تاریخ شام ابن عساکر جلد ۴ صفحه ۳۳۳ ، مقتل الحسین مقرر صفحه ۲۸۷ ، ملحقات احقاق الحق ج ۱۱ صفحه ۶۲۴ و ۶۲۵ ، نفس المهموم ص ۱۴۹ ، تحف العقول ص ۱۷۴ ۱ همان مدرك .

۴۹ می گویند هدف وسیله را مباح می کند ، هدف خوب باشد ، وسیله هر چه شد ، شد ! اینها هم گفتند ما يك هدف مقدس و منزله داریم و آن گریستن بر امام حسین است که کار بسیار خوبی است و باید گریست . به چه وسیله بگریانیم ؟ بهر وسیله که شد ! هدف که مقدس است ، وسیله هر چه شد ، شد . اگر تعزیه در آوریم ، يك تعزیه های ا هانت آور ، درست است یا نه ؟ گفتند اشك جاری می شود یا نه ؟ همین قدر که اشك جاری شود ، اشكال ندارد ! شیپور بز نیم ، طبل بز نیم ، طبل بز نیم معصیت کاری بکنیم ، به بدن مرد لباس زن بپوشانیم ، عروسی قاسم درست کنیم ، جعل کنیم ، تحریف کنیم ، در دستگاه امام حسین این حرفها مانعی ندارد . دستگاه امام حسین از دستگاه دیگران جداست . در اینجا دروغ گفتن بخشیده است ، جعل کردن ، تحریف کردن ، شبیه سازی ، به تن مرد لباس زن پوشاندن ، بخشیده است . هر گناهی که اینجا بکنید ، بخشیده است ، هدف خیلی مقدس است ! در نتیجه افرادی دست به جعل و تحریف این قضیه زدند که انسان تعجب می کند ! در ده ، پانزده سال پیش که به اصفهان رفته بودم ، در آنجا مرد بزرگی بود ، مرحوم حاج شیخ محمد حسن نجف آبادی اعلی الله مقامه ، خدمت ایشان رفتم و روضه ای را که تازه در جایی شنیده بودم و تا آن وقت نشنیده بودم ، برای ایشان نقل کردم . کسی که این روضه را می خواند اتفاقا تریاکی هم بود . این روضه را خواند و بقدری مردم را گریاند که حد نداشت . داستان پیرزنی را نقل می کرد که در زمان متوکل می خواست به زیارت امام حسین برود و آن وقت جلوگیری ۵۰ می کردند و

دستها را می بریدند تا اینکه قضیه را به آنجا رساند که این زن را بردند و در دریا انداختند . در همان حال این زن فریاد کرد یا اباالفضل العباس ! وقتی داشت غرق می شد سواری آمد و گفت رکاب اسب مرا بگیرد . رکابش را گرفت , گفت چرا دستت را دراز نمی کنی ؟ گفت من دست در بدن ندارم , که مردم خیلی گریه کردند .

مرحوم حاج شیخ محمد حسن تاریخچه این قضیه را این طور نقل کرد که يك روز در حدود بازار , حدود مدرسه صدر (جریان , قبل از ایشان اتفاق افتاده و ایشان از اشخاص معتبری نقل کردند) مجلس روضه ای بود که از بزرگترین مجالس اصفهان بود و حتی مرحوم حاج ملا اسماعیل خواجهی که از علماء بزرگ اصفهان بود در آنجا شرکت داشت . واعظ معروفی می گفت که من آخرین منبری بودم . منبریهای دیگر می آمدند و هنر خودشان را برای گریاندن مردم اعمال می کردند . هر کس می آمد روی دست دیگری می زد و بعد از منبر خود می نشست تا هنر روضه خوان بعد از خود را ببیند , تا ظهر طول کشید . دیدم هر کس هر هنری داشت بکار برد , اشک مردم را گرفت . فکر کردم من چه کنم ؟ همانجا این قضیه را جعل کردم , رفتم قصه را گفتم و از همه بالاتر زدم , عصر همان روز رفتم در مجلس دیگری که در چارسوق بود , دیدم آنکه قبل از من منبر رفته همین داستان را می گوید . کم کم در کتابها نوشتند و چاپ هم کردند ! این موضوع که دستگاه حسینی , دستگاه جدایی است و از هر وسیله ای برای گریاندن مردم می شود استفاده کرد , این توهم و خیال دروغ و غلط , عامل بزرگی ۵۱ برای جعل و تحریف شد ! مرحوم حاجی نوری , این مرد بزرگوار , استاد مرحوم حاج شیخ عباس قمی که حتی بر حاج شیخ عباس ترجیح داشته است به اعتراف خود حاج شیخ عباس و دیگران , مرد فوق العاده متبحر و با تقوائی است . ایشان این مطلب را در کتاب خودشان طرح کرده اند که اگر این حرف درست باشد که هدف وسیله را مباح می کند , من این جور می گویم : یکی از هدفهای اسلامی , ادخال سرور در قلب م...من است , یعنی انسان کاری کند که م...منی خوشحال شود . من برای اینکه م...منی را خوشحال کنم , در حضور او غیبت می کنم چون از غیبت خیلی خوشش می آید ! اگر بگویند مرتکب گناه می شوی , می گویم خیر , هدفم مقدس است , من که غیبت می کنم , می خواهم او را خوشحال کنم ! مثال دیگری مرحوم حاجی نوری ذکر می کند که مردی زن بیگانه ای را می بوسد .

بوسیدن زن نامحرم حرام است , می گوئیم چرا این کار را انجام دادی ؟ می گوید من ادخال سرور در قلب م...من کردم ! در مورد زنا و شراب و لواط

هم همین را می توان گفت . این چه غوغایی است ؟ ! این چه حرف شریعت خراب کنی است ؟ ! اینکه برای گریاندن مردم در سوگ امام حسین ، استفاده کردن از هر وسیله ای جایز است ، بخدا قسم برخلاف گفته امام حسین است . امام حسین شهید که اسلام بالا برود ، اشهد انك قد اقامت الصلوه و آتیت الزكوه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنكر و جاهدت فی الله حق جهاده (۱) . امام حسین کشته شد که سنن ۱ مفاتیح الجنان ، زیارت امام حسین علیه السلام در شبهای عید فطر و قربان .

۵۲ اسلامی ، مقررات اسلامی ، قوانین اسلامی زنده شود ، نه اینکه بهانه ای شود که پا روی سنن اسلامی بگذارند . امام حسین را ما بصورت العیاذ بالله اسلام خرابکن در آورده ایم . امام حسینی که ما در خیال خودمان درست کرده ایم اسلام خرابکن است .

حاجی نوری در کتابش نوشته است یکی از طلاب نجف که اهل یزد بود ، برایم نقل کرد که در جوانی سفری پیاده از راه کویر به خراسان می رفتم . در یکی از دهات نیشاپور مسجدی بود و من چون جایی را نداشتم ، به مسجد رفتم . پیشنماز مسجد آمد و نماز خواند و بعد منبر رفت . در این بین با کمال تعجب دیدم فراش مسجد مقداری سنگ آورد و تحویل پیشنماز داد . وقتی روضه را شروع کرد ، دستور دارد چراغها را خاموش کردند . چراغها که خاموش شد ، سنگها را به طرف مستمعین پرتاب کرد که صدای فریاد مردم بلند شد . چراغها که روشن شد دیدم سرهای مردم مجروح شده است و در حالی که اشکشان می ریخت از مسجد بیرون رفتند . رفتم نزد پیشنماز و به او گفتم این چه کاری بود که کردی ؟ ! گفت من امتحان کرده ام که این مردم با هیچ روضه ای گریه نمی کنند . چون گریه کردن بر امام حسین اجر و ثواب زیادی دارد و من دیدم که راه گریاندن اینها منحصر است به اینکه سنگ به کله شان بزنم ، از این راه اینها را می گریانم ! به قول او هدف وسیله را مباح می کند . هدف ، گریه بر امام حسین است ولو اینکه يك دامن سنگ به کله مردم بزند . پس این يك عامل خصوصی در این قضیه بوده که در جعلها و تحریفها دخالت داشته است .

۵۳ انسان وقتی که در تاریخ سیر می کند ، می بیند بر سر این حادثه چه آورده اند ! بخدا قسم حرف حاجی نوری حرف راستی است . می گوید امروز اگر کسی بخواهد بر امام حسین بگرید ، بر این تحریفها و مسخها باید بگرید ، بر این دروغها بگرید .

کتاب معروفی است به نام [(روضه الشهداء)] (که نویسنده آن ملا حسین کاشفی است . حاجی نوری می گوید این داستان زعفر جنی و عروسی قاسم

اول بار در کتاب این مرد نوشته شده و من این کتاب را ندیده بودم و خیال می کردم در آن یکی دو تا از این حرفهاست . بعد که این کتاب را که به فارسی هم هست و تقریباً ۵۰۰ سال پیش تالیف شده است ، . . . (۱) ملا حسین مرد ملا و با سواد بود و کتابهایی هم دارد و صاحب انوار سهیلی است . تاریخش را که می خوانیم معلوم نیست شیعه بوده یا سنی و اساساً مرد بوقلمون صفتی بوده است ، بین شیعه ها که می رفته ، خودش را شیعه صدرصد و مسلم معرفی می کرده و بین سنیها که می رفته خودش را حنفی نشان می داده است . اهل سبزوار است و سبزوار مرکز تشیع بوده است و مردم هم متعصب در تشیع . در سبزوار شیعه صد درصد بوده و گاهی که به هرات می رفته (شوهر خواهر و یا باجناب عبدالرحمن جامی بوده است) در آنجا سنی بوده و به روش اهل تسنن . واعظ هم بوده ولی تا در سبزوار بود ذکر مصیبت می کرد . و وفاتش در حدود ۹۱۰ بوده است یعنی در اوایل قرن دهم یا اواخر قرن نهم .

اولین کتابی که در مرثیه به فارسی نوشته شده ، همین ۱ جمله ، در متن سخنرانی به همین صورت است .

۵۴ کتاب است که در پانصد سال پیش نوشته شده است . قبل از این کتاب ، مردم به منابع اصلی مراجعه می کردند . شیخ مفید رضوان الله علیه [(ارشاد)] (را نوشته است و چقدر متقن نوشته است . ما اگر به [(ارشاد)] شیخ مفید خودمان مراجعه کنیم ، احتیاج بجای دیگری نداریم . از اهل تسنن ، طبری نوشته ، ابن اثیر نوشته ، یعقوبی و ابن عساکر و خوارزمی نوشته اند . من نمی دانم این بی انصاف چه کرده است ! وقتی که این کتاب را خواندم دیدم حتی اسمها جعلی است ! یعنی در اصحاب امام حسین اسمهایی را ذکر می کند که اصلاً وجود نداشته اند ، در میان دشمن هم اسمهایی را می گوید که همه جعلی است . داستانها را بشکل افسانه در آورده است .

این کتاب چون اولین کتابی است که بزبان فارسی نوشته شد ، لذا مرثیه خوانها که اغلب بی سواد بودند و به کتابهای عربی مراجعه نمی کردند ، همین کتاب را می گرفتند و در مجالس از رو می خواندند . اینست که امروز مجالس عزاداری امام حسین را روضه خوانی می گوئیم . در زمان امام حسین و حضرت صادق و امام حسن عسکری اصطلاح روضه خوانی رایج نبوده و بعد ، در زمان سید مرتضی و خواجه نصیرالدین طوسی هم روضه خوانی نمی گفته اند . از پانصد سال پیش به این طرف اسمش روضه خوانی شده ، روضه خوانی یعنی خواندن کتاب روضه الشهداء ، یعنی خواندن همان کتاب دروغ . از وقتی که این کتاب بدست مردم افتاد ، کسی تاریخ واقعی امام حسین را

مطالعه نکرد .

۵۵ در شصت ، هفتاد سال پیش مرحوم ملا آقای دربندی پیدا شد . تمام حرفهای روضه الشهداء را باضافه چیزهای دیگری پیدا کرد و همه را یکجا جمع کرد و کتابی نوشت بنام اسرار الشهداء ، واقعا مطالب این کتاب انسان را وادار می کند که به اسلام بگرید .

حاجی نوری می نویسد که ما در درس حاج شیخ عبدالحسین تهرانی بودیم (که مرد بسیار بزرگواری بوده است) و از محضر ایشان استفاده می کردیم که سید روضه خوانی اهل حله آمد و کتاب مقتلی به ایشان نشان داد که ایشان ببینند معتبر هست یا نیست ، این کتاب نه اول داشت و نه آخر فقط در جایی از آن نوشته بود که فلان ملای جبل عاملی از شاگردان صاحب معالم است . مرحوم حاج شیخ عبدالحسین کتاب را گرفت که مطالعه کند .

اولا در احوال آن عالم مطالعه کرد ، دید چنین کتابی به نام او ننوشته اند و ثانيا خود کتاب را مطالعه کرد ، دید مملو از اکاذیب است . به آن سید گفت این کتاب همه اش دروغ است . مبادا این کتاب را بیرون بیاوری و یا از آن چیزی نقل کنی که جایز نیست ، و اساسا این کتاب نوشته آن عالم نیست و مطالبش دروغ است . حاجی نوری می نویسد : همین کتاب دست صاحب اسرارالشهاده افتاد و تمام مطالبش را از اول تا آخر نقل کرد .

حاجی نوری حکایت دیگری را نقل می کند که تاثر آور است و از اینکه مردی رفت نزد مرحوم صاحب مقام (۱) گفت دیشب خواب ۱ مرحوم آقا محمد علی پسر مرحوم وحید بهبهانی که هر دو مردان ۵۶ وحشتناکی دیدم . چه خواب دیدی ؟ گفت خواب دیدم با این دندانهای خودم گوشتهای بدن امام حسین علیه السلام را دارم می کنم ! این مرد عالم لرزید ، سرش را پایین انداخت ، مدتی فکر کرد ، گفت شاید تو مرثیه خوان هستی ، گفت بله . فرمود بعد از این یا اساسا مرثیه خوانی را ترك كن ، و یا از کتابهای معتبر نقل کن . تو با این دروغهایت گوشت بدن امام حسین را با دندانهایت می کنی ! این لطف خدا بود که در این ر... یا این را به تو نشان بدهد .

اگر کسی تاریخ عاشورا را بخواند می بیند از زنده ترین و مستندترین و از پرمنبع ترین تاریخهاست . مرحوم آخوند خراسانی فرموده بود آنها که بدنبال روضه نشنیده می روند ، بروند روضه های راست را پیدا کنند که آنها را احدی نشنیده است . خطبه هائی که امام حسین علیه السلام در مکه و بطور کلی در حجاز ، در کربلا ، در بین راه خوانده ، خطابه هایی که اصحابش خوانده اند ، س... ال و جوابهایی که با حضرت شده ، نامه هائی که میان ایشان و دیگران مبادله شده ، نامه هائی که میان خود دشمنان مبادله شده است ، به

علاوه اظهارات کسانی که حاضر در واقعه عاشورا بوده اند (چه از دشمنان و چه از دوستان) و این حادثه را نقل کرده اند ، آنها را مطالعه کنند . سه چهار نفر از دوستان امام حسین بودند که جان بسلامت بردند . از جمله ، غلامی است به نام عقبه بن سمعان که از مکه همراه امام بود و وقایع نگار لشکر اباعبدالله بوده بزرگی بوده اند . مرحوم آقا محمد علی به کرمانشاه رفت و خیلی هم نفوذ و اقتدار پیدا کرد .

۵۷ است . او در روز عاشورا گرفتار شد و چون گفت غلامم ، آزادش کردند . مرد دیگری است بنام حمیدبن مسلم که از وقایع نگارهای لشکر عمر سعد بوده است . یکی از حاضرین واقعه ، شخص امام زین العابدین علیه السلام است که همه قضایا را نقل کرده اند . نقطه ابهامی در تاریخ امام حسین وجود ندارد . متأسفانه حاجی نوری يك داستان جعلی و تحریفی درباره امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند . می گوید در روز عاشورا وقتی که برای اباعبدالله یآوری باقی نماند ، حضرت برای خداحافظی به خیمه امام زین العابدین علیه السلام رفتند . حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود : پدر جان ! کار شما و این مردم به کجا کشید ؟ (یعنی تا آن وقت امام زین العابدین بی خبر بوده است) ! فرمود : پسر جان به جنگ کشید . امام زین العابدین فرمود حبیب بن مظاهر چطور شد ؟ فرمود قتل . زهیر بن القین چطور شد ؟ قتل . بریر بن خضیر چطور شد ؟ قتل . هر کس از اصحاب را که اسم برد ، فرمود کشته شد . بعد بنی هاشم را پرسید ، قاسم بن حسن چطور شد ؟ برادرم علی اکبر چطور شد ؟ بر عمویم ابوالفضل چه شد ؟ . قتل این ، جعل است ، دروغ است . امام زین العابدین که العیاذ بالله آنقدر مریض و بیهوش نبوده که نفهمد چه گذشته است . تاریخ می نویسد حتی در همان حال امام حرکت کرد و فرمود عمه ! عصای مرا با يك شمشیر بیاور . یکی از کسانی که حاضر در واقعه بوده و آن را نقل کرده است ، شخص امام زین العابدین علیه السلام است .

پس توبه کنیم ، واقعا باید توبه کنیم به خاطر این جنایت و خیانتی ۵۸ که نسبت به اباعبدالله الحسین علیه السلام و اصحاب و یاران و خاندانش مرتکب می شویم ، همه افتخارات اینها را از بین می بریم . توبه کنیم و بعد ، از این مکتب تربیتی استفاده کنیم .

چه کم و کسری در زندگی عباس بن علی آن طور که مقاتل معتبر نوشته اند وجود دارد ؟ اگر نبود برای ابوالفضل مگر همین يك افتخار ، کسی با او کاری نداشت ، غیر از امام حسین با هیچ کس کاری نداشتند . امام حسین هم فرمود اینها فقط به من کار دارند و اگر مرا بکشند ، به هیچ کس دیگری کار ندارند .

وقتی که شمر بن ذی الجوشن می خواست از کوفه به طرف کربلا حرکت کند ، یکی از حضاری که در آنجا بود ، به ابن زیاد اظهار کرد که بعضی از خویشاوندان مادری ما همراه حسین بن علی هستند ، خواهش می کنم امان نامه ای برای آنها بنویس . ابن زیاد هم نوشت . شمر در يك فاصله دور ، از قبیله ای بود که قبیله ام البنین با آنها نسبت داشتند . این پیام را در عصر تاسوعا شخص او آورد . این مرد پلید آمد کنار خیمه حسین بن علی علیه السلام و فریادش را بلند کرد : این بنوا اختنا (۱) خواهر زادگان ما کجا هستند ؟ ابوالفضل علیه السلام در حضور اباعبدالله علیه السلام نشسته بود ، برادرانش همه آنجا بودند ، يك کلمه جواب ندادند تا امام فرمود : اجیبوه و ان کان فاسقا (۲) جوابش را بدهید هر چند آدم فاسقی است .

آقا که اجازه داد ، جواب دادند . گفتند : ما ۲ و ۱ مقتل الحسین مقرر ص ۲۵۲ ، بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۹۱ ، اللهوف ص ۳۷ .

۵۹ تقول ، چه می گوئی ؟ مژده ای برای شما آورده ام ، بشارتی برای شما آورده ام .

برای شما از امیر عبیدالله امان آورده ام ، شما آزادیید ، اگر الان بروید ، جان سلامت می برید . گفتند خدا ترا لعنت کند و امیرت ابن زیاد و آن امان نامه ای که آورده ای . ما امام خودمان ، برادر خودمان را رها کنیم به موجب اینکه تامين داریم ؟ ! در شب عاشورا ، اول کسی که اعلام یاری نسبت به اباعبدالله کرد ، برادر رشیدش ابوالفضل بود . بگذاریم از آن مبالغات احمقانه ای که می کنند ، ولی آنچه که در تاریخ مسلم است ، این است که ابوالفضل بسیار رشید ، بسیار شجاع ، بسیار دلیر ، بلند و خوش رو و زیبا بود . و کان یدعی قمر بنی هاشم (۱) او را ماه بنی هاشم لقب داده بودند ، اینها حقیقت است ، البته شجاعتش را از علی علیه السلام به ارث برده بود . داستان مادرش حقیقت است که علی علیه السلام به برادرش عقیل فرمود زنی برای من انتخاب کن که و لدتها الفحوله (۲) یعنی از شجاعان بدنیا آمده باشد . عقیل ام البنین را انتخاب می کند و می گوید این همان زنی است که تو می خواهی . لتلدلی فارسا شجاعا (۳) ، دلم می خواهد از آن زن فرزند شجاع و دلیری بدنیا بیاید . تا این مقدار حقیقت است . آرزوی علی در ابوالفضل تحقق یافت .

روز عاشورا می شود ، بنابر یکی از دو روایت ابوالفضل جلو می آید ، عرض می کند برادر جان به من هم اجازه بفرمائید ، این سینه من تنگ شده است ، دیگر طاقت نمی آورم ، می خواهم هر چه زودتر جان خودم را فدای شما کنم . من نمی دانم روی چه مصلحتی امام جواب حضرت ابوالفضل را چنین داد ، خود اباعبدالله بهتر می دانست . فرمود برادرم حال که می خواهی بروی ، برو

بلکه بتوانی مقداری آب برای فرزندان من بیاوری . لقب [(سقا)] , آب آور ,
قبلا به حضرت ابوالفضل داده شده بود , چون يك نوبت یا دو نوبت دیگر در
شبهای پیش ابوالفضل توانسته بود برود صف دشمن را بشکافد و برای اطفال
اباعبدالله آب بیاورد . این جور نیست که سه شبانه روز آب نخورده باشند , نه
, سه شبانه روز بود که ممنوع بودند , ولی در این خلال توانستند یکی دوبار
از جمله در شب عاشورا آب تهیه کنند , حتی غسل کردند , بدنهای خودشان را
شستشو دادند . ابوالفضل فرمود چشم . ببینید چقدر منظره باشکوهی است ,
چقدر عظمت است , چقدر شجاعت است , چقدر دلاوری است , چقدر انسانیت
است , چقدر شرف است , چقدر معرفت و فداکاری است ؟ ! يك تنه خودش را
به جمعیت می زند . مجموع کسانی را که دور آب را گرفته بودند چهار هزار
نفر نوشته اند . وارد شریعه فرات شد , اسب را داخل آب برد (این را همه
نوشته ان د) . اول مشکى را که همراه دارد پر از آب می کند و به دوش می
گیرد . تشنه است , هوا گرم است , جنگیده است . همان طور که سوار است و
آب تا زیر شکم اسب را فرا گرفته است , دست زیر آب می برد , مقداری آب
با دو ۶۱ دستش تا نزدیک لبهای مقدسش می آورد . آنهایی که از دور ناظر
بوده اند , گفته اند اندکی تامل کرد , بعد دیدیم آب نخورده بیرون آمد , آبها را
روی آب ریخت . کسی نفهمید که چرا ابوالفضل در آنجا آب نیاشامید ؟ ! امام
وقتی که بیرون آمد رجزی خواند که در این رجز , مخاطب , خودش بود نه
دیگران . از این رجز فهمیدند چرا آب نیاشامید : یا نفس من بعد الحسین هونی
{ فبعده لا كنت ان تکونی هذا الحسین شارب المنون } و تشریبین بارد المعین
والله ما هذا فعال دینی { و لا فعال صادق الیقین (۱) ای نفس ابوالفضل ! می
خواهم بعد از حسین زنده نمایی . حسین شربت مرگ می نوشد , حسین در
کنار خیمه ها با لب تشنه ایستاده باشد و تو آب بیاشامی ؟ ! پس مردانگی کجا
رفت , شرف کجا رفت , مواسات و همدلی کجا رفت ؟ مگر حسین امام تو
نیست , مگر تو ماموم او نیستی , مگر تو تابع او نیستی ؟ ! هذا الحسین شارب
المنون } و تشریبین بارد المعین هیئات ! هرگز دین من چنین اجازه ای به من
نمی دهد , هرگز وفای من چنین اجازه ای به من نمی دهد . ابوالفضل مسیر
خود را در برگشتن عوض کرد . از داخل نخلستانها آمد . قبلا از راه مستقیم
آمده بود . چون می دانست همراه خودش امانت گرانمایی دارد , راه خود را
عوض کرد و تمام همتش این بود که آب را به سلامت برساند , چون امکان
داشت تیری بیاید و به مشک بخورد و آبها بریزد و نتواند به هدفش برسد . در
همین حال بود که دیدند رجز ابوالفضل عوض شد . معلوم شد حادثه تازه ای
پیش آمده است . فریاد زد : و الله ان قطعتم یمینی { انی احامی ایدا عن دینی

و عن امام صادق اليقين { نجل النبي الطاهر الامين (١) بخدا قسم اگر دست راست مرا ببريد من دست از دامن حسين بر نمی دارم , طولی نکشيد که رجز عوض شد : يا نفس لا تخشى من الكفار { و ابشرى برحمه الجبار مع النبي السيد المختار { قد قطعوا ببغيهم يسرى (٢) در اين رجز فهماند که دست چپش هم بریده شده است . نوشته اند با آن هنر و فروسیتی که داشت , به هر زحمت بود مشک آب را چرخاند و خودش را روی آن انداخت . من نمی گویم چه حادثه ای پیش آمد , چون خیلی جانسوز است . در شب تاسوعا معمول است که ذکر مصیبت این مرد بزرگ می شود .

این را هم عرض کنم که ام البنین مادر حضرت ابوالفضل در حادثه کربلا زنده بود ولی در کربلا نبود , در مدینه بود . به او خبر دادند که در حادثه کربلا هر چهار پسر تو شهید شدند . این زن بزرگوار به قبرستان بقیع می آمد و برای فرزندان خودش نوحه سرایی می کرد نوشته اند نوحه سرایی این زن آنقدر دردناک بود که هر کس می آمد گریه می کرد , حتی مروان حکم که از دشمن ترین دشمنان بود . در نوحه سرایی خود , گاهی همه فرزنداناش و گاهی ارشد آنها را بالخصوص یاد می کرد .

ابوالفضل , هم از نظر سنی و هم از نظر کمالات روحی و جسمی ارشد فرزنداناش بود . من یکی از این دو مرثیه ای را که از این زن بخاطر دارم برای شما می خوانم . این مادر داغدار در آن مرثیه های جانسوز خودش (بطور کلی عربها مرثیه را خیلی جانسوز می خوانند) این جور می خواند : يا من رای العباس کر علی جماهير النقد { و وره من ابناء حيدر کل لیث ذی لبد انبتت ان ابني اصيب براسه مقطوع ید { ویلی علی شبلی امال براسه ضرب العمد (١) لو کان سيفك فی یديك لمادنی منه احد ای چشم ناظر , ای چشمی که در کربلا بودی و آن مناظر را می دیدی , ای کسی که آن لحظه را تماشا کردی که شیر بچه من ابوالفضل از جلو و شیر بچه گان دیگر من از پشت سرش بر این جماعت پست حمله برده بودند , برای من قضیه ای نقل کرده اند , نمی دانم راست است یا دروغ ؟ گفته اند در وقتی که دستهای بچه من بریده بود , عمود آهنین بر فرق فرزند عزیز من وارد شد , آیا راست است ؟ ! ویلی علی شبلی امال براسه ضرب العمد بعد می گوید , ابوالفضل ! فرزند عزیزم , من خودم می دانم , اگر دست می داشتی مردی در جهان نبود که با تو روبرو شود . اینکه آنها چنین جسارتی کردند برای این بود که دستهای تو از بدن بریده شده بود .

لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
وصلى الله على محمد و آله الطاهرين

۱- سوره مائده آيه ۱۳ .

- ۱- العباس تالیف عبدالرزاق الموسوی المقرم ص ۸۱ , مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۱۰۸ .
- ۲- العباس تالیف عبدالرزاق الموسوی المقرم ص ۶۹ .
- ۳- ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام ص ۲۶ .
- ۱- ینابیع الموده ج ۲ ص ۱۶۵ , بحار الانوار ج ۴۵ ص ۴۱ .
- ۱- بحار الانوار ج ۴۵ ص ۴۰ .
- ۲- بحار الانوار ج ۴۵ , ص ۴۰ .
- ۱- منتهی الامال ج ۱ ص ۳۸۶ .

جلسه سوم : تحریفات معنوی حادثه کربلا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين بارئ الخلائق اجمعين و الصلوه و السلام على عبدالله و رسوله و حبيبه و صفيه , سيدنا و نبينا و مولانا ابي القاسم محمد صلى الله عليه و آله و سلم و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين . اعوذ بالله من الشيطان الرجيم : فيما نقضهم ميثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسيه يحرفون الكلم عن مواضعه و نسوا حضا مما ذكروا به (۱) .

گفتيم تاريخچه با عظمت کربلا که به دست ما افتاده است , هم دچار تحريف لفظی شده است و هم دچار تحريف معنوی . تحريف لفظی يعنى اينکه ما از خودمان ساز و برگهايی بر پيکره اين تاريخ ساخته ايم که چهره با عظمت و نورانی آن را تاريک و ظلمانی و قیافه زیبایی آن را زشت کرده ايم . نمونه

هائی را در این زمینه عرض کردم .

تحریف معنوی : متأسفانه این حادثه تاریخی در دست ما تحریف معنوی شده است و تحریف معنوی بسیار خطرناکتر از تحریف لفظی است . آنچه سبب شده است که این حادثه بزرگ برای ما از اثر و خاصیت بیفتد , تحریفات معنوی است نه تحریفات لفظی , یعنی اثر سوء تحریفات معنوی از تحریفات لفظی بیشتر است .

تحریف معنوی یعنی چه ؟ در يك جمله ممکن است ما از لفظ , نه کم کنیم و نه زیاد , ولی وقتی که می خواهیم آن را توجیه و تفسیر کنیم , طوری توجیه و تفسیر کنیم که درست برخلاف و بر ضد معنی واقعی آن جمله باشد . برای این موضوع فقط يك مثال کوچک عرض می کنم تا مطلب روشن شود .

در روزی که مسجد مدینه را بنا می کردند , عمار یاسر فوق العاده تلاش صادقانه می کرد , نقل کرده اند (از نقلهای مسلم است) که پیغمبر اکرم فرمود : یا عمار ! تقتلك الفئة الباغیه ای عمار ! ترا آن دسته ای می کشند که سرکشند . اشاره به آیه قرآن است که می فرماید اگر دو دسته از مسلمانان با یکدیگر جنگیدند و يك دسته سرکشی کرد , شما به نفع آن دسته دیگر علیه دسته سرکش وارد شوید و اصلاح کنید . این جمله را که پیغمبر اکرم درباره عمار فرمود , شخصیت بزرگی به او داد . لهذا عمار که در صفین در خدمت امیرالم...منین بود , وزنه بزرگی در لشکر علی علیه السلام شمرده می شد , حتی افراد ضعیف الایمانی بودند که تا وقتی که عمار کشته نشده بود هنوز مطمئن نبودند عملی که در رکاب علی می کنند , بحق است , یعنی کشتن معاویه و سپاهیان او جایز است . روزی که عمار به دست اصحاب معاویه در لشکر امیرالم...منین کشته شد , ناگهان فریاد از همه جا بلند شد که حدیث پیغمبر صادق آمد . بهترین دلیل برای اینکه معاویه و یارانش بر باطل اند این است که اینها قاتل عمار هستند و پیغمبر اکرم در گذشته خبر داد : یا عمار ! تقتلك الفئة الباغیه (۱) که اشاره است به آیه : و ان طائفتان من الم...منین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدهما علی الاخری فقاتلوا الی تبغی حتی تفیء الی امرالله (۲) . امروز مثل آفتاب روشن شد که لشکر معاویه , [لشکر (باغی) یعنی سرکش و ظالم و ستمگر است و حق با لشکریان علی است . پس به نص قرآن باید به نفع لشکریان علی , علیه لشکریان معاویه وارد جنگ شد . این قضیه تزلزلی در لشکر معاویه ایجاد کرد . معاویه که همیشه با حيله و نیرنگ کار خود را پیش می برد , اینجا دست به يك تحریف معنوی زد , چون نمی شد انکار کرد و گفت پیغمبر درباره عمار چنین چیزی نگفته است , زیرا اقلاً شاید پانصد نفر در آنجا بودند که شهادت می دادند که ما این جمله را

از پیغمبر شنیدیم و یا از کسی شنیدیم که او از پیغمبر شنیده بود . بنابراین ، این جمله پیغمبر درباره عمار قابل انکار نبود . شامیها به معاویه اعتراض می کردند که عمار را ما کشتیم و پیغمبر فرمود : *تقتلك الفئه الباغيه* ، گفت اشتباه کردید ! درست است که پیغمبر فرمود عمار را آن فئه سرکش ، طائفه سرکش ، لشکر سرکش می کشند ، ولی عمار را ما نکشتیم ! گفتند لشکریان ما کشتند . گفت نه ! عمار را علی کشت که او را به اینجا آورد و موجبات کشته شدنش را فراهم کرد ! عمر و عاص دو پسر داشت ، یکی مانند خودش دنیادار و دنیاپرست و دیگری نسبتا جوان م...من و با ایمانی بود و با پدرش هماهنگی نمی کرد . اسم او عبدالله بود . در يك جلسه ای که عبدالله حاضر بود ، همین مغلطه معنوی را بکار بردند . عبدالله گفت این چه حرفی است که می زنید ، این چه مغلطه کاری است که می کنید ؟ ! چون عمار در لشکر علی بود پس علی او را کشت ؟ ! گفتند بله ! گفت پس بنابراین حمزه سیدالشهدا را هم پیغمبر کشت ، چون حمزه سیدالشهداء در لشکر پیغمبر بود و کشته شد . معاویه ناراحت و عصبانی شد به عمرو عاص گفت چرا جلوی این پسر بی ادب را نمی گیری ؟ ! این را می گویند تحریف معنوی .

اگر بخواهیم حوادث و قضایا را تحریف معنوی کنیم ، چگونه تحریف می کنیم ؟ حوادث و قضایای تاریخی از يك طرف علل و انگیزه ها و از طرف دیگر منظور و هدفهایی دارند . تحریف يك حادثه تاریخی این است که یا علل و انگیزه های آن حادثه را بگونه ای غیر از آنچه که بوده است بگوئیم ، یا هدف و منظور آن را بگونه ای غیر از آنچه که بوده است تفسیر کنیم . مثال : شما به منزل يك شخصی که از مکه آمده است می روید . انگیزه شما این است که زیارت کردن حاجی مستحب است ، لذا به دیدن او می روید . يك نفر می گوید می دانی چرا فلان کس به خانه فلان شخص رفت ؟ دیگری می گوید چرا ؟ می گوید منظور او از رفتن به منزل فلانی این است که دختر او را برای پسرش خواستگاری کند ، موضوع مکه را بهانه کرده است . منظور شما را این چنین تحریف می کنند . این را تحریف معنوی می گویند . حادثه تاریخی عاشورا از يك طرف علل و انگیزه هایی دارد و از طرف دیگر هدفها و منظورهای عالی . ما مسلمانان ، ما شیعیان حسین بن علی این حادثه را تحریف کردیم همان طور که معاویه بن ابوسفیان جمله پیغمبر درباره عمار *تقتلك الفئه الباغيه* را تحریف کرد . یعنی حسین علیه السلام در نهضت خود انگیزه ای داشت ، ما چیز دیگری برای آن تراشیدیم ! حسین يك هدف و منظور خاصی داشت ، ما يك هدف و منظور دیگری برای او تراشیدیم ! اباعبدالله علیه السلام نهضتی فوق العاده با عظمت و مقدس کرده است .

تمام شرائط تقدس يك نهضت ، در نهضت اباعبدالله هست که نظیرش در دنیا وجود ندارد . آن شرائط چیست ؟ اولین شرط يك نهضت مقدس این است که منظور و هدف آن ، شخصی و فردی نباشد ، ۷۱ بلکه کلی ، نوعی و انسانی باشد . يك وقت کسی نهضت می کند بخاطر شخص خودش و يك وقت کسی نهضت می کند بخاطر اجتماع ، بخاطر انسانیت ، بخاطر حقیقت ، بخاطر حق ، بخاطر توحید ، بخاطر عدالت ، بخاطر مساوات ، نه بخاطر خودش ، در واقع آن وقتی که او نهضت می کند دیگر خودش به عنوان يك فرد نیست ، اوست و همه انسانهای دیگر . به همین جهت کسانی که در دنیا ، حرکاتشان ، اعمالشان ، نهضتهایشان بخاطر شخص خودشان نبوده است ، بخاطر بشریت بوده است ، بخاطر انسانیت بوده است ، بخاطر حق و عدالت و مساوات بوده است ، بخاطر توحید و خداشناسی و ایمان بوده است ، همه افراد بشر آنها را دوست دارند . همان طور که پیغمبر فرمود : حسین منی و انا من حسین (۱) ، ما هم می گوئیم : حسین منا و نحن من حسین چرا می گوئیم ؟ برای اینکه حسین علیه السلام در ۱۳۲۸ (۲) سال پیش برای ما و بخاطر ما و بخاطر همه انسانهای عالم قیام کرد . قیامش ، قیام مقدس بود ، قیام پاک بود ، از منظورهای شخصی بیرون بود .

شرط دوم برای اینکه قیامی مقدس باشد ، این است که آن قیام با يك بینش و درك و بصیرت قوی توأم باشد . یعنی چه ؟ یعنی يك وقت مردم اجتماعی ، خودشان در غفلتند ، بی خبرند ، نمی فهمند ، جاهلند . يك فرد بصیر ، چیز فهم و با درك پیدا می شود که درد این مردم را صد درجه از خودشان بهتر می فهمد . دواي این مردم را از خود این مردم بهتر می فهمد . در وقتی که دیگران هیچ چیز را نمی فهمند و درك نمی کنند و در ظاهر هم نمی بینند . يك فرد بصیر و چیز فهم که باصطلاح ، آنچه را که مردم دیگر در آئینه نمی بینند او در خشت خام می بیند ، پیدا می شود که قیام و نهضت می کند . بیست سال ، سی سال ، پنجاه سال می گذرد تازه ملت بیدار می شود که فلان شخص که قیام کرد ، حرکت کرد ، نهضت کرد ، چه منظورهای مقدسی داشت . پدران ما در بیست سال ، سی سال ، چهل سال ، پنجاه سال پیش ، ارزش این را درك نمی کردند ! مثلا مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی در حدود شصت ، هفتاد سال پیش (فوت این مرد در سال ۱۳۱۰ قمری بوده است ، چهارده سال قبل از مشروطیت) قیام کرد و يك نهضت اسلامی در کشورهای اسلامی بپا کرد ، شما امروز که تاریخ این مرد را می خوانید ، می بینید واقعا غریب و تنها بوده است ، درد و دواي ملت مسلمان را احساس می کرد ولی خود ملت نمی فهمید ، خود ملت به او دهن کجی می کرد ، خود ملت او را مسخره می کرد ، ملت

از او حمایت نمی کرد . حالا که شصت ، هفتاد سال گذشته است ، وقتی که زوایای تاریخ درست روشن می شود ، می بینیم این مرد چه چیزهایی را در آن روز می فهمیده که اساسا نود و نه درصد ملت ایران نمی فهمیده اند . لااقل آن دو نامه ای را که این مرد بزرگ نوشته است ببینید ، یکی نامه ای که به مرحوم آیت الله میرزای شیرازی بزرگ اعلی الله مقامه نوشته است و دیگر نامه ای که به عموم علمای ایران به عنوان يك متحدالمال فرستاده است . یا نامه های ی را که این مرد برای مرحوم حاج شیخ محمد تقی بجنوردی در مشهد و برای فلان عالم بزرگ در اصفهان ، و فلان عالم بزرگ در شیراز فرستاده است ، بخوانید تا ببینید این مرد چقدر خوب می فهمیده است ، چقدر درك می کرده است ، چقدر خوب استعمار را می شناخته و چقدر خوب در صدد بیدار کردن این ملت بوده است . (از این مزخرفاتی که بعضی از ابزارهای استعمار هنوز هم می گویند بگذارید ، دیگر این حناها رنگ ندارد) این نهضت ، مقدس است چون مردی در زمانی پیدا می شود که در پشت این ظواهر ، حقایقی را می بیند که مردم عصر خودش نمی فهمند و درك نمی کنند .

نهضت حسینی چنین نهضتی است . امروز ما درست می فهمیم یزید یعنی چه ؟ حکومت یزید یعنی چه ؟ معاویه چه کرد ؟ نقشه امویها چه بود ؟ ولی صدی نود و نه ملت مسلمان در آن روز درك نمی کردند ، مخصوصا با نبودن وسائل اطلاعاتی که امروزه هست و در گذشته نبوده است . مردم مدینه درك نمی کردند ، روزی فهمیدند یزید چه کسی است و خلافت یزید یعنی چه که حسین بن علی کشته شده بود ، بعد تکان خوردند که چرا حسین بن علی کشته شد ؟ ! يك هیئت از اکابر مردم مدینه را که در راسشان مردی بنام عبدالله بن حنظله غسل الملائکه بود ، به شام فرستادند . وقتی فاصله میان مدینه و شام را طی کردند و به دربار یزید رفتند و مدتی در آنجا ماندند ، تازه فهمیدند قضیه از چه قرار است . هنگامی که به مدینه برگشتند ، از آنها پرسیدند چه دیدند ؟ گفتند همین قدر ما به شما بگوئیم که در مدتی که در شام بودیم ، می گفتیم خدا نکند که از آسمان بر سر ما سنگ ببارد ! گفتند چه خبر بود ؟ گفتند ما با خلیفه ای روبرو شدیم که علنا شراب می خورد ، قمار می کرد ، سگ بازی و یوزبازی و میمون بازی می کرد ، حتی با محارم خود هم زنا می کرد ! عبدالله بن حنظله غسل الملائکه هشت پسر داشت ، به مردم مدینه گفت چه شما قیام کنید چه نکنید من قیام می کنم ولو با این هشت پسر خودم . همین طور هم شد ، در قیام حره (۱) علیه یزید هشت پسرش را قبل از خودش فرستاد و شهید شدند و بعد خود این مرد شهید شد . عبدالله بن حنظله غسل الملائکه ، دو یا سه سال

پیش از اینکه اباعبدالله از مدینه خارج شود و در هنگام خروج بگوید : و علی الاسلام السلام اذا قد بليت الامه براع مثل یزید (۲) .

من ننگ می دانم اگر یزید خلافت اسلامی را بدست گیرد ، اگر چنین شود ، چه به سر اسلام می آید ، کجا بود ؟ آن روز آگاه نبود . باید حسین کشته بشود ، جهان اسلام تکان بخورد ، تازه عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه و صدها نفر دیگر مثل او در مدینه و کوفه و در جاهای دیگر چشمشان باز شود و بگویند حسین علیه السلام حق داشت که چنین حرفی زد ! شرط سوم برای اینکه نهضتی مقدس باشد این است که تک باشد ، فرد باشد . یعنی چه ؟ یعنی برقی باشد که در يك ظلمت کامل بدرخشد ، ندائی باشد در میان سکوتها ، حرکتی باشد در میان سکونهای مطلق . یعنی در يك شرایطی که خفقان به طوری کامل حکمفرماست ، مردم قدرت حرف زدن ندارند ، تاریکی مطلق ، یاس مطلق ، ناامیدی مطلق ، سکوت مطلق ، سکون مطلق است ، يك مرتبه يك مرد پیدا می شود و سکوت را می شکند ، سکونها را از بین می برد ، حرکتی می کند ، برقی می شود و در میان ظلمت می درخشد . تازه دیگران پشت سرش راه می افتند . آیا نهضت حسینی اینچنین بود یا نبود ؟ آری ، اینچنین بود .

امام حسین چنین نهضتی کرد . او در این نهضت چه هدفی داشت ؟ چرا ائمه اطهار اصرار داشتند که عزای حسین علیه السلام زنده بماند ؟ چرا امام حسین علیه السلام نهضت کرد ؟ چه احتیاجی است که ما از خودمان دلیل ذکر کنیم ؟ حسین بن علی خود ، دلیل نهضت را بیان کرده است : انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی (۱) در کمال صراحت می گوید دنیای ما را فساد گرفته است ، امت جدم فاسد شده اند ، قیام کردم برای اصلاح ، من يك مرد اصلاح طلبم .

ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی (۱) ، هدفی جز امر به معروف و نهی از منکر ندارم . امام حسین هدف نهضت خودش را روشن کرده است . الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه لیرغب الم... من فی لقاء الله محقا (۲) ، حسین علیه السلام می گوید من نهضت کرده ام برای امر به معروف ، برای اینکه دین را زنده کنم ، برای اینکه با مفسد مبارزه کنم . نهضت من يك نهضت اصلاحی اسلامی است . ما چیز دیگری گفتیم . دو تحریف معنوی بسیار عجیب و ماهرانه کردیم (نمی دانم بگویم ماهرانه یا جاهلانه) يك جا گفتیم حسین بن علی قیام کرد تا کشته شود ، برای اینکه کفار گناهان امت باشد ! حال اگر بپرسند این حرف در کجاست ؟ آیا خود امام حسین علیه السلام چنین چیزی گفت ؟ پیغمبر گفت ؟ امام گفت ؟ ما می گوئیم به این حرفها چکار دارید ؟ امام حسین کشته شد برای

اینکه گناهان ما بخشیده شود! نمی دانیم که ما این فکر را از دنیای مسیحیت گرفته ایم یا نه؟ ملت مسلمان ندانسته خیلی چیزها را از دنیای مسیحیت بر ضد اسلام گرفته است.

یکی از اصول معتقدات مسیحیت مسئله به صلیب کشیدن، مسیح است برای اینکه فادی باشد. الفادی لقب مسیح است. از نظر مسیحیت این جزء متن مسیحیت است که عیسی به دار رفت تا کفاره گناهان امت باشد! یعنی گناهان خودشان را به حساب عیسی می گذارند! فکر نکردیم که این، حرف دنیای مسیحیت است، با روح اسلامی سازگار نیست، با سخن حسین علیه السلام سازگار نیست. به خدا قسم تهمت به اباعبدالله است.

والله اگر کسی در ماه رمضان روزه داشته باشد و این حرف را به حسین بن علی نسبت بدهد و بگوید حسین برای چنین کاری بود و [این سخن را] از او نقل بکند روزه اش باطل است، دروغ بر حسین است. اباعبدالله که برای مبارزه با گناه کردن قیام کرد، ما گفتیم قیام کرد تا سنگری برای گنهکاران باشد! گفتیم حسین یک بیمه درست کرد، یک شرکت بیمه تاسیس کرد. بیمه چه؟ بیمه گناه! گفت شما را از نظر گناه بیمه کردم، در عوض چه بگیرم؟ اشک. شما برای من اشک بریزید، من در عوض، گناهان شما را جبران می کنم. شما هر چه می خواهید باشید، ابن زیاد باشید، عمر سعد باشید. یک ابن زیاد در دنیا کم بود! یک عمر سعد در دنیا کم بود! یک سنان بن انس در دنیا کم بود! یک خولی در دنیا کم بود؟ امام حسین خواست خولی در دنیا زیاد شود، عمر سعد در دنیا زیاد شود، گفت ایهاالناس هر چه می توانید بد باشید که من بیمه شما هستم! تحریف معنوی دومی که از نظر تفسیر و توجیه حادثه کربلا رخ داده، این است که می گویند: می دانید چرا امام حسین نهضت کرد و کشته شد؟ می گوئیم چرا؟ می گویند یک دستور خصوصی فقط برای او بود. به او گفتند برو و خودت را بکشتن بده. پس به ما و شما ارتباط پیدا نمی کند، یعنی قابل پیروی نیست! به دستورات اسلام که دستورات ۷۸ کلی و عمومی است، مربوط نیست. تفاوت سخن امام با سخن ما چقدر است؟ امام حسین فریاد کشیده که علل و انگیزه قیام من مسائلی است که منطبق بر اصول کلی اسلام است.

احتیاجی به دستور خصوصی نیست. آخر دستور خصوصی را در جایی می گویند که دستورهای عمومی وافی نباشد. امام حسین در کمال صراحت فرمود: اسلام دینی است که به هیچ م... منی (حتی فرمود به امام) اجازه نمی دهد که در مقابل ظلم، ستم، مفساد و گناه بی تفاوت بماند. امام حسین مکتب بوجود آورد ولی مکتب عملی اسلامی، مکتب او همان مکتب اسلام است.

مکتب اسلام بیان کرد ، حسین عمل کرد . ما این حادثه را از مکتب بودن خارج کردیم ، وقتی از مکتب بودن خارج شد ، دیگر قابل پیروی نیست ، وقتی که قابل پیروی نبود ، پس دیگر نمی شود از حسین استفاده کرد ، یعنی از حادثه کربلا نمی توان استفاده کرد . از اینجا ما حادثه را از نظر اثر مفید داشتن ، عقیم کردیم . آیا خیانتی از این بالاتر هم در دنیا وجود دارد ؟ این است که عرض کردم تحریف معنوی که در حادثه عاشورا صورت گرفته است از تحریف لفظی آن صد درجه خطرناکتر است .

چرا ائمه اطهار (حتی از پیغمبر اکرم روایت است) گفتند که این نهضت باید زنده بماند ، فراموش نشود ، مردم برای امام حسین بگریند ؟ هدف آنها از این دستور چه بوده است ؟ ما آن هدف واقعی را مسخ کردیم . گفتیم فقط بخاطر این است که تسلی خاطری برای حضرت زهرا سلام الله علیها باشد ! با اینکه ایشان در بهشت همراه ۷۹ فرزند بزرگوارشان هستند ، دائما بی تابی می کنند تا ما مردم بی سر و پیا یک مقدار گریه کنیم تا تسلی خاطر پیدا کنند ! آیا توهینی بالاتر از این ، برای حضرت زهرا پیدا می کنید ؟ عده ای دیگر گفتند امام حسین در کربلا بدست یک عده مردم تجاوزکار ، بی تقصیر کشته شد ، پس این تاثیر آور است ! من هم قبول دارم امام حسین بی تقصیر کشته شد . امام حسین بی تقصیر کشته شد ، امام همین ؟ ! یک آدم بی تقصیر بدست یک عده متجاوز کشته شد ؟ ! روزی هزار نفر آدم بی تقصیر بدست آدمهای با تقصیر کشته می شوند . روزی هزار نفر آدم در دنیا نفله می شوند و تاثیر آور است ، اما آیا این نفله شدنها ارزش دارد که سالهای زیادی ، قرنهای زیاد ، ده قرن ، بیست قرن ، سی قرن مطرح باشد و ما بنشینیم و اظهار تاثیر کنیم که حیف ، حسین بن علی نفله شد ، خونش هدر رفت ! حسین بن علی بی تقصیر کشته شد ، بدست افرادی متجاوز کشته شد ! اما چه کسی گفته حسین بن علی نفله شده است ؟ خون حسین بن علی هدر رفت ؟ اگر در دنیا کسی را پیدا کنید که نگذاشت یک قطره از خونش هدر برود ، حسین بن علی است . اگر در دنیا کسی را پیدا کنید که نگذاشت یک ذره از شخصیتش هدر برود ، حسین بن علی است . او برای قطره قطره خونش آنچنان ارزش قائل شد که نمی توان آن را توصیف کرد . اگر ثروتهای دنیا را که برای او مصرف می شود تا دامنه قیامت حساب کنیم ، برای هر قطره خونش میلیاردها میلیارد تومان بشر پول خرج کرده است . آدمی که کشته شدنش سبب شد که نام او پایه کاخ ستمکاران را برای همیشه بلرزاند ، نفله شد ؟ ! خونش هدر رفت ؟ ! اما غصه بخوریم ۸۰ برای اینکه حسین بن علی نفله شد ؟ تو نفله شدی بیچاره نادان . من و تو نفله هستیم ، من و تو عمرمان هدر رفت ، غصه برای خودت بخورد . تو به حسین توهین می

کمی که می گویی نفلہ شد ! حسین بن علی کسی است که : ان لك درجه عندالله , لن تنالها الا بالشهادة (۱) , آیا حسین بن علی علیه السلام که آرزوی شهادت می کرد , آرزوی نفلہ شدن را می کرد ؟ آنها که توصیه کردند که عزای حسین بن علی باید زنده بماند , برای این بوده که هدف حسین بن علی مقدس بود . حسین بن علی يك مکتب بوجود آورد , می خواست مکتبش زنده بماند . هرگز نمونه ای از يك مکتب عملی در دنیا پیدا نمی کنید که نظیر مکتب حسین بن علی علیه السلام باشد . اگر شما نمونه حسین بن علی را پیدا کردید , آن وقت بگوئید چرا ما هر سال باید یاد او را تجدید کنیم ؟ ! نظیر آنچه که در حسین بن علی در حادثه عاشورا , در آن ابتلاء و مصیبت پیدا شد , از توحید , از جلوه ایمان , از جلوه خداشناسی , از ایمان کامل به جان دیگر , از رضا و تسلیم , از صبر , از مردانگی , از طمانینه نفس , از ثبات و استقامت , از عزت و کرامت نفس , از آزادیخواهی و آزادی طلبی , از اینکه در فکر انسانها باشد , از اینکه در خدمت انسانها باشد , اگر در دنیای نمونه ای پیدا کردید , آن وقت بگوئید چرا ما نام حسین بن علی را زنده کنیم ؟ (بدیل ندارد , مثل ندارد) زنده کردن نام و نهضت او برای این است که پرتوی از روح حسین بن علی بر روح ما و شما بتابد .

اگر اشکی که ما برای او می ریزیم , در مسیر هماهنگی روح ما باشد , پرواز کوچکی است که روح ما با روح حسینی می کند . اگر ذره ای از همت او , ذره ای از غیرت او , ذره ای از حریت او , ذره ای از ایمان او , ذره ای از تقوای او , ذره ای از توحید او در ما بتابد و چنین اشکی از چشم ما جاری شود , آن اشک بی نهایت قیمت دارد . اگر گفتند باندازه بال مگس هم باشد يك دنیا ارزش دارد , باور کنید ! اما نه اشکی که برای نفلہ شدن حسین باشد , بلکه اشکی که برای عظمت حسین باشد , برای شخصیت حسین باشد . اشکی که نشانه ای از هماهنگی با حسین بن علی و پیروی کردن از او باشد , بله , يك بال مگس هم يك دنیا ارزش دارد .

خواستند همیشه مردم , این مکتب عملی را ببینند , مشاهده کنند که خاندان پیغمبر دلیل بر صدق و گواه خود پیغمبر هستند . اگر بگویند فلان مسلمان در جنگی که مثلا در روم یا در ایران کرد , ایمان و شهادت زیادی از خود نشان داد , آنقدر دلیل بر حقانیت پیغمبر نیست تا بگویند فرزند پیغمبر چنین کرد . چون همیشه خاندان يك نفر از هر کس دیگر سوء ظن و بد گمانیش به او بیشتر است . ولی اینکه خاندان پیغمبر را در نهایت صفا و ایمان می بینیم , بهترین گواه بر صدق پیغمبر است . هیچ کس مانند علی علیه السلام با پیغمبر نبوده , با پیغمبر بزرگ شده است . هیچ کس مانند علی م...من به پیغمبر و

فدائی او نیست . این خود اول دلیل بر صدق پیغمبر است . حسین فرزند پیغمبر است . او وقتی ایمان خود را به تعلیمات پیغمبر نشان می دهد ، پیغمبر جلوه می کند ، پیغمبر متجلی می شود . آن چیزهایی که بشر همیشه بزبان می آورد ولی در عمل او کمتر دیده می شود در وجود ۸۲ حسین دیده می شود . چطور روح بشر این مقدار شکست ناپذیر می شود ؟ سبحان الله ! بشر به کجا می رسد ، روح بشر چقدر شکست ناپذیر باید باشد که بدنش قطعه قطعه می شود ، جوانانش جلوی چشمش قلم قلم می شوند ، در منتهی درجه تشنه می شود و حتی به آسمان که نگاه می کند ، بنظرش تیره و تار است ، خاندانش را می بیند که اسیر می شوند ، هر چه داشته از دست داده است ولی یک چیز برای او باقی مانده و آن روحش است . هرگز روحش شکست نمی خورد .

شما يك چنین صحنه نمایشی از فضائل انسانیت در غیر حادثه کربلا نشان دهید تا بجای کربلا از آن حادثه یاد کنیم . پس چنین حادثه ای را باید زنده نگهداریم . حادثه ای که در آن يك جمعیت هفتاد و دو نفری از نظر روحی يك جمعیت سی هزار نفری را شکست دادند . چطور شکست دادند ؟ اولاً با اینکه اینها در اقلیت بودند و کشته شدنشان قطعی بود ، يك نفر از اینها به دشمن ملحق نشد . امام از آن سی هزار نفر به اینها ملحق شدند . از جمله سردارشان حربن یزید ریاحی و سی نفر دیگر . این دلیل بر آن است که از نظر روحی اینها بردند و آنها باختند . عمر سعد در کربلا کارهایی کرده است که دلیل بر شکست روحی خودش است . لشکریان عمر سعد در کربلا از جنگ تن به تن پرهیز داشتند . اول حاضر شدند . و طبق معمولی که در آن دوره ها بوده است قبل از اینکه به اصطلاح جنگ مغلوبه یا تیراندازی شود [جنگ تن به تن] يك نوع زور آزمایی بوده است . يك نفر از این طرف می رود ، يك نفر از آن طرف می آید . چند نفر که با اصحاب حسین مبارزه کردند ، آنقدر به آنها نیروی روحی دادند که عمر سعد دستور داد جنگ تن به تن نکنند .

۸۳ اباعبدالله در چه وقتی به میدان آمد ؟ (فکر کنید) عصر روز عاشورا است . تا ظهر هنوز عده ای از اصحاب بودند که نماز هم خواندند . از صبح تا عصر تلاش کرده و بدن هر يك از اصحابش را غالباً خودش آورده و در خیمه شهداء گذاشته است . خودش به بالین یارانش آمده ، اهل بیتش را خودش تسلی داده است . گذشته از همه اینها ، داغهایی که دیده است .

آخرین کسی که بمیدان می آید خودش است . خیال کردند که در چنین شرایطی می توانند با حسین مبارزه کنند . هر کسی که جلو آمد لحظه ای مهلتش نداد . فریاد عمر سعد بلند شد که مادران به عزایتان بنشینید ، به مبارزه کی رفته اید ؟ هذا ابن قتال العرب (۱) این پسر کشنده عرب است ، پسر علی بن ابیطالب

است ، والله نفس ابیه بین جنیبه (۲) بخدا روح پدرش علی در کالبد اوست ، به جنگ او نروید . این علامت شکست بود یا نه ؟ سی هزار نفر جنگ تن به تن کردند با يك مرد تنهای غریب ، آنهمه مصیبت دیده ، آنهمه زحمت کشیده ، آنهمه تلاش کرده ، هم تشنه است و هم گرسنه ، شکست می خوردند و عقب نشینی می کردند . نه تنها در مقابل شمشیر اباعبدالله شکست خوردند ، در برابر منطقتش هم شکست خوردند .

اباعبدالله در روز عاشورا قبل از شروع جنگ ، دو سه بار خطا به انشاء کرد . واقعا خود آن خطابه ها عجیب است ! کسانی که اهل سخن هستند می دانند که ممکن نیست انسان در حال عادی بتواند سخن عالی بگوید که در حد اعلای اوج باشد . روح بشر باید به اهتزاز بیاید . مخصوصا اگر سخن از نوع مرثیه باشد ، دل انسان باید خیلی سوخته باشد تا مرثیه خوب بگوید . اگر بخواهد غزل بگوید باید سخت دچار احساسات عشقی باشد تا غزل خوبی بگوید . اگر بخواهد حماسه بگوید باید سخت احساسات حماسی داشته باشد تا يك سخن حماسی بگوید . وقتی خطبه های اباعبدالله ایراد می شود ، مخصوصا یکی از آن خطبه هائی که در روز عاشورا ایراد می کند و از مفصلترین خطبه هاست ، [عمر سعد بر لشکریان خود می ترسد] . امام برای خواندن این خطبه از اسب پیاده شد و برای اینکه می خواست يك جای مرتفعتری باشد تا صدایش بهتر برسد ، بر بالای شتر رفت و فریاد زد : تبا لکم ایتها الجماعه و ترحا حین استصر ختمونا و الهین ، فاصر خناکم موجفین (۱) .

که برآستی نمونه ای از خطبه های علی علیه السلام است و اگر خطبه های علی علیه السلام را کنار بگذاریم دیگر خطبه ای به این پرشوری در دنیا پیدا نمی شود . و سه بار صحبت کرد . عمر سعد بر لشکریان خود ترسید که مبادا نطق حسین آنها را تحت تاثیر قرار دهد . نوبت بعد که اباعبدالله شروع به صحبت کرد ، از آنجا که روح دشمن شکست خورده بود ، عمر سعد دستور داد فریاد کنید و به دهانهایتان بزنید تا صدای حسین را کسی نشنود . آیا این علامت شکست نیست ؟ آیا این علامت پیروزی حسین نیست ؟

بشر اگر با ایمان باشد . موحد باشد ، اگر با خدا پیوند داشته باشد ، اگر به آن دنیا ایمان داشته باشد ، يك تنه بیست هزار ، سی هزار نفر را از نظر روحی شکست می دهد . آیا این برای ما نباید درس باشد ؟ نمونه اینها را کجا پیدا کنید ؟ چه کسی را در دنیا پیدا می کنید که در شرایطی مثل شرایط حسین بن علی قرار بگیرد و دو کلمه از آن خطابه او را بتواند بخواند ؟ دو کلمه از خطابه زینب سلام الله علیها در دم دروازه کوفه را بتواند بخواند ؟ اگر گفتند این عزا را احیاء کنید ، زنده نگهدارید ، برای این است که این نکته ها را

بفهمیم و دریابیم ، برای اینکه عظمت حسین را درك کنیم ، برای اینکه اگر اشکی می ریزیم از روی معرفت باشد . معرفت حسین ما را بالا می برد ، ما را انسانی می کند ، ما را آزاد مرد می کند ، ما را اهل حق و حقیقت می کند ، اهل عدالت می کند ، يك مسلمان واقعی می کند .

مکتب حسین ، مکتب انسان سازی است نه مکتب گنهکار سازی . حسین سنگر عمل صالح است ، نه سنگر گناهکاری .

نوشته اند در صبح روز عاشورا حسین علیه السلام همینکه نماز صبح را با اصحابش خواند ، برگشت به آنها فرمود : اصحاب من آماده باشید . مردن جز پلی که شما را از دنیایی به دنیای دیگر عبور می دهد ، نیست . از يك دنیای بسیار سخت به يك دنیای بسیار عالی و شریف و لطیف عبور می دهد .

این سخنش بود ، اما عملش را ببینید . این را حسین بن علی نگفته است ، کسانی که وقایع نگار بوده اند گفته اند . حتی هلال بن نافع که وقایع نگار عمر سعد است ، این قضیه را گفته است . می گوید من از حسین بن علی تعجب می کنم که هر چه شهادتش نزدیکتر و کاربر او سختتر می شد ، چهره اش برافروخته تر می گردید ، مثل آدمی که به وصل نزدیکتر می شود . حتی می گوید در آن لحظات آخر ، هنگامی که آن لعین ازل و ابد سر مقدسش را از بدن جدا کرده بود ، رفته سراغ حسین بن علی علیه السلام ، چشمم که به حسین افتاد ، آن بشاشت و روشنی چهره اش ، آنچنان مرا گرفت که مردنش را فراموش کردم . لقد شغلنی نور وجهه جمال هیبته عن الفکره فی قتله (۱) .

نوشته اند اباعبدالله در حملات خود ، نقطه ای را انتخاب کرده بود که نزدیک خیام حرم باشد . به دو منظور : یکی اینکه می دانست دشمنان چقدر نامرد و غیر انسانند و این مقدار حمیت ندارند که لااقل بگویند ما با حسین طرف هستیم ، پس متعرض خیمه ها نشویم . می خواست تا جان در بدن دارید ، تا رنگ گردنش می جنبد ، کسی متعرض خیام حرمش نشود . حمله می کرد ، از جلو او فرار می کردند ، ولی زیاد تعقیب نمی کرد ، برمی گشت تا خیام حرمش مورد تعرض قرار نگیرد . منظور دیگر اینکه می خواست تا زنده است اهل بیتش بدانند که او زنده است . لذا نقطه ای را مرکز قرار داده بود که صدایش به آنها می رسید . وقتی که بر می گشت و در آن نقطه می ایستاد ، فریاد می کرد : لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم ، فریاد حسین علیه السلام که بلند می شد اهل بیت سکونت خاطری پیدا می کردند . می گفتند آقا هنوز زنده است . امام به اهل بیت فرموده بود تا من زنده هستم از خیمه ها بیرون نیائید (این حرفها را باور نکنید که اهل بیت دائما بیرون می دویدند . ابا . دستور آقا بود که تا من زنده هستم شما در خیمه ها باشید) ، حرف سستی از دهانتان بیرون

نیاید که اجر شما زایل شود ، مطمئن باشید که عاقبت شما خیر است ، نجات پیدا می کنید ، خداوند دشمنان شما را بزودی عذاب خواهد کرد . آنها اجازه نداشتند که بیرون بیایند و بیرون هم نمی آمدند . غیرت حسین بن علی اجازه نمی داد ، غیرت و عفت خود آنها نیز اجازه نمی داد که بیرون بیایند . لذا صدای امام را که می شنیدند : لا حول ولا قوه الا بالله العظیم اطمینان خاطری پیدا می کردند . چون امام بعد از وداع کردن يك یا دو بار دیگر نیز آمده بودند و خبر گرفته بودند این بود که اهل بیت امام هنوز انتظار آمدن ایشان را داشتند . در آن زمان اسبهای عربی را برای میدان جنگ تربیت می کردند ، چون اسب حیوان تربیت پذیری است . وقتی که صاحب آن کشته می شد ، عکس عملهای خاصی از خود نشان می داد . اهل بیت اباعبدالله در داخل خیمه هستند ، منتظرند تا شاید صدای امام را بشنوند و یا يك بار دیگر جمال آقا را زیارت کنند ، يك مرتبه صدای مهمه اسب اباعبدالله بلند شد ، به در خیمه آمدند ، خیال کردند آقا آمده است ، يك وقت دیدند اسب آمده در حالی که زین آن واژگون است . اینجا بود که اولاد و خاندان اباعبدالله فریاد و احسیناه ، ! وا محمدا ! را بلند کردند و دور اسب را گرفتند (نوحه سرایی طبیعت بشر است ، انسان وقتی می خواهد درد دل خود را بگوید ، بصورت نوحه سرایی می گوید ، آسمان را مخاطب قرار می دهد ، حیوانی را مخاطب قرار می دهد ، انسان دیگری را مخاطب قرار می دهد) ، هر يك از افراد خاندان اباعبدالله بنحوی نوحه سرایی را آغاز کردند . آقا به آنها فرموده بود تا من زنده هستم حق گریه کردن ندارید ، من که مردم ، البته نوحه سرایی کنید . در همان حال شروع به گریستن کردند .

نوشته اند حسین بن علی علیه السلام دختری دارد بنام سکینه خاتون که خیلی هم این دختر را دوست می داشت . او بعدها زن ادیبه عالمه ای شد و زنی بود که همه علماء و ادباء برای او اهمیت و احترام قائل بودند . اباعبدالله خیلی این طفل را دوست می داشت . او هم به آقا فوق العاده علاقمند بود .

نوشته اند این بچه بصورت نوحه سرایی جمله هایی گفت که دلهای همه را سوزاند . بحالت نوحه سرایی ، اسب را مخاطب قرار داد که : یا جواد ابی هل سقی ابی ام قتل عطشاننا ؟ ای اسب پدرم ! پدر من وقتی که رفت تشنه بود آیا او را سیراب کردند یا با لب تشنه شهید کردند ؟ این در چه وقت بود ؟ در وقتی بود که اباعبدالله از روی اسب به روی زمین افتاده بود .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین
لا حول و لا قوه الا بالله العظیم

- ۱- مسند ابن حنبل ج ۲ ص ۱۹۹ .
 ۲- سوره حجرات آیه ۹ .
 ۱- سيره حلبی جلد ۲ صفحه ۷۷ .
 ۱- ارشاد شيخ مفيد صفحه ۲۴۹ , اعلام الوری ص ۲۱۶ , مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۷۱ , حلیه الابرار , ج ۱ ص ۵۶۰ , كشف الغمه ج ۲ ص ۱۰ و ۶۱ , ملحقات احقاق الحق ج ۱۱ ص ۲۶۵ تا ۲۷۹ .
 ۲- این سخنرانی در سال ۱۳۸۹ قمری برابر با فروردین ۱۳۴۸ ایراد شده است .
 ۱- مروج الذهب جلد ۳ ص ۶۹ .
 ۲- اللهوف ص ۱۱ , فی رحاب ائمه اهل البيت جلد ۳ صفحه ۷۴ .
 ۱- مقتل الحسين ص ۱۵۶ , مقتل العواصم ص ۵۴ , مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۸۹ , مقتل الحسين خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۸ , لمعه من بلاغه الحسين ص ۶۴ , نفس المهموم ص ۴۵ .
 ۱- همان مدرك .
 ۲- رجوع شود و به صفحه ۴۷ .
 ۱- نفايس الاخبار ص ۲۱ به نقل از ابن شهر آشوب .
 ۱- اللهوف ص ۴۱ , مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ صفحه ۱۱۰ , مقتل الحسين مقرر ص ۶ و ۲۸۶ , تحف العقول ص ۱۷۳ .
 ۱ بحار الانوار ج ۴۵ ص ۵۰ , مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۱۱۰ مقتل الحسين مقرر ص ۳۴۶ .
 ۲- بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۹۰ , ارشاد شيخ مفيد ص ۲۳۰ .
 ۱- بحار الانوار ج ۴۵ ص ۵۷ , اللهوف صفحه ۵۳ .
 ۱- سوره مائده آیه ۱۳ .

جلسه چهارم : وظیفه ما در برابر تحریفها

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين بارىء الخلائق اجمعين و الصلوه و السلام على عبدالله و رسوله و حبيبه و صفيه , سيدنا و نبينا و مولانا ابى القاسم محمد صلى الله عليه و آله و سلم و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين . اعوذ بالله من الشيطان الرجيم : فيما نقضهم ميثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسيه يحرفون الكلم عن مواضعه و نسوا حضا مما ذكروا به (۱) بحث ما در سه شب گذشته درباره تحريفات در واقعه تاريخى عاشورا بود كه در چهار قسمت قرار داديم:

۱ بطور كلى در معنى تحريف و انواع آن .

۲ در بيان تحريفاتى كه در خصوص واقعه تاريخى عاشورا صورت گرفته است و نمونه ه اى از آن تحريفات .

۳ عوامل تحريف , اسباب و موجباتى كه منجر به تحريف مى شوند بطور عموم , و عاملهاى خاصى كه در اين حادثه تاريخى دخالت كرده اند .

۴ راجع به وظيفه ما مردم در برابر اين تحريفها , هم وظيفه علمائى امت و هم وظيفه توده مردم .

از اين چهار بخش , سه بخش اول را در شبهاى گذشته صحبت كرديم و امشب به فضل الهى درباره قسمت چهارم صحبت مى كنيم .

بطور قطع و يقين در اين حادثه بسيار بزرگ تاريخى تدريجا تحريفاتى در طول زمان پيدا شده است و بدون شك در اينجا وظيفه اى هست كه بايد با اين تحريفات مبارزه كرد , بلكه به تعبير بهتر , اگر بخواهيم از خودمان ستايش كنيم و تعبير احترام آميزى درباره خودمان به كار ببريم , بايد بگوئيم كه نسل ما رسالتى براى مبارزه با اين تحريفات دارد . ولى قبل از آنكه اين وظيفه و اين رسالت را چه براى علمائى امت (به تعبير ديگر خواص) و چه براى توده مردم (به تعبير ديگر عوام) عرض كنم , مقدمتان دو مطلب ديگر را بيان مى كنم , يكى اينكه نگاهى به گذشته كنيم و ببينيم مس...ول اين تحريفات چه كسانى هستند . آيا خواص و علماء مس...ول اين تحريفاتند و يا توده و عوام الناس ؟ امروزه وظيفه چيست و وظيفه كيست , يك مطلب است , در گذشته مقصر و مس...ول كه بوده است , مطلب ديگرى است . معمولا در اينگونه قضايا علماء به گردن عوام مى اندازند و عوام به گردن علماء . علماء مى گويند تقصير عوام الناس است , تقصير جهالت مردم است , بقدرى مردم جاهل و نادان و نالايق و ناشايسته اند كه سزاوار همين مهملات هم هستند , شايسته حقايق نيستند .

من از مرحوم آيت الله صدر اعلى الله مقامه شنيدم كه تاج نيشابورى در منبر حرفهاى مفت مى گفت , كسى به او اعتراض كرد كه اين حرفها چيست , اين همه اجتماع مى شود چرا دو كلمه حرف حسابى نمى زنى ؟ گفت مردم لايق

نیستند ! بعد هم با يك دليل , به اصطلاح ثابت کرد .
مردم عوام یعنی توده مردم , منطقی در برابر خواص دارند , و این منطق را اغلب بکار می برند . می گویند : ماهی از سر گنده گردد نی زدم . علماء به منزله سر ماهی هستند و ما دم ماهی . ولی حقیقت این است که در این تقصیر و در این مس...ولیت , هم خواص مس...ولند و هم عوام . این را بدانید که عامه مردم و توده مردم هم در این مسائل شریکند . در این جور مسائل این توده مردم هستند که حقایق کثی می کنند و خرافات را اشاعه می دهند .
حدیث معروفی است و علماء برای آن اعتبار قائل شده اند که شخصی از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه شریفه : و منهم امیون لا یعلمون الكتاب الا امانی (۱) (در اینجا خدا از عوام یهود انتقاد می کند . با اینکه خدا عوام را بی سواد , امی و درس ناخوانده معرفی می کند , در عین حال از همین عوام در قرآن انتقاد می کند و آنها را مس...ول می شناسد) س...ال می کند که آقا ! علمای یهود مس...ول بوده اند درست , عوام چه مس...ولیتی دارند ؟ اینها عوام بودندشان عذرشان است (حدیث مفصل است) امام فرمود این جور نیست

مسائلی هست که احتیاج به درس خواندن دارد , فقط درس خوانده ها آنها را درك می کنند , درس ناخوانده ها درك نمی کنند . در اینجا می توان گفت عوام مس...ول نیستند چون درس خوانده نیستند . گوا اینکه گاهی عوام مس...ولیتشان این است که چرا درس نمی خوانند ؟ این هم يك منطقی است . ولی اگر عوام مس...ولیت نداشته باشند , در مسائلی است که آن مسائل احتیاج به تحصیل و درس و کتاب و معلم دارد . وقتی معلم ندیده , مدرسه ندیده , کتاب ناخوانده چرا مس...ول باشد ؟ اما بعضی از مسائل هست که بشر با فطرت سلیم , آنها را درك می کند و دیگر مدرسه و کتاب و معلم نمی خواهد , به تعبیر من دیپلم داشتن نمی خواهد , کلاس شش را طی کردن نمی خواهد , ب لکه عقل داشتن کافی است , سلامت عقل کافی است . سپس امام مثال زد , فرمود : عالمی مردم را به زهد و تقوا دعوت می کند , ولی در عین حال برخلاف زهد و تقوا عمل می کند ! توبه فرما است , اما توبه فرمایان خود , توبه کمتر کنند و مردم عوام هم اینها را می بینند که بر ضد گفته خودشان عمل می کنند ! امام فرمود آیا انسان باید درس خوانده و معلم دیده باشد و کلاس طی کرده باشد تا بفهمد که چنین آدمی لایق پیروی نیست ؟ عوام قوم یهود اینها را به چشم خودشان می دیدند و با عقل خودشان درك می کردند , و اضطروا بمعارف قلوبهم (۱) , با يك معرفت فطری درك می کردند که از چنین کسانی نباید پیروی کرد معذلك پیروی می کردند , پس مس...ولند .

يك سلسله مسائل هست كه احتياج به درس خواندن ندارد ، به قول معروف خط سياه و سفيد خواندن نمى خواهد ، عربى دانستن نمى خواهد ، فارسى دانستن هم نمى خواهد ، صرف و نحو نمى خواهد ، فقه و اصول نمى خواهد ، منطق و فلسفه نمى خواهد . فطرت سليم مى خواهد و فطرت سليم را هم همه دارند . فطرتشان درك مى كند . پيغمبر اكرم جمله اى دارد كه از پخته ترين جمله هاست ، چون از فطرى ترين جمله هاست . فرمود انما الاعمال بالنيات و انما لكل امرى مانوى (۱) عمل ، به قصد و نيت بستگى دارد . اگر شما كارى انجام دهيد چه خوب و چه بد ، اما آن كار بدون قصد از شما صادر شده باشد ، اگر بد است مس...ول نيستيد و اگر خوب است پاداش نداريد .

اگر كسى آمد خوابى را نقل كرد ، داستانى را نقل كرد ، گفت فلان كس در يك جريان اضطرارى ، در يك عالم بى خبرى ، در يك كارى كه كوچكترين قصدى در آن نداشته است ، بلكه قصد خلاف داشته است ، در عين حال همين كار بدون قصد ، او را به اعلى عليين بالا برد و تمام گناهانش را محو كرد ، آيا بايد قبول كنيم ؟ بايد در كتاب خوانده باشيم ؟ عربى بايد بدانيم ؟ سياه و سفيد بايد خوانده باشيم ؟ گناهان انسان را فقط توبه پاك مى كند ، يك بازگشت به حق پاك مى كند . ان الحسنات يذهبن السيئات (۲) ، كار نيك است كه اثر كار بد را مى برد . اما كار بدون اختيار اينچنين نيست . ما از همين فطرت خدادادى خودمان هرگز استفاده نمى كنيم .

در بعضى از كتابها نوشته اند يك نفر دزد كه راه را براى مردم مى گرفت و آنها را مى كشت ، يك روز اطلاع پيدا كرد كه قافله زوارى مى خواهد به كربلا برود ، آمد سر گردنه اى كمين كرد براى اينكه راه را بر زوار امام حسين ببندد و مالشان را بدزدد و اگر لازم شد آنها را بكشد .

منتظر بود قافله برسد كه ناگهان كنار راه خوابش برد ، قافله آمد ، رد شد و او بيدار نشد . در همين حال صحنه قيامت را خوابديد كه او را به جهنم مى برند ؟ چرا به جهنم مى برند ؟ چون كوچكترين عمل صالح در نامه عملش نيست ، هر چه هست گناه است ، هر چه هست جنايت است . او را تالبه پرتگاه جهنم بردند ولى جهنم نپذيرفت و برگشت ! چرا نپذيرفت ؟ چون اين مرد سر راهى خوابيده بود كه در آن قافله زوار مى رفت و گرد زوار بر تن و لباس او نشسته بود ، بدون اينكه خودش قصدى داشته باشد ، بلكه قصد كشتن زوار را داشته است ، قصد بردن مال آنها را داشته است ، ولى على رغم گفته پيغمبر كه : انما الاعمال بالنيات و انما لكل امرىء مانوى ، اين عمل بدون اختيار ، تمام گناهانش را محو كرد : فان النار ليس تمس جسما } عليه غبار زوار الحسين از جنبه شعرى خيلى خوب است اما از جنبه مكتب امام حسين

متاسفانه درست نیست .

مطلب دومی که باید قبل از بیان این رسالت و وظیفه عرض کنم ، خطراتی است که در این تحریفات وجود دارد . مختصری راجع به خطر تحریف بحث کنیم . انواع تحریفها در واقعه تاریخی عاشورا را بدست آوردیم ، عوامل تحریف را هم شناختیم . ممکن است کسی بگوید مگر تحریف چه عیبی دارد ؟ چه ضرری دارد ؟ چه خطری دارد ؟ خطر تحریف فوق ال عاده زیاد است . تحریف ضربت غیر مستقیم است که از ضربت مستقیم کاری تر است . يك کتاب که تحریف می شود (چه تحریف لفظی ، چه تحریف معنوی) اگر کتاب هدایت باشد ، تبدیل به کتاب ضلالت می شود ، اگر کتاب سعادت باشد تبدیل به کتاب شقاوت می شود . اگر کتابی باشد که انسان را رو به بالا می برد ، در اثر تحریف رو به پائین می آورد . اساسا آن حقیقت را بکلی عوض می کند . نه تنها بدون خاصیت می کند ، بلکه اثر معکوس می بخشد .

هر چیزی آفتی متناسب با خودش دارد ، پیغمبر اکرم می فرماید : آفة الدین ثلاثه : فقیه فاجر ، امام جائر ، مجتهد جاهل (۱) ، سه چیز آفت دین است :

۱- دانشمند بد عمل ، فاسق و فاجر .

۲- زعیم و پیشوای ستمکار .

۳- مقدس نادان .

پیغمبر اکرم اینها را بعنوان آفتهای دین می شمرد . همان طور که جمادات ، نباتات و حیوانات آفتهای مخصوص بخود دارند ، بدن انسانها آفتهای مخصوص به خود دارد ، دین ، آئین و مسلک هم آفت مخصوص به خود دارد . تحریف ، که بوسیله دو صنف از آن سه صنفی که پیغمبر اکرم فرمود ، یعنی عالم بد عمل و فاسق ، و مقدس نادان ایجاد می شود ، آفت دین است ، دین را از بین می برد . تحریف چون موضوع را عوض می کند مردم آن را بعنوان حقیقت می پذیرند ، اما نتیجه معکوس می گیرند .

علی علیه السلام ، شخصیتی به آن عظمت ، در نظر بعضی از ما مردم يك شخصیت تحریف شده عجیبی است . بعضی از مردم علی را فقط و فقط به پهلوانی می شناسند و بس ! گاهی به وسیله اشخاص بسیار معرض عکسهای از علی علیه السلام منتشر می شود که شمشیری مانند زبان مار که دو زبانه دارد در دست اوست و بازوها و قیافه ای برای ایشان درست می کنند و نقاشی می کنند که معلوم نیست از کجا بدست آورده اند . اصلا عکس و مجسمه علی و پیغمبر قطعا در دنیا نبوده است . يك قیافه های عجیبی درست می کنند که انسان باور نمی کند این همان علی عادل است ، این همان علی ای است که شبها از خوف خدا می گریسته است . چون سیمای يك عابد ، سیمای يك متعهد

، سیمای کسی که شبها استغفار می کرده است ، سیمای يك حكيم ، سیمای يك قاضی ، سیمای يك اديب ، يك جور ديگر است .

مطلب دیگری که مخصوص ما ایرانیهاست اینست که به امام چهارم علیه السلام می گوئیم امام زين العابدين بیمار ! غیر از زبان فارسی در هیچ زبان دیگری کلمه بیمار را دنبال اسم امام زين العابدين نمی بینیم . در زبان عربی چنین کلمه ای نیست . ایشان القاب زیادی دارند ، السجاد یکی از القابشان است ، ذوالشفات یکی از القابشان است . آیا شما کتابی در دنیا پیدا می کنید که لقبی به زبان عربی به امام داده باشند که مفهوم بیمار را برساند ؟ ! امام زين العابدين تنها در ایام حادثه عاشورا بیمار بودند (شاید تقدیر الهی بود برای اینکه باید امام زنده می ماند و نسل امام حسين از این طریق محفوظ می شد) و همان بیماری سبب نجات ایشان شد . چند بار تصمیم گرفتند امام را بکشند ، اما چون بیماری او شدید بود ، گفتند انه لما به (۱) چرا او را بکشیم ؟ او دارد می میرد . در دنیا چه کسی هست که در عمرش بیمار نشده باشد ؟ در غیر این چند روز ببینید آیا يك جا نوشته اند که امام زين العابدين بیمار بود ؟ ! ولی ما امام زين العابدين را به صورت يك بیمار مريض زرد رنگ تب داری که همیشه عصا بدستش است و کمر خم کرده و راه می رود و آه می کشد ، ترسیم کرده ایم ! همین دروغ ، همین تحریف سبب شده است که بسیاری از اشخاص آه بکشند ، ناله بکنند ، خودشان را به موش مردگی بزنند تا مردم آنها را احترام کنند و بگویند آقا را ببینید درست مانند امام زين العابدين بیمار است ! این تحریف است . امام زين العابدين علیه السلام با امام حسين علیه السلام و با امام باقر علیه السلام از نظر مزاج و بنیه هیچ فرقی نداشته است . امام بعد از حادثه کربلا چهل سال زنده بود . مانند همه سالم بود ، با امام صادق علیه السلام فرقی نداشته ، چرا بگوئیم امام زين العابدين بیمار ؟ ! (۲)

امامت به معنی نمونه بودن و سرمشق بودن است . فلسفه وجود امام این است که يك انسان مافوق انسانها باشد ، همان طور که پیغمبران ، بشر مثلکم یوحی الی (۱) بودند ، تا مردم از این مثلهای اعلی پیروی و تبعیت کنند . اما وقتی که چهره این شخصیتها این قدر مشوه شد ، خراب شد ، سیمایشان تغییر کرد ، دیگر قابل پیروی و لایق پیروی نیستند . یعنی پیروی از این شخصیتهای خیالی به جای اینکه سودمند باشد ، نتیجه معکوس می بخشد .

پس اجمالا دانستیم که خطر تحریف چقدر زیاد است . واقعا تحریف ضربت غیر مستقیم است ، از پشت خنجر زدن است .

نسل یهودیان در جهان قهرمان تحریفند . هیچکس به اندازه اینها در تاریخ جهان تحریف نکرده است ، و به همین دلیل هیچکس به اندازه اینها به بشریت

ضربه نزده است ، حقایق را قلب و بدعتها ایجاد نکرده است . رسالت و وظیفه ما مخصوصا در این عصر بدانید که وظیفه سنگینی داریم . با حادثه تحریف شده نمی شود به مردم خدمت کرد ، در گذشته هم نمی شد . در گذشته اگر فایده ای نداشت ضررش کم بود ولی در این عصر ضررش خیلی زیاد است . ما و شما بزرگترین وظیفه ای که داریم این است که ببینیم چه تحریفاتی در تاریخ ما شده است ، چه تحریفاتی در نقاشی شخصیتها و بزرگان ما شده است ، چه تحریفاتی در قرآن شده است ؟ اما تحریف قرآن تحریف لفظی نیست ، یعنی در قرآن نه يك کلمه کم شده است و نه يك کلمه زیاد . خطر تحریف معنوی قرآن به اندازه خطر تحریف لفظی آن است . تحریف معنوی قرآن یعنی چه ؟ یعنی تفسیر غلط ، توجیه غلط ، قرآن را غلط تفسیر کردن ، توجیه غلط کردن ، همین هم نباید باشد . ببینیم در تاریخهای ما ، آن تاریخهایی که باید برای ما درس آموزنده باشد و سند اخلاقی ماست ، سند تربیت اجتماعی ما است ، مانند حادثه تاریخی عاشورا ، چه تحریفاتی شده است ؟ باید با این تحریفات مبارزه کنیم .

وظایف علمای امت و عامه مردم وظایفی که علمای امت دارند چیست ؟ وظایف عامه و توده مردم چیست ؟ راجع به علمای امت يك سخن کلی را عرض می کنم : عالم نقطه انحرافش در اینجاست که همیشه خودش را در مقابل نقاط ضعف و عیبهای مردم می بیند .

نقاط ضعف روحی و اخلاقی و اجتماعی در افراد يك نوع بیماری است . در بیماریهای جسمانی ، خود بیمار معمولا بیماری خودش را احساس می کند و خودش دنبال معالجه می رود . ولی در بیماریهای روحی آنچه که کار را مشکل می کند این است که شخص بیمار است ولی خودش نمی فهمد که بیمار است ! بلکه برعکس ، آن بیماری را به عنوان سلامت می پذیرد ! به بیماری خودش علاقه دارد ! چنین نیست که افراد ، نقاط ضعف خودشان را به عنوان نقطه ضعف بشناسند و قبول کنند ، بلکه آنها را نقطه قوت در خودشان می دانند ! این ، عالم است که می فهمد نقاط ضعف اجتماعش چیست .

عالم که در مقابل نقاط ضعف اجتماع قرار می گیرد ، دو حالت دارد :
۱- با نقاط ضعف مردم مبارزه می کند . این را مصلح می گویند مصلح یعنی کسی که با نقاط ضعف مردم مبارزه می کند . غالبا مردم از او خوششان نمی آید !

۲- مبارزه کردن با نقاط ضعف مردم را کار سخت و مشکلی می بیند . مبارزه کردن با نقاط ضعف مردم نه تنها منفعت ندارد بلکه ضرر هم دارد ، از نقاط ضعف مردم استفاده می کند ! اینجاست که مصداق فقیه فاجر می شود که به

فرموده پیغمبر اکرم یکی از آفات سه گانه دین است .
در سایر مسائل بحث نمی کنیم بلکه فقط در واقعه عاشورا بحث می کنیم .
عامه مردم دو نقطه ضعف در موضوع عزاداری امام حسین دارند ، یکی از آنها این است که معمولا مؤسس یا مؤسسين و صاحبان مجالس ، چه آنهایی که در مساجد و چه آنهایی که بالخصوص در منزلشان مجلسی بر پا می کنند ، در حدودی که من تجربه دارم (استثناء ندارد) آن چیزی را که می خواهند ازدحام جمعیت است ! اگر جمعیت ازدحام کند راضی هستند اگر ازدحام نکند راضی نیستند ! این نقطه ضعف است . این جلسات برای این نیست که جمعیت ازدحام کند . مگر ما می خواهیم سان ببینیم ، مگر ما می خواهیم رژه برویم ؟ ! هدف ، آشنا شدن با حقایق است ، مبارزه کردن با تحریفات است . این يك نقطه ضعف است که گویند در مقابل آن قرار می گیرد . آیا با این نقطه ضعف مبارزه کند یا از این نقطه ضعف مانند تاج نیشابوری استفاده کند ! اگر بخواهد با این نقطه ضعف مبارزه کند ، با هدف صاحب مجلس و هدف مستمعین که از جمع شدن دور یکدیگر و شلوغ شدن خوششان می آید ، ناسازگار است ، اگر هم بخواهد از این نقطه ضعف استفاده کند ، فقط در فکر این است که چه کار کنم تا جمعیت ، بیشتر جمع شود .

اینجاست که يك عالم بر سر دو راهی قرار می گیرد . حالا که اینها احق هستند ، چنین نقطه ضعفی دارند ، من از این نقطه ضعف استفاده و بهره برداری کنم یا علی رغم وجود این نقطه ضعف ، با آن مبارزه کنم و به دنبال حقیقت بروم ؟ نقطه ضعف دومی که در مجالس عزاداری هست و بیشتر از ناحیه عوام الناس است و خوشبختانه کمتر شده است ، مسئله] (شومر و واویلا] (بپا شدن است . منبری در آخر منبرش حتما باید ذکر مصیبت کند و در این ذکر مصیبت هم نه تنها مردم اشک بریزند ، که تنها اشک ریختن قبول نیست ، باید مجلس از جا کنده شود و شور و واویلا بپا شود . من نمی گویم مجلس از جا کنده نشود ، من می گویم این نباید هدف باشد . اگر در آن مسیر صحیح با بیان حقایق و واقعیات ، بدون آنکه روضه دروغی خوانده شود ، بدون آنکه جعلی شود ، بدون آنکه تحریفی شود ، بدون آنکه برای امام حسین اصحابی بسازند که در تاریخ نیست و خود امام حسین آنها را نمی شناسد چون وجود نداشته اند ، بدون آنکه برای امام حسین فرزندان ذکر شود که چنین فرزندان در دنیا وجود نداشته اند ، بدون اینکه برای امام حسین دشمنانی ذکر شود که اصلا چنین کسانی وجود نداشته اند ، اگر اشکی از روی صداقت و حقیقت ریخت ، شور و واویلا هم بپا شد ، مجلس هم کربلا شد ، بسیار خوب است . ولی وقتی که حقیقت و صداقت نبود ، آیا باید با امام حسین بجنگیم ،

دشمنی کنیم ، دروغ ببندیم ، دروغ بگوییم ؟ ! این ، نقطه ضعف مردم عوام است . با این نقطه ضعف چه باید کرد ؟ آیا باید از این نقطه ضعف مردم استفاده کرد ؟ باید بهره برداری کرد و سوارشان شد ؟ باید مانند تاج نیشابوری گفت که چون اینها احمقند ، من از حماقتشان استفاده می کنم ؟ ! نه ، بزرگترین رسالت و بزرگترین وظیفه علماء مبارزه با نقاط ضعف اجتماع است . این است که پیغمبر اکرم فرمود : اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه و الا فعليه لعنه الله (۱) ، آنجا که بدعتها و دروغها ظاهر می شود .

آنجا که چیزهایی ظاهر می شود که در دین نیست ، مسائلی پیدا می شود که من نگفته ام ، برعهده دانایان است که حقایق را بگویند ولو مردم خوششان نیاید . آن کسی که حقایق را کتمان می کند ، لعنت خدا بر او باد . بالاتر از این را خود قرآن کریم فرموده است : ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون (۱) .

آن دانایانی که حقایقی را که ما گفته ایم ، می دانند ولی کتمان می کنند ، می پوشانند ، اظهار نمی کنند ، لعنت خدا و لعنت هر لعنت کننده ای بر آنها باد .

وظیفه علماء ، در دوره ختم نبوت مبارزه با تحریف است . خوشبختانه ابراز این کار در دست است و در میان علماء ، بوده و هستند افرادی که با این نقاط ضعف مبارزه کرده و می کنند . کتاب ل...ل... و مرجان که در همین موضوع حادثه عاشورا نوشته شده و در سه شب گذشته از آن نام برده ، از مرحوم حاجی نوری (رضوان الله علیه) است که درست همان قیام و وظیفه بسیار بسیار مقدسی است که این مرد بزرگ انجام داده است و مصداق قسمت اول آن حدیث است اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه .

وظیفه علماست که در این موارد حقایق را بدون پرده به مردم بگویند ولو مردم خوششان نیاید . وظیفه علماست که با اکاذیب مبارزه کنند ، وظیفه علماست که مشیت دروغ گویان را باز کنند . فقها در باب غیبت مطلبی دارند می گویند غیبت مواردی دارد که استثناء شده است . یکی از موارد استثنای غیبت که همه علمای بزرگ مرتکب این غیبت شده اند و آن را لازم و بلکه احیاناً واجب می دانند ، جرح راوی است . یعنی چه ؟ یعنی : شخصی حدیث روایت می کند ، از پیغمبر حدیث روایت می کند ، از امام حدیث روایت می کند ، آیا شما فوراً باید قبول کنید ؟ نه ، باید تحقیق کنید که او چگونه آدمی است ، آیا راستگو است یا دروغگو ؟ اگر در زندگی این آدم نقطه ضعفی را کشف کردید ، اگر عیبی ، نقصی ، دروغی ، فسقی را کشف کردید ، اینجا بر شما نه تنها جایز است ، بلکه لازم است که در متن کتابها ، این آدم را رسوا کنید . این اسمش جرح است . با اینکه غیبت است ، با اینکه بدگویی است ، و

غیبت و بدگویی نه از مرده جائز است و نه از زنده ، ولی در اینجا که تحریف حقایق است ، قلب حقایق است ، باید او را رسوا کنید . دروغگو را باید رسوا کرد .

يك عالم ممکن است در يك زمينه ، بزرگ هم باشد ، مانند ملاحسین کاشفی که خیلی مرد ملایی بوده است ! اما روضه الشهدایش پر از دروغ است . به همه دروغ بسته حتی به ابن زیاد و عمر سعد هم دروغ بسته است ! نوشته است ابن زیاد پنجاه خروار زر سرخ به عمر سعد داد که آمد کربلا و دست به این کار زد ! هر کس بشنود می گوید پس عمر سعد خیلی هم تقصیر نداشته است ، پنجاه خروار طلا را به هر کس بدهند دست به این کار می زند . در مورد ملا آقای دربندی اتفاق نظر است که آدم خوبی بوده است . حتی مرحوم حاجی نوری که از کتابش انتقاد می کند و به حق هم انتقاد می کند ، می گوید مرد خوبی بوده است . واقعا نسبت به امام حسین علیه السلام مرد مخلصی بوده است و نوشته اند هر وقت نام امام حسین را می شنید اشکش جاری می شد ، فقه و اصول را هم به خوبی می دانسته است . خودش خیال می کرد که از فقهای درجه اول است ولی نه ، از فقهای درجه دوم و سوم لااقل بشمار می رود .

کتابی نوشته به نام خزائن که يك دوره فقه است و چاپ هم شده . معاصر با صاحب جواهر است . به صاحب جواهر گفت اسم کتاب شما چیست ؟ گفت جواهر . اسم کتاب خودش خزائن بود . گفت از این جواهر شما در خزائن ما بسیار است . اما کتاب جواهر تا به حال ده بار چاپ شده است و هیچ فقیهی نیست که از این کتاب استفاده نکند ، هیچ فقیهی نیست که خودش را نیازمند به این کتاب نبیند . ولی کتاب خزائن که يك دوره چاپ شده ، بعد از آن احدی به سراغ آن نرفت ! قیمت آن با اینکه هزار صفحه است ، همان قیمت کاغذش بیشتر نیست . این مرد با اینکه مرد عالمی است ولی اسرار الشهاده را نوشته که به کلی حادثه کربلا را تحریف کرده است ، قلب کرده است ، زیر و رو کرده است ، بی خاصیت و بی اثر کرده است ، کتابش مملو از دروغ است ! حال به خاطر اینکه او عالم بوده ، باتقوا بوده ، مخلص امام حسین بوده است ، ما باید درباره اش سکوت کنیم ؟ حاجی نوری نباید درباره اسرار الشهاده او اظهار نظر کند ؟ باید جرح بشود و این وظیفه عالم است . از خداوند تبارک و تعالی توفیق می خواهیم که دلهای همه ما را به حق و حقیقت رهبری فرماید . گناहانی را که از طریق تحریف یا غیر تحریف مرتکب شده ایم ، بر ما ببخشاید .

به ما توفیق بدهد که وظیفه و رسالتی را که در این زمینه داریم به خوبی انجام بدهیم .

-
- ۱- سوره مائده آیه ۱۳
 - ۱- سوره بقره آیه ۷۸ .
 - ۱- احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۴۵۷ .
 - ۱- بحار الانوار ج ۷۰ ص ۲۲۵ , جامع الصغیر ج ۱ ص ۳ .
 - ۲- سوره هود آیه ۱۱۴ .
 - ۱- جامع الصغیر ج ۱ ص ۴ .
 - ۱- بحار الانوار ج ۴۵ ص ۶۱ , اعلام الوری ص ۲۴۶ , ارشاد شیخ مفید ص ۲۴۲ .
 - ۲- خدا رحمت کند مرحوم آیتی رضوان الله علیه را که گوهر گرانبهایی بود و از دست ما رفت . این مرد بزرگ در پنج , شش سال پیش در جلسه ای از انجمن ماهانه دینی , راجع به راه و رسم تبلیغ بحث کرد که در جلد دوم گفتار ماه چاپ شده است . در آنجا همین موضوع را ایشان طرح کرد . گفت این چه حرفی است که ما به امام زین العابدین نسبت بیماری می دهیم ؟ ! يك لقب به امام داده ایم که هر کس بشنود خیال می کند امام در تمام عمر بیمار بوده است . بعد قضیه جالبی را نقل کرد , گفت : همین چندی پیش یکی از مجلات را می خواندم که در آن , نویسنده مقاله ای از وضع دولت و کارمندان دولت انتقاد کرده بود که اغلب کارمندان دولت و متصدیان امور یا افراد بی عرضه ای هستند یا افراد ناپاکی . یا عرضه دارند و ناپاکند , یا پاکند و بی عرضه . عین عبارت را ایشان نقل کردند که نوشته بود : اغلب متصدیان امور یا شمرند یا امام زین العابدین بیمار ! و حال آنکه ما نیازمندیم به افرادی که حضرت عباس باشند و کاربر ! یعنی شمر کاربر بود ولی ناپاک , امام زین العابدین بیمار آدم پاکی بود ولی متأسفانه کاربرد نبود , (العیاذ بالله) عرضه و لیاقتی نداشت ! حضرت عباس هم پاک بود و هم کاربر . خوب ببینید ! همین يك جریان کوچک چقدر انحراف بوجود می‌آورد .
 - ۱- سوره کهف آیه ۱ , سوره فصلت آیه ۶ .
 - ۱- سفینه البحار ج ۱ ص ۶۳ , اصول کافی ج ۱ ص ۵۴ .
 - ۱- سوره بقره آیه ۱۵۹ .

بخش دوم : حماسه حسینی جلسه اول : دو چهره حادثه کربلا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين بارى الخلاق اجمعين و الصلوه و السلام على عبدالله و رسوله و حبيبه و صفيه , سيدنا و نبينا و مولانا ابى القاسم محمد صلى الله عليه و آله و سلم و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين .
اعوذ بالله من الشيطان الرجيم : يا قوم ان كان كبر عليكم مقامى و تذكيرى بايات الله فعلى الله توكلت فاجمعوا امرکم و شركائکم ثم لا يکن امرکم عليكم غمه ثم اقصوا الى و لا تنظرون (۱) موضوع بحث , حماسه حسینی است . اول باید کلمه حماسه را که در زبان فارسی زیاد استعمال می شود , برای شما توضیح بدهم .

کلمه حماسه به معنی شدت و صلابت است , و گاه به معنی شجاعت و حمیت استعمال می شود . علمای شعر شناس , منظومه های شعری را از نظر محتوی یعنی از نظر نوع معنی و هدف شعر به اقسامی تقسیم می کنند : بعضی از منظومه ها را منظومه های غنائی , بعضی را منظومه های حماسی و بعضی را منظومه های و عظمی و اندرزی , بعضی را منظومه های رثایی و بعضی دیگر را منظومه های مدحی می گویند , دیوان و غزلیات حافظ , غزلیات سعدی و دیوان شمس تبریزی , منظومه های غنایی است , یعنی اگر چه هدف در اینها عرفان است , ولی لااقل از نظر تشبیب , زبان عاشقانه است , سخن از حسن و بی اعتنائی محبوب است , سخن از درد فراق و درازی شب فراق و کوتاهی ایام وصال است .

فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش { گل در اندیشه , که چون عشوه کند در کارش دلربائی همه آن نیست که عاشق بکشند } خواجه آن است که باشد غم خدمتکارش این شعر غنائی است , گر چه در آخر به يك معنی عرفانی بسیار لطیف و عالی می رسد و حافظ همیشه این طور است . در آخر همین شعر می گوید : صوفی سرخوش از این دست که کج کرده کلاه { بدو جام دگر آشفته شود دستارش اشعار غنائی زیاد است .

شعر رثایی یا مرثیه که برای بزرگان دین و سایر بزرگان دنیا و کسانی که منشا خیر و برکتی بوده اند , گفته شده است , نوع دیگر شعر است . برامکه که منقرض شدند , شعری که از دستگاه آنها استفاده می کردند قصایدی در رثای آنها گفتند . خود همین حافظ , فرزند جوانش که می میرد با همان زبان مخصوص خودش مرثیه می گوید : بلبلی خون جگر خورد و گلی

حاصل کرد { باد غیرت به صدش حال پریشان دل کرد .
طوطی ای را به هوای شکری دل خوش بود { ناگهش سیل فنا نقش امل باطل
کرد آه و فریاد که از چشم حسود مه و مهر { در لحد ماه کمان ابروی من
منزل کرد اشعار رثایی زیاد است . مدح و ستایش هم که الی ماشاء الله ,
خصوصا تملق و چاپلوسی ! اشعار حماسی اشعار دیگری است , که معمولا
فقط آهنگ خاصی را می پذیرد .

شعر حماسی , شعری است که از آن بوئی از غیرت و شجاعت و مردانگی
می آید , شعری است که روح را تحریک می کند و به هیجان می آورد , مثلا :
تن مرده و گریه دوستان { به از زنده و طعنه دشمنان مرا عار آید از این
زندگی { که سالار باشم کنم بندگی این تقسیم بندی اختصاص به شعر ندارد ,
نثر هم همین طور است , نثرهای حماسی داریم , نثرهای غنائی داریم ,
نثرهای رثایی داریم , انواع نثرها داریم .

در جنگ صفین در اولین برخوردی که میان سپاه علی علیه السلام و سپاه
معاویه می شود , علی روی حساب خودش حاضر نیست که شروع کننده جنگ
باشد و تمام کوشش این است که تا حد ممکن مشکلات و اختلافات را حل بکند ,
بلکه بتواند معاویه و یارانش را به اصطلاح روبراه بکند , ولی يك وقت متوجه
می شود که آنها پیشدستی کرده اند و شریعه , یعنی جائی که می شود از فرات
آب برداشت را گرفته اند . علی علیه السلام سعی می کند با مذاکره مسئله را
حل کند , و پیغام می دهد که هنوز بنای جنگ نیست و می خواهیم مذاکره کنیم
بلکه مسئله با مذاکره حل بشود . ولی طرف مقابل قبول نکرد , بنابر این یا
اصحابش باید از تشنگی از پا در بیایند و یا باید جنگید .
جنگی که دشمن شروع کرده است .

در [(نهج البلاغه)] است که علی علیه السلام در مقابل جمعیت , ناراحت و
عصبانی از اینکار می ایستد و يك خطبه چند سطری می خواند , می فرماید :
قد استطعموكم القتال (۱) اینها گرسنه جنگند و از شما غذا می خواهند اما از
دم شمشیر , فاقروا علی مذلّه , و تاخیر محله , او رووا السیوف من الدماء
ترووا من الماء (۲) لشکریانم ! نمی گویم بروید بجنگید , بروید یکی از این
دو راه را انتخاب کنید : یا تن به ذلت بدهید که آب را ببرند و شما نگاه کنید ,
یا اینکه این تیغه را از خون این ناکسان سیراب کنید تا خودتان سیراب شوید .
فالموت فی حیاتکم مقهورین , والحياء فی موتکم قاهرین (۳) زندگی این است
که بمیرید ولی فائق باشید و مردن این است که زنده باشید , ولی تو سری خور
. علی علیه السلام با این سخنان آنچنان هیجان ایجاد کرد که در کمتر از دو
ساعت , دشمن را بکلی از کنار شریعه فرات دور کردند که دیگر دشمن از

تشنگی له له می زد . ولی علی علیه السلام به سپاهیان خود گفت شما هر روز اجازه بدهید که بیایند و آب بردارند .

لشکریان گفتند آنها به ما آب ندادند ، پس ما هم به آنها آب نمی دهیم ، ولی علی فرمود خیر ، این يك کار غیر انسانی است ، آب يك چیزی است که هر جانداری حق دارد از آن استفاده بکند ، به آنها آب بدهید .

پس معلوم شد سخن می تواند سخن حماسی باشد و سخن حماسی یعنی سخنی که در آن بوئی از غیرت و شجاعت و مردانگی باشد ، بوئی از ایستادگی و مقاومت باشد . اگر شعر یا نثری دارای این خصوصیات باشد ، آن را حماسی می گویند .

سرگذشتها و حادثه ها و تاریخچه ها هم اقسامی دارند . حادثه هایی داریم غنائی ، حادثه هایی داریم اندرزی ، حادثه هایی داریم رثایی و حادثه هایی داریم حماسی . يك سرگذشت تمامش فقط غناست ، بوی غنا می دهد ، عشق است . مجلات را شاید کم و بیش می خوانید ، در اینها چه حکایت واقعی ، چه افسانه ، چه مخلوطی از واقعیت و افسانه ، همه اش داستان غنائی است . حالا این همه داستان غنائی به گوش این ملت برود چی از آب در می آید ، من نمی دانم

به اصطلاح تراژدیها هم زیاد است . صفحات حوادث روزنامه ها را اگر بخوانید اغلب از این جور قضایا می بینید . داستانهای اندرزی هم داستانهای هستند که در آنها پند و اندرز است [(داستان راستان)] (۱) همه اش داستانهای اندرزی است . حتی شخصیتها هم اقسامی دارند ، بعضی از شخصیتها ، شخصیت حماسی هستند و روحشان حماسه است . بعضی روحشان غنائی است ، بعضی روحشان اساسا رثایی است ، آه و ناله است ، بعضی شکل روحشان شکل پند و اندرز و موعظه است . حالا که به طور اجمالی معنی حماسه را فهمیدیم ، می توانیم در اطراف حماسه حسینی بحث بکنیم .

آیا حسین بن علی حادثه حماسی دارد یا ندارد ؟ آیا شخصیت حسین بن علی يك شخصیت حماسی هست یا نیست ؟ ما باید شخصیت حسین بن علی را که برای ما يك شخصیت انسانی است بشناسیم . این مرد که ما هر سال به نام او وقتها صرف می کنیم ، پولها خرج می کنیم ، روزها تعطیل می کنیم ، باید خصوصیاتش برای ما شناخته شود و از جمله خصوصیات او همین است که آیا حسین علیه السلام يك شخصیت حماسی هست یا نه ؟ آیا ما باید با وجود حسین و سرگذشت او يك احساس حماسی داشته باشیم ، یا يك احساس تراژدی ، مصیبت ، رثا و نوله شدن ؟ در اینجا لازم است مختصری توضیح بدهم :

شخصیتهای حماسی که اغلب در منظومه های حماسی از آنها یاد شده است ، جنبه نژادی و قومی دارند و این اعم است از شخصیتهای افسانه ای مثل رستم و اسفندیار و یا شخصیتهای واقعی مثل جلال الدین خوارزمشاه در تاریخ ایران .

غالباً قهرمانان يك قوم اعم از واقعی و افسانه ای ، از آن نظر که انتساب به آن قوم دارند ، احساسات آن مردم را تحريك می کنند . اصولاً قهرمان دوستی و قهرمان پرستی جزء سرشت بشر است . مخصوصاً وقتی که قهرمان ، تعلقى هم به انسان داشته باشد که انسان بخواهد به او افتخار کند . این قهرمانهای کشتی که موفقیتی به دست می آورند ، براستی مردم برای آنها ابراز احساسات می کنند ، یا قهرمانی که هالتر بلند کرده و رکورد را شکسته و مثلاً سه کیلو بیشتر از رکورد جهانی بالا برده است ، چقدر تاج گل نثارش می کنند ، و یا برای کسی که کشتی گرفته و با يك فن ، حریف خود را ضربه فنی کرده است ، براستی ابراز احساسات می کنند .

اینها به خاطر این است که قهرمان دوستی و قهرمان پرستی در سرشت بشر است و ضمناً او از قهرمان ملت و قوم خودش تجلیل می کند نه از قهرمان دیگری . در کشتیهای بین المللی افراد هر ملت چه آنهایی که آنجا حاضرند و چه آنهایی که از رادیوها گوش می کنند ، احساساتشان متوجه هموطنان خودشان است که افتخاری برای وطن و قوم خودشان کسب کنند . ما وقتی داستان رستم و اسفندیار و افراسیاب و این طور چیزها را می خوانیم ، چون می گویند افراسیاب از ماوراء النهر و از يك ملت دیگری بوده و رستم از ملت ایران بوده است ، قهرا دلمان می خواهد که همیشه تفوق مال رستم باشد ، و افسانه ساز هم داستانهای و افسانه ها را چنان ساخته است که با ذائقه ما جور در بیاید ، یعنی همیشه آن طرف مغلوب و محکوم و این طرف غالب و قاهر باشد . این حماسه ها ، حماسه های قومی است ، یعنی اختصاص به يك قوم و نژاد معین و يك آب و خاک معین دارد .

اما مطلب در مورد حسین علیه السلام غیر از این است . حسین يك شخصیت حماسی است اما نه آنطور که جلال الدین خوارزمشاهی يك شخصیت حماسی است و نه آنطور که رستم افسانه ای يك شخصیت حماسی است . حسین يك شخصیت حماسی است ، اما حماسه انسانیت ، حماسه بشریت ، نه حماسه قومیت . سخن حسین ، عمل حسین ، حادثه حسین ، روح حسین ، همه چیز حسین هیجان است ، تحريك است ، درس است ، القاء نیروست ، اما چه جور القاء نیروئی ؟ چه جور درسی ؟ آیا از آن جهت که مثلاً به يك قوم بخصوص منتسب است ؟ ! یا از آن جهت که شرقی است ؟ یا از آن جهت که مثلاً عرب

است و غیر عرب نیست؟! یا به قول بعضی از ایرانیها از آن جهت که مثلا زنش ایرانی است؟! اساسا در وجود حسین يك چنین حماسه هائی نمی تواند وجود داشته باشد و علت شناخته نشدن حسین هم همین است. چون حماسه او بالاتر و مافوق اینگونه حماسه هاست، کمتر افراد می توانند او را بشناسند. حالا ببینیم که واقعا چطور است؟ شما در جهان يك شخصیت حماسی مانند شخصیت حسین بن علی از نظر شدت حماسی بودن و از نظر علو و ارتفاع حماسه یعنی جنبه های انسانی نه جنبه قومی و ملی پیدا نخواهید کرد. حسین سرود انسانیت است، نشید انسانیت است و به همین دلیل نظیر ندارد، و به جرات عرض می کنم که نظیر ندارد. شما در دنیا حماسه ای مانند حماسه حسین بن علی پیدا نخواهید کرد، چه از نظر قدرت و قوت حماسه و چه از نظر علو و ارتفاع و انسانی بودن آن. و متأسفانه ما مردم این حماسه را نشناخته ایم.

حادثه عاشورا و تاریخچه کربلا دو صفحه دارد، يك صفحه سفید و نورانی و يك صفحه تاریك، سیاه و ظلمانی که هر دو صفحه اش یا بی نظیر است و یا کم نظیر. اما صفحه سیاه و تاریکش از آن نظر سیاه و تاریك است که در آن فقط جنایت بی نظیر و یا کم نظیر می بینیم.

يك وقت حساب کردم و ظاهرا در حدود بیست و يك نوع پستی و لئامت در این جنایت دیدم و خیال هم نمی کنم در دنیا چنین جنایتی پیدا بشود که تا این اندازه تنوع داشته باشد. البته در تاریخچه جنگهای صلیبی، جنایتهای اروپائیهایی خیلی عجیب است و اینکه جرات نمی کنم که بگویم حادثه کربلا از نظر زیادی جنایت نظیر ندارد، چون توجه من یکی به جنگهای صلیبی و جنایتهایی است که مسیحیان در آن مرتکب شدند و یکی هم به جنایتهایی است که همین اروپائیها در اندلس اسلامی مرتکب شدند که آنهم عجیب است. تاریخ اندلس مرحوم آیتی را که دانشگاه چاپ کرده است بخوانید، کتابی است بسیار تحقیقی و آموزنده.

در این کتاب نوشته است: اروپائیها به صد هزار زن و مرد و بچه اجازه دادند که هر جا می خواهند بروند، بعد که اینها راه افتادند، پشیمان شدند و شاید هم از اول حقه زدند که اجازه حرکت دادند. به هر حال تمام این صد هزار نفر را کشتند و سر بریدند. شرقی هرگز از نظر جنایت به غربی نمی رسد. شما اگر در تمام تاریخ مشرق زمین بگردید، دو جنایت را حتی در دستگاه اموی پیدا نمی کنید، یکی آتش زدن زنده زنده، و دیگری قتل عام کردن زنان، ولی در تاریخ مغرب زمین این دو نوع جنایت فراوان دیده می شود. زن کشتن در تاریخ مغرب زمین يك امر شایعی است. هنوز هم باور نکنید که اینها روح

انسانی داشته باشند . آنچه در ویتنام صورت می گیرد ادامه روحیه جنگهای صلیبی و جنگهای اندلس آنها است . این کار که چند صد هزار نفر را زنده زنده در کوره آتش بگذارند ولو این افراد جانی هم باشند ، کار مشرق زمینی نیست و از عهده مشرق زمینی چنین جنایتی بر نمی آید . این کار فقط از عهده مغرب زمین قرن بیستم بر می آید .

این جنایت که در صحرای سینا دهها هزار سرباز را آب و نان ندهند تا از گرسنگی بمیرند برای اینکه اگر اسیر بگیرند باید به آنها نان بدهند ، فقط مال غربی است . شرقی این جور جنایت نمی کند . یهودی فلسطینی صد درجه شریفتر از یهودی غربی است . اگر مردم فلسطین یهودیهای ملی اهل همان فلسطین بودند که این جنایتها واقع نمی شد . این جنایتها همه مال یهودی غربی است . به هر حال من جرات نمی کنم بگویم جنایتی مثل جنایت کربلا در دنیا وجود نداشته است ، ولی نمی توانم بگویم در مشرق زمین وجود نداشته است . از این نظر حادثه کربلا يك جنایت و يك تراژدی است ، يك مصیبت است ، يك رثاء است . این صفحه را که نگاه می کنیم ، در آن ، کشتن بیگناه می بینیم ، کشتن جوان می بینیم ، کشتن شیرخوار می بینیم ، اسب بر بدن مرده تاختن می بینیم ، آب ندادن به يك انسان می بینیم ، زن و بچه را شلاق زدن می بینیم ، اسیر را بر شتر بی جهاز سوار کردن می بینیم . از این نظر قهرمان حادثه کیست ؟ واضح است وقتی که حادثه را از جنبه جنایی نگاه کنیم ، آن که می خورد قهرمان نیست ، آن بیچاره مظلوم است . قهرمان حادثه در این نگاه یزید بن معاویه است ، عبیدالله بن زیاد است ، عمر سعد است ، شمر بن ذی الجوشن است ، خولی است و يك عده دیگر . لذا وقتی که صفحه سیاه این تاریخ را مطالعه می کنیم ، فقط جنایت و رثاء بشریت را می بینیم . پس اگر بخواهیم شعر بگوئیم چه باید بگوئیم ؟ باید مرثیه بگوئیم و غیر از مرثیه گفتن چیز دیگری نیست که بگوئیم . باید بگوئیم : ز آن تشنگان هنوز به عیوق می رسد } فریاد العطش ز بیابان کربلا (۱) اما آیا تاریخچه عاشورا فقط همین يك صفحه است ؟ آیا فقط رثاء است ؟ فقط مصیبت است و چیز دیگری نیست ؟ اشتباه ما همین است . این تاریخچه يك صفحه دیگر هم دارد که قهرمان آن صفحه ، دیگر پسر معاویه نیست ، پسر زیاد نیست ، پسر سعد نیست ، شمر نیست . در آنجا ، قهرمان حسین است . در آن صفحه ، دیگر جنایت نیست ، تراژدی نیست ، بلکه حماسه است ، افتخار و نورانیت است ، تجلی حقیقت و انسانیت است ، تجلی حق پرستی است . آن صفحه را که نگاه کنیم ، می گوئیم بشریت حق دارد به خودش ببالد . اما وقتی صفحه سیاهش را مطالعه می کنیم و می بینیم که بشریت سر افکنده است و خودش را مصداق آن آیه می بیند که

می فرماید : قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدر لك (۱) مسلما جبرئیل امین در مقابل اعلام خدا که فرمود : انی جاعل فی الارض خلیفه (۲) س...الی نمی کند , بلکه آن دسته از فرشتگان که فقط صفحه سیاه بشریت را می دیدند و صفحه دیگر آن را نمی دیدند , از خدا این س...ال را می کردند که آیا می خواهی کسانی را در زمین قرار دهی که فساد کنند و خونها بریزند ؟ و خدا در جواب آنها فرمود : انی اعلم ما لا تعلمون (۳) من می دانم چیزی را که شما نمی دانید .

آن صفحه , صفحه ای است که ملك اعتراض می کند , بشر سرافکنده است و این صفحه , صفحه ای است که بشریت به آن افتخار می کند . چرا باید حادثه کربلا را همیشه از نظر صفحه سیاهش مطالعه کنیم ؟ و چرا باید همیشه جنایتهای کربلا گفته شود ؟ چرا همیشه باید حسین بن علی از آن جنبه ای که مورد جنایت جانیان است مورد مطالعه ما قرار بگیرد ؟ چرا شعارهایی که به نام حسین بن علی می دهیم و می نویسیم , از صفحه تاریخ عاشورا گرفته شود ؟ چرا ما صفحه نورانی این داستان را کمتر مطالعه می کنیم , در حالی که جنبه حماسی این داستان صد برابر بر جنبه جنائی آن می چربد . و نورانیت این حادثه بر تاریکی آن خیلی می چربد پس باید اعتراف کنیم که یکی از جنایتهای بر حسین بن علی ما هستیم که از این تاریخچه فقط يك صفحه اش را می خوانیم , و صفحه دیگرش را نمی خوانیم .

جانیهای بر امام حسین آنهایی هستند که این تاریخچه را از نظر هدف منحرف کرده و می کنند .

حسین را يك روز کشتند و سر او را از بدن جدا کردند , اما حسین که فقط این تن نیست , حسین که مثل من و شما نیست , حسین يك مکتب است و بعد از مرگش زنده تر می شود . دستگاه بنی امیه خیال کرد که حسین را کشت و تمام شد , ولی بعد فهمید که مرده حسین از زنده حسین مزاحمتر است , تربت حسین کعبه صاحبذلان است . زینب هم به یزید همین را گفت . گفت اشتباه کردی , کد کیدك واسع سعیک , ناصب جهدك فوالله لا تمحواذ کرنا , و لا تمیت و حینا , (۱) هر نقشه ای که داری بکار ببر ولی مطمئن باش تو نمی توانی برادر مرا بکشی و بمیرانی , برادر من زندگیش طور دیگر است , او نمرد , بلکه زنده تر شد . در آن وقت مرثیه گوها مثل مرثیه گوهای حالا نبودند] . (کمیت) [مرثیه گو بود , [(دعبل خزائی)] (مرثیه گو بود . همان دعبل خزائی که گفت پنجاه سال است که من دار خودم را بدوش کشیده ام . او طوری مرثیه می گفت که تخت خلفای ۱ بحار الانوار ج ۴۵ ص ۱۳۵ , اللهوف ص ۷۷ .

۱۲۶ اموی و عباسی را متزلزل می کرد .

او که محتشم نبود ، شعرای ما چرخ و فلک را مس...ول شهادت حسین دانسته اند ، [(کمیت)] که این جور نبوده ، يك قصیده که می گفت دنیا را متزلزل می کرد ، ولی با تاریخچه حسین ، با نام حسین ، با مرثیه حسین .

دیدند عجب ! قبر حسین هم مصیبتی برای ما شده است ، تصمیم گرفتند که قبرش را از بین ببرند ، قبرش را خراب کردند ، تمام آثار آن را محو کردند ، پستی و بلندیهای زمین را یکسان کردند ، به محل قبر آب انداختند بطوری که احدی در آن سرزمین نفهمد که قبر حسین در کدام نقطه بوده است ، اما مگر شد ؟ حتی روی آوردن مردم به آن بیشتر هم شد .

خود متوکل يك سر مغنیه (۱) دارد ، يك وقتی با او کار داشت و سراغ او را گرفت ، گفتند نیست . گفت کجاست ؟ گفتند به مسافرت رفته است .

بعد از مدتی که آمد ، متوکل از او س...ال کرد کجا رفته بودی ؟ جواب داد برای زیارت به مکه رفته بودم ، متوکل گفت الان که وقت زیارت مکه نیست ، نه ماه ذی الحجه است که وقت حج باشد ، و نه ماه رجب است که وقت عمره باشد ، و اصرار کرد که باید بگویی کجا رفته بودی ، بالاخره معلوم شد این زن به زیارت حسین بن علی رفته بود که متوکل آتش گرفت ، فهمید نام حسین را نمی شود فراموشاند .

۱ سر مغنیه یعنی يك خانم خواننده رقصه که سایر رقصه ها را تهیه می کند و رئیس آنهاست .

۱۲۷ من نمی دانم کدام جانی یا جانیهائی ، جنایت را به مشکل دیگری بر حسین بن علی وارد کردند ، و آن اینکه هدف حسین بن علی را مورد تحریف قرار دادند و همان چرندی را که مسیحیها در مورد مسیح گفتند درباره حسین گفتند که حسین کشته شد برای آنکه بار گناه امت را به دوش بگیرد ، برای اینکه ما گناه بکنیم و خیالمان راحت باشد ، حسین کشته شد برای اینکه گنهکار تا آن زمان کم بود ، بیشتر بشود . لذا بعد از این انحراف چاره ای نبود جز اینکه ما فقط صفحه سیاه و تاریك این حادثه را بخوانیم ، فقط رثاء و مرثیه ببینیم . من نمی گویم آن صفحه تاریك را نباید دید بلکه باید آن را دید و خواند ، اما این مرثیه همیشه باید مخلوط با حماسه باشد . اینکه گفته اند رثاء حسین بن علی باید همیشه زنده بماند ، حقیقتی است و از خود پیغمبر گرفته اند و ائمه اطهار نیز به آن توصیه کرده اند . این رثاء و مصیبت نباید فراموش بشود . این زکری ، این یادآوری نباید فراموش بشود و باید اشک مردم را همیشه بگیرد ، اما در رثای يك قهرمان . پس اول باید قهرمان بودنش برای شما مشخص بشود و بعد در رثای قهرمان بگریید ، و گرنه رثای يك آدم نفله شده بیچاره بی دست و پای مظلوم که دیگر گریه ندارد ، و گریه ملتی برای او

معنی ندارد . در رثای قهرمان بگریید برای اینکه احساسات قهرمانی پیدا بکنید , برای اینکه پرتوی از روح قهرمان در روح شما پیدا شود و شما هم تا اندازه ای نسبت به حق و حقیقت غیرت پیدا کنید , شما هم عدالتخواه بشوید , شما هم با ظلم و ظالم نبرد بکنید , شما هم آزادیخواه باشید , برای آزادی احترام قائل باشید , شما هم سرتان بشود که عزت نفس ۱۲۸ یعنی چه ؟ شرف و انسانیت یعنی چه ؟ کرامت یعنی چه ؟ اگر صفحه نورانی تاریخ حسینی را ما خواندیم , آن وقت از جنبه رثائیش می توانیم استفاده بکنیم و گرنه بیهوده است . خیال می کنیم حسین بن علی در آن دنیا منتظر است که مردم برایش دلسوزی کنند یا العیاذبالله حضرت زهرا علیه السلام بعد از هزار و سیصد سال , آنهم در جوار رحمت الهی , منتظر است که چهار تا آدم فکسنی برای او گریه بکنند تا تسلی خاطر پیدا کنند ! چند سال پیش در کتابی دیدم که نویسنده مقایسه ای میان حسین بن علی و عیسی مسیح کرده بود , نوشته بود که عمل مسیحیها بر عمل مسلمین (شیعیان) ترجیح دارد , زیرا آنها روز شهادت عیسی مسیح را جشن می گیرند و شادمانی می کنند , ولی اینها در روز شهادت حسین بن علی مرثیه خوانی و گریه می کنند . عمل آنها بر عمل اینها ترجیح دارد , زیرا آنها شهادت را برای عیسی مسیح موفقیت می دانند نه شکست , و چون موفقیت می دانند شادمانی می کنند .

اما مسلمین شهادت را شکست می دانند و چون شکست می دانند گریه می کنند

خوشا به حال ملتی که شهادت را موفقیت بشمارد و جشن بگیرد و بدا به حال ملتی که شهادت را شکست بداند و به خاطر آن مرثیه خوانی بکند .

جواب این است که اولاً دنیای مسیحی که این شهادت را جشن می گیرد , روی همان اعتقاد خرافی است که می گوید عیسی کشته شد تا بار گناه ما بریزد , و چون به خیال خودش سبکبال شده و استخوانش سبک شده آن را جشن می گیرد , در حقیقت او جشن سبکی استخوان خودش را به خیال خودش می گیرد , و این يك خرافه است . ثانياً این همان فرق اسلام و مسیحیت تحریف شده است که اسلام يك دین اجتماعی و مسیحیت , دینی است که همه آن چیزی که دارد اندرز اخلاقی است . از طرف دیگر گاه به يك حادثه از نظر فردی نگاه می کنیم و گاه از نظر اجتماعی . از نظر اسلام شهادت حسین بن علی از دیدگاه فردی يك موفقیت بود . برای شخص حسین بن علی این شهادت شکست بود یا موفقیت ؟ هر مسلمانی می گوید موفقیت و خود حضرت هم روز اول فرمود : خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه , و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف (۱) , از نظر يك انسان و از نظر خود شهید ,

شهادت موفقیت است .

لازم نیست مسیحیها بگویند , در هزار و سیصد و پنجاه سال پیش خود پیشوایان اسلام گفته اند , علی بن ابیطالب آن وقتی که تیغ بر فرقش فرود آمده و تا نزدیک ابرویش شکافته است , این طور حرف می زند : و الله ما فجانی من الموت وارد کرده , او طالع انکرته , و ما کنت الا کقارب ورد و طالب وجد (۲) , به خدا قسم مرگ ناگهانی و ضربت ناگهانی ای که بر من خورد , یک ذره مورد کراهت من نیست , من افتخار می کنم و آرزوی چنین روزی را داشتم , به خدا قسم مثل من مثل آن عاشقی است که به معشوق خود رسیده باشد .

به قول شاعر : دیدار یار غائب , دانی چه ذوق دارد { ابری که در بیابان بر تشنه ای ببارد مثل من در حال این ضربت خوردن مثل همان مردمی است که در شبهای تاریک دنبال آب می گردند و ناگهان به آب می رسند . دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند { اندر آن ظلمت شب , آب حیاتم دادند این از نظر شخصی و فردی , اما اسلام یک طرف دیگر هم دارد , قضایا را همیشه از جنبه شخصی مطالعه نمی کند , از جنبه اجتماعی هم مطالعه می کند .

حادثه عاشورا از جنبه اجتماعی و نسبت به کسانی که مرتکب آن شدند , مظهر یک انحطاط در جامعه اسلامی بود , لذا دائما باید یادآوری بشود که دیگر چنین کاری را مرتکب نشوند . این همان [(آخی)] است که یک ملت می گوید : ما مسلمانها چنین کاری کردیم ؟ ! لعنت به کسانی که چنین کاری کردند , پس دیگر چنین کاری نکنیم . ثانیاً این موضوع برای صیقل دادن احساسات اسلامی و انسانی است , اما بشرط اینکه ما این را درست درک بکنیم . امروز روزی نیست که آدم سرش را زیر آب بکند . ما باید در اوضاع مذهبی خودمان رفرم ایجاد کنیم . البته نه در مذهب بلکه در کار خودمان , اشتباهات ما که به مذهب مربوط نیست . مگر محتشم کاشانی هم یکی از ارکان مذهب است ؟ ! باید این شعارهای مفت (۱) . . .

۱- ای قوم اگر شما بر مقام رسالت و اندرز من به آیات خدا تکبر و انکار دارید , من تنها به خدا توکل می کنم , شما هم به اتفاق بتان و خدایان باطل خود هر مکر و تدبیری دارید انجام دهید , تا امر بر شما پوشیده نباشد و درباره من هر اندیشه باطلی دارید ببرید سوره یونس , آیه ۷۱ .
۱ و ۲ و ۳- نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه ۵۱ , صفحه ۱۳۸ .

- ۱ . داستانهای رثایی و ۱ اشاره به مجلات زمان طاغوت است .
- ۱- اشاره به دو جلد کتاب داستان راستان نوشته استاد شهید است .
- ۱- متأسفانه بقیه بیانات شهید آیه الله مطهری (دنباله این مطلب) در نوار ضبط نشده است .
- ۱- دیوان محتشم .
- ۱ ملائکه گفتند پروردگارا ! آیا کسانی را خواهی گماشت که در زمین فساد کنند و خونها بریزند و حال آنکه ما خود , تو را تسبیح و تقدیس می کنیم ؟
- سوره بقره , آیه ۳۰ .
- ۳ و ۲- سوره بقره آیه ۳۰ .
- ۱- بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۶۶ , اللهوف ص ۲۵ , مقتل الحسین خوارزمی ج ۲ ص ۵ , کشف الغمه ج ۲ ص ۲۹ .
- ۲ بحار الانوار ج ۴۲ , ص ۲۵۴ , نهج البلاغه فیض الاسلام , از سخنان آن حضرت علیه السلام است که نزدیک بدرد زندگانی بطرز وصیت و سفارش فرموده , صفحه ۸۷۵ .
- ۱- متأسفانه بقیه بیانات شهید آیه الله مطهری (دنباله این مطلب) در نوار ضبط نشده است .

جلسه دوم : نهضت حسینی , حماسه ای مقدس

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين باری الخلائق اجمعين والصلوه والسلام على عبدالله و رسوله و حبيبه و صفيه , سيدنا و نبينا و مولانا ابى القاسم محمد صلى الله عليه و آله وسلم و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين . اعوذ بالله من الشيطان الرجيم : يا قوم ان كان كبر عليكم مقامى و تذكيرى بايات الله فعلى الله توكلت فاجمعوا امركم و شركائكم ثم لا يكن امركم عليكم غمه ثم اقتضوا الى ولا تنظرون (۱) گفتيم يك سخن يا منظومه , يا شعر يا نثر حماسى آن است كه در روح انسانى جولان و هيجانى در جهت سلحشورى و مقاومت و ايستادگى و دفاع از عقیده ايجاد كند . و يك شخصيت حماسى , آن كسى است كه در روحش اين موج وجود دارد , يك روحيه متموجى از عظمت , غيرت , حميت , شجاعت , حس دفاع از حقوق و حس عدالتخواهى دارد . و باز عرض كرديم كه تاريخچه عاشورا , تاريخچه اى است كه دو صفحه دارد , يك صفحه آن

صفحه ای است سیاه و تاریک ، نمایشی است که از جنایت بشریت ، جنایت بسیار بسیار عظیمی ، يك داستان جنایی و يك ظلم بی حد و حساب است . و بنابر این ، داستان جنائی ما قهرمانانی دارد که قهرمانان جنایتند . پسر معاویه ، پسر زیاد ، پسر سعد و يك عده افراد دیگر ، قهرمان این داستان جنایی هستند . اما تمام این داستان جنایت نیست . یعنی داستان ما يك صفحه ندارد ، دو صفحه دارد . تنها این نیست که يك عده جنایتکار بر يك عده مردم پاك و بیگناه جنایت وارد کردند . بله ، داستانهای هست که فقط و فقط جنایی است ، يك صفحه بیشتر ندارد و آن هم مملو از جنایت است .

مثلا داستان پسران مسلم بن عقيل فقط يك داستان جنایی است و بس که دو تا طفل نابالغ بیگناه پدر کشته غریب در يك شهر ، بدست يك آدم جانی می افتند و او به طمع اینکه به پولی برسد به شکل فجیعی آنها را به قتل می رساند . وقتی ما این تاریخچه را مطالعه می کنیم ، از يك طرف جنایت می بینیم و از طرف دیگر ، دو تا طفل معصوم نابالغ غریب که جنایت بر آنها وارد شده است که اینها ، حرفی هم نداشته اند و نمی توانسته اند حرفی داشته باشند ، چرا که بچه هایی در سنین ده ساله و دوازده ساله یا کمتر بوده اند . این فقط يك داستان جنایی است و از نظر آن دو طفل ، رثاء است ، مصیبت است ، مظلومیت است . اما داستان کربلا این طور نیست ، يك داستان دو صفحه ای است که از نظر آن صفحه دیگر بیشتر قابل مطالعه است . از نظر آن صفحه ، جنبه مثبت دارد ، صورت فعالی دارد ، نمایشگاهی است از عظمت و علو بشریت ، از رفعت بشریت ، نمایشگاه معالی و مکارم انسانیت است ، سراسر حماسه است ، عظمت و شجاعت و حق خواهی و حق پرستی در آن موج می زند . از این نظر ، دیگر قهرمان داستان ما پسر معاویه و پسر زیاد و پسر سعد و دیگران نیستند . از این نظر قهرمان داستان ، پسران علی هستند ، حسین بن علی است ، عباس بن علی است ، دختر علی زینب است ، يك عده از مردان فداکار درجه اولی هستند که خود حسین که حاضر نیست يك کلمه مبالغه و گزاف در سخنش باشد ، آنها را ستایش می کند .

امام حسین در شب عاشورا اصحاب خودش را ستایش کرد . نگفت يك عده مردم بیگناه و بیچاره فردا کشته می شوید و به عمر شما خاتمه داده می شود ، بلکه آنها را ستایش کرد و فرمود : فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی (۱) ، من یارانی در جهان بهتر از یاران خودم سراغ ندارم ، یعنی من شما را بر یاران بدر که یاران پیغمبر بودند ، ترجیح می دهم ، بر یاران پدرم علی ترجیح می دهم ، بر یارانی که قرآن کریم برای انبیاء ذکر می کند و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما و هنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما

ضعفوا و ما استکانوا و الله يحب الصابرين (۱) , ترجیح می دهیم . یعنی اعتراف می کنم که همه شما قهرمان هستید . سخنش این طور آغاز می شود] : (مرحبا , مرحبا به گروه قهرمانان] (. بنابر این حالا که فهمیدیم این داستان دو صفحه دارد , می خواهیم صفحه دوم آن را هم مورد مطالعه قرار دهیم و اعتراف بکنیم که ما در گذشته این اشتباه را مرتکب شده ایم که این داستان را فقط از يك طرف آن مطالعه کرده ایم و غالبا آن طرف دیگر داستان را مسکوت عنه گذاشته ایم . یعنی ما نمایشگر قهرمانیهای جنایتکارانه پسر معاویه و پسر زیاد و پسر سعد بوده و هستیم .

من برای این دسته ها حقیقتا احترام قائل هستم , چون ابراز احساسات است , احساساتی صددرصد طبیعی , ناشی از عقیده و ایمان . آنهایی که می دانند اگر در يك ملت احساسات طبیعی ناشی از عقیده و ایمان درباره قهرمانان بزرگ آن ملت وجود داشته باشد , چقدر ارزش دارد , می دانند که من چه می گویم . نباید اینها را نسخ کرد , نباید با اینها مبارزه کرد , باید اینها را اصلاح کرد . باید این احساسات بسیار بسیار عظیم را که فقط ناشی از قدرت عقیده و ایمان است , اصلاح کرد . آیا اگر شما میلیاردها دلار خرج کنید می توانید يك چنین احساساتی در ملت بوجود بیاورید ؟ ! اینکه آن بابا از جیب خودش پول خرج می کند , خودش را بیکار می کند , زنجیر برمی دارد پشت خودش را سیاه می کند و اشک او هم متصل جاری است , ارزش دارد و نباید با آن مبارزه کرد و گفت این کارها وحشیگری است .

ابراز احساسات برای قهرمانان بزرگ تاریخ وحشیگری نیست . فقط اشتباه او در این است که وقتی می خواهد ابراز احساسات بکند , به شکلی ابراز احساسات می کند که نمایشگر قهرمانی جنایتکارانه جنایتکاران و نمایشگر مظلومیت آن کسی است که به او عشق می ورزد و علاقه دارد . او نمی داند حالا که می خواهد نمایشگری بکند , باید طوری نمایشگری بکند که نمایشگر حماسه حسینی باشد , نمایشگر آن جنبه نورانی و روشن تاریخ عاشورا باشد , نمایشگر روح حسین بن علی باشد . خوشبختانه کم و بیش این بیداری پیدا شده است و گاهی انسان به چشم می بیند که بعضی از دستجات توجه کرده اند که چه باید بکنند و چه می کنند .

مرد بزرگ , روحش صاحب حماسه است , خواه برای خودش کار کرده باشد , یا برای يك ملت و یا برای بشریت و انسانیت کار کرده باشد , و یا حتی بالاتر از انسانیت فکر کند و خودش را خدمتگزار هدفهای کلی خلقت بداند , که اسم آن را رضای خدا می گذارد , بدین معنی که خداوند این خلقت را آفریده و برای آن يك مسیر و هدف کلی قرار داده است , این راه , راه رضای خدا است

مرد بزرگ کسی است که در روحش حماسه وجود داشته باشد ، غیر از این نمی تواند باشد . نادر شاه افشار اگر يك حماسه در روحش وجود نمی داشت ، نمی توانست افغانه را از ایران بیرون کند و نمی توانست هندوستان را فتح بکند ، این خودش يك حماسه است . اما اینکه بعد کارش به يك مالیخولیا کشید و خودش دشمن جان ملت خودش شد ، مطلب دیگری است .

اسکندر ، خواه ناخواه در روحش يك حماسه ، يك موج وجود داشته است ، شاه اسماعیل همین طور ، ناپلئون همین طور . اسکندر ، نادر شاه و شاه اسماعیل ، همه اینها يك اراده بزرگ هستند ، يك همت بزرگ هستند ، يك حماسه بزرگ هستند ولی حماسه مقدس نیستند . برای اینکه هر يك از اینها می خواهد

شخصیت خودش را توسعه بدهد ، می خواهد همه چیز را در خودش هضم کند ، می خواهد ملتها و مملکتهای دیگر را در مملکت خویش هضم کند ، و لذا از نظر يك ملت ، يك قهرمان ملی است ، ولی از نظر ملت دیگر جنایتکار است . اسکندر برای یونانیان يك قهرمان است و برای ایرانیان يك جنایتکار . برای یونانی يك قهرمان است چون به یونان عظمت داد ، چون قدرتهای دیگر ، ثروتهای دیگر ، عظمتهای دیگر را خرد کرد و پرچم یونان را در مملکتهای دیگر به اهتزاز در آورد ، اما از نظر قوم مغلوب ، او نمی تواند يك قهرمان باشد . ناپلئون برای فرانسویها قهرمان است ، اما آیا برای روسیه یا برای انگلستان هم قهرمان است ؟ البته نه . آنها حماسه هستند ، ولی يك حماسه فردی از نوع خودخواهی . يك حماسه بزرگ است یعنی يك خودخواهی بزرگ است ، يك خودپرستی بزرگ است ، يك جاه طلبی بزرگ است (در مقابل جاه طلبیهای کوچک ، جاه طلبیهای بزرگ هم در دنیا پیدا می شود) . اما این حماسه ها ، حماسه های مقدس شمرده نمی شوند .

حماسه مقدس مشخصات دیگری دارد که عرض می کنم ، مشخصاتی که به موجب آنها دیگر ناپلئون و اسکندر نمی توانند حماسه مقدس باشند . حماسه مقدس آن کسی است که روحش برای خود موج نمی زند . برای نژاد خود موج نمی زند ، برای ملت خود موج نمی زند ، برای قاره یا مملکت خود موج نمی زند ، او اساسا چیزی را که نمی بیند شخص خود است ، او فقط حق و حقیقت را می بیند و اگر خیلی کوچکش بکنیم باید بگوئیم بشریت را می بیند . این آیه قرآن يك آیه حماسی است : قل يا اهل الكتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله (۱) . ای اهل کتاب ، ای کسانی که ادعای مذهب دارید ! بیائید با همدیگر يك سخن داشته باشیم ، بیائید خودمان را فراموش کنیم و فقط عقیده را ببینیم ،

بیائید در راه يك عقیده خود را فراموش کنیم ، بیائید يك سخن را ایده خودمان قرار بدهیم ، الا نعبد الا الله جز خدا هیچ موجودی را قابل پرستش ندانیم : و لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله ، بیائید استثمار را ملغی کنیم ، استعباد را ملغی کنیم ، بشرپرستی را ملغی کنیم ، عدل و مساوات را در میان بشریت بیاوریم . نگفت قوم من ، قوم تو ، با هم همدست شویم و پدر يك قوم دیگر را در بیاوریم ، این حرفها نیست . پس يك جهت که این حماسه مقدس می شود این است که هدفش مقدس و پاک و منزه است ، مثل خورشید عالمتاب است که بر همه مردم و بر همه جهانیان می تابد .

دومین جهت تقدس اینگونه قیامها و نهضتها این است که در شرایط خاصی که هیچکس گمان [وقوع آن را] نمی برد قرار گرفته اند ، یعنی يك مرتبه در يك فضای بسیار بسیار تاریک و ظلمانی يك شعله حرکت می کند ، شعله ای در يك ظلمت مطلق . فریاد عدالتی است در يك استبداد و ستم مطلق ، جنبشی است در يك سکون ، در حالی که همه ساکن و مرعوبند ، کلام و سخنی است در يك خاموشی مرگبار .

به عنوان مثال نمرودی پیدا می شود که يك مرد باقی نمی گذارد . و در همین زمان نهضت مقدس ابراهیم صورت می گیرد . ان ابراهیم کان امه قانتا (۱) ، و یا فرعونی پیدا می شود و همان طوری که قرآن می فرماید : ان فرعون علا فی الارض و جعل اهله شیعا يستضعف طائفه منهم یذبح ابنائهم و یستحیی نسائهم (۲) ، و در همین عصر موسی ای پیدا می شود . و یا در عصر بعثت خاتم الانبیاء که تمام دنیا در ظلمت و خاموشی و هرج و مرج و فساد فرو رفته است ، ناگهان فریاد قولوا لاله الا الله تفلحوا بلند می شود .

دولت اموی است ، تمام نیروها را به نفع خودش تجهیز کرده است ، حتی نیروی مذهب را . باین ترتیب که محدثین از خدا بی خبر را استخدام کرده و به آنها پول می دهد تا به نفع او حدیث جعل کنند . می گویند يك عالم اموی گفته است : ان الحسین قتل بسیف جده (۱) ، حسین با شمشیر جدش کشته شد ، و منظور او این بوده است که حسین به حکم دین جدش کشته شد . ولی من می گویم این حرفها به معنی دیگری درست است و آن اینکه بنی امیه توانسته بودند اسلام را آنچنان استثمار و استخدام و منحرف بکنند که يك عده مردم از خدا بی خبر به عنوان جهاد و خدمت به اسلام به جنگ حسین بیایند . و کل یقربون الی الله بدمه (۲) ، بعد از شهادت اباعبدالله به شکرانه این عمل چندین مسجد ساخته شد . ببینید ظلمت و تاریکی چقدر بوده است ! آن وقت شعله ای مانند شعله حسینی در يك چنین شرایطی پیدا می شود . شرایطی که نوشته اند اگر يك نفر می خواست يك جمله درباره علی علیه

السلام روایت بکند ، مثلاً بگوید من از پیغمبر چنین چیزی را درباره علی شنیدم ، یا می خواهم فلان قضیه یا فلان خطبه را از علی نقل بکنم ، می رفتند در صندوقخانه ها ، درها را از پشت می بستند ، بعد کسی که می خواست جمله را نقل کند ، طرف را قسمهای م... کد می داد که من به این شرط برای تو نقل می کنم که آن را برای احدی نقل نکنی ، مگر برای کسی که به اندازه خودت قابل اعتماد باشد ، و تو هم او را به همین اندازه قسم بدهی که برای شخص غیر قابل اعتماد نقل نکند .

سومین جهت تقدس نهضت حسینی این است که در آن يك رشد و بینش نیرومند وجود دارد . یعنی این قیام و حماسه از آن جهت مقدس است که قیام کننده چیزی را می بیند که دیگران نمی بینند ، همان مثل معروف ، آنچه را که دیگران در آینه نمی بینند او در خشت خام می بیند . اثر کار خودش را می بیند ، منطقی دارد مافوق منطق افراد عادی ، مافوق منطق عقلایی که در اجتماع هستند . ابن عباس ، ابن حنفیه ، ابن عمر و عده زیادی در کمال خلوص نیت ، حسین بن علی را از رفتن به کربلا نهی می کردند ، آنها روی منطق خودشان حق داشتند ، ولی حسین چیزی را می دید که آنها نمی دیدند . نه آنها به اندازه حسین بن علی خطر را احساس می کردند و نه می توانستند بفهمند که چنین قیامی در آینده چه آثار بزرگی دارد . اما او بطور واضح می دید . چندین بار گفت : به خدا قسم اینها مرا خواهند کشت ، و به خدا قسم که با کشته شدن من ، اوضاع اینها زیر و رو خواهد شد . این بینش قوی اوست . حسین بن علی علیه السلام يك روح بزرگ و يك روح مقدس است . اساساً روح که بزرگ شد ، تن به زحمت می افتد ، و روح که کوچک شد ، تن آسایش پیدا می کند . این خود يك حسابی است . این عباسها بیایند نهی بکنند ، مگر روح حسین اجازه می دهد . منتبئی شاعر معروف عرب شعر خوبی دارد ، می گوید : و اذا كانت النفوس كبارا { تعبت فی مرادها الاجسام (۱) } می گوید وقتی که روح بزرگ شد ، جسم و تن چاره ای ندارد جز آنکه به دنبال روح بیاید ، به زحمت بیفتد و ناراحت شود . اما روح کوچک به دنبال خواهشهای تن می رود ، هر چه را که تن فرمان بدهد اطاعت می کند . روح کوچک بدنبال لقمه برای بدن می رود ، اگر چه از راه دریوزگی و تملق و چاپلوسی باشد . روح کوچک دنبال پست و مقام می رود ولو با گرو گذاشتن ناموس باشد ، روح کوچک تن به هر ذلت و بدبختی می دهد برای اینکه می خواهد در خانه اش فرش یا مبل داشته باشد ، آسایش داشته باشد ، خواب راحت داشته باشد . اما روح بزرگ به تن نان جو می خوراند ، بعد هم بلندش می کند و می گوید شب زنده داری کن . روح بزرگ وقتی که کوچکترین کوتاهی در وظیفه

خودش می بیند ، به تن می گوید این سر را توی این تنور ببر تا حرارت آن را احساس کنی و دیگر در کار یتیمان و بیوه زنان کوتاهی نکنی (۲) .

روح بزرگ آرزو می کند که در راه هدفهای الهی و هدفهای بزرگ خودش کشته شود . فرقی شکافته می شود ، خدا را شکر می کند (۳) .

روح وقتی که بزرگ شد ، خواه ناخواه باید در روز عاشورا سیصد زخم به بدنش وارد شود . آن تنی که در زیر سم اسبها لگدمال می شود ، جریمه یک روحیه بزرگ را می دهد ، جریمه یک حماسه را می دهد ، جریمه حق پرستی را می دهد ، جریمه روح شهید را می دهد .

و اذا كانت النفوس كبارا { تعبت فی مرادها الاجسام وقتی که روح بزرگ شد به تن می گوید من می خواهم به این خون ارزش بدهم .

شهید به چه کسی می گویند ؟ روزی چقدر آدم کشته می شوند ، مثلا هواپیما سقوط می کند و عده ای کشته می شوند ، چرا به آنها شهید نمی گویند ؟ چرا دور کلمه شهید را هاله ای از قدس گرفته است ؟ چون شهید کسی است که یک روح بزرگ دارد ، روحی که هدف مقدس دارد ، کسی است که در راه عقیده کشته شده است ، کسی است که برای خودش کار نکرده است ، کسی است که در راه حق و حقیقت و فضیلت قدم برداشته است . شهید به خون خودش ارزش می دهد ، همان طور که مثلا یک نفر به ثروت خودش ارزش می دهد و به جای آنکه ثروتش در بانکها ذخیره باشد ، آن را در یک راه خیر مصرف می کند که هر یک ریالش با مقیاس معنا بیش از صدها هزار ریال ارزش داشته باشد ، ثروت خود را به صورت یک م... سسه عام المنفعه مفید فرهنگی ، مذهبی و اخلاقی در می آورد و با این عمل به آن ارزش می دهد . دیگری به فکر خودش ارزش می دهد ، به خودش زحمت می دهد و یک کتاب مفید و اثر علمی به وجود می آورد . دیگری به نوق فنی خودش ارزش می دهد و صنعتی را در اختیار بشر قرار می دهد .

دیگری به خون خودش ارزش می دهد ، در راه رفاه بشریت ، خون خودش را فدا می کند . کدامیک بیشتر خدمت کرده اند ؟ شاید خیال بکنید علماء یا مخترعین و مکتشفین و ثروتمندان بیشتر به بشر خدمت کرده اند ، خیر ، هیچکس به اندازه شهداء به بشریت خدمت نکرده است . چون آنها هستند که راه را برای دیگران باز می کنند و برای بشر آزادی را به هدیه می آورند ، آنها هستند که برای بشر محیط عدالت به وجود می آورند که دانشمندان به کار دانش خود مشغول باشد ، مخترع با خیال راحت بکار اختراع خودش مشغول باشد ، تاجر تجارت بکند ، محصل درس بخواند و هر کسی کار خودش را انجام بدهد . اوست که محیط را برای دیگران به وجود می آورد . مثل آنها مثل چراغ و

مثل برق است . اگر چراغ یا برق نباشد ما و شما چکار می توانیم انجام دهیم ؟ قرآن کریم پیغمبر را تشبیه به يك چراغ می کند , باید چراغ باشد تا ظلمتها از میان برود و هر کسی بتواند بکار خودش مشغول باشد . چقدر عالی گفته است این شاعره زمان ما پروین اعتصامی , خدایش بیامرزد . از زبان شاهی و شمعی می گوید : يك شاهد , يك محبوب , يك زیباروی مورد توجه , يك شب تا صبح در کنار شمعی نشست , هنرنمائیها کرد , گلدوزیها کرد , صنعتی بخرج داد , همین که از کارهایش فارغ شد , رو کرد به شمع و گفت , نمی دانی من دیشب چه کارها کردم .

شاهی گفت به شمعی کامشب { در و دیوار مزین کردم دیشب از شوق نخفتم یکدم } دوختم جامه و بر تن کردم کسی ندانست چه سحر آمیزی { به پرند از نخ و سوزن کردم تو بگرد هنر من نرسی } زانکه من بذل سر و تن کردم یعنی برای سر و تن خودم هنر بذل کردم . شمع هم به او جواب داد : شمع خندید که بس تیره شدم { تا زتاریکیت ایمن کردم پی پی پیوند گهرهای تو بس } گهر اشک بدامن کردم تو می گوئی که من تا صبح گوهرها را بهم دوختم , ولی این گوهر اشک من بود که تا صبح ریخت تا تو توانستی آن گوهرها را در يك رشته بکشی و به گردن خود بیندازی .

خر من عمر من ارسوخته شد { حاصل شوق تو خرمن کردم من آن کسی هستم که تا صبح سوختم و تابیدم تا تو به هدف و مقصدت رسیدی , بعد می گوید : کارهایی که شمردی بر من { تو نکردی , همه را من کردم این سینا قانون نوشت , محمد بن زکریا الحاوی نوشت , سعدی ذوق خودش را در بوستان و گلستان نشان نداد , مولوی همین طور , مگر از پرتو شهداء , از آنهایی که تمدن عظیم اسلامی را پایه گذاری کردند , موانع را از سر راه بشریت برداشتند , از آنهایی که مثل شعله هائی در يك ظلمتهائی درخشیدند و جان خودشان را فدا کردند , از آنهایی که سراسر وجودشان حماسه الهی بود , سراسر وجودشان حق خواهی و حق پرستی بود , آنهایی که پرچم توحید را در دنیا به اهتزاز در آوردند و مستقر کردند , آنهایی که منادی عدالت بودند , منادی حریت و آزادی بودند . ما و شما که اینجا نشسته ایم مدیون قطرات خون آنها هستیم , مدیون حماسه های آنها هستیم . حسین بن علی سراسر وجودش حماسه است .

روانشناسها خصوصا کسانی که بیوگرافی می نویسند , کوشش می کنند برای روحیه ها يك کلید شخصیت پیدا کنند . می گویند شخصیت هر کس يك کلید معین دارد , اگر آن را پیدا بکنید سراسر زندگی او را می توانید توجیه بکنید . البته بدست آوردن کلید شخصیت افراد خیلی مشکل است , خصوصا

شخصیتهای خیلی بزرگ . عباس محمود عقاد دانشمند متفکر مصری ، کتابی نوشته بنام عبقریه الامام و در این کتاب اظهار نظر می کند که : من کلید شخصیت علی را در فروسیت جستجو و پیدا کردم . علی ، مردی است که در سراسر زندگیش چه در میدان جنگ ، چه در محیط خانواده ، چه در محراب عبادت ، چه در مسند حکومت و در هر جائی ، روح مردانگی وجود دارد . فروسیت یعنی مردانگی ، و مردانگی مافوق شجاعت است . او می گوید کلید شخصیت علی ، مردانگی است . ملای رومی حدود هفتصد سال قبل از او به این نکته پی برده بوده است که در علی ، چیزی بالاتر از شجاعت وجود دارد . در آن داستان معروف وقتی علی علیه السلام دشمنش را به زمین زد و خواست او را بکشد ، آن مرد آب دهان خود را به صورت علی انداخت ۱۴۸ و علی در آن لحظه او را نکشت و برخاست و قدم زد و بعد که آمد سر او را ببرد آن مرد س...ال کرد : چرا اول مرا نکشتی ؟ گفت چون من تحت تاثیر غضب خودم قرار گرفتم و نمی خواستم دستم حرکت بکند در حالی که خشم خودم هم تاثیر داشته باشد ، بلکه می خواستم تو را در راه رضای خدا و هدفهای کلی خلقت کشته باشم . مولوی این داستان را خیلی عالی به نظم درآورده است .

این نظم دو بیت دارد که به نظر من بهتر از این در مدح علی گفته نشده است ، می گوید : تو ترازوی احد خو بوده ای { بل زبانه هر ترازو بوده ای در شجاعت شیر ربا نیستی } در مروت خود که داند کیستی در بیت دومش که مورد نظر من است می گوید : در شجاعت ، تو اسدالله هستی اما در مروت و مردانگی که ما فوق شجاعت است ، هیچکس نمی تواند تو را توصیف بکند ، تو مافوق توصیف هستی . این مرد مصری هم به اینجا رسیده است که به عقیده او کلید شخصیت علی مروت است ، مروئت است ، فروسیت است . ادعای اینکه کسی بگوید من کلید شخصیت کسی مانند علی یا حسین بن علی را بدست آورده ام ، انصافا ادعای گزافی است ، و من جرئت نمی کنم چنین سخنی بگویم ، اما این قدر می توانم ادعا بکنم که در حدودی که من حسین را شناخته و تاریخچه زندگی او را خوانده ام و سخنان او را که متأسفانه بسیار کم به دست ما رسیده است (۱) به دست آورده ام ، و در حدودی که تاریخ عاشورا را که خوشبختانه این تاریخ مضبوط است مطالعه کرده و خطابه ها و نصایح و شعارهای حسین را بدست آورده ام ، می توانم این طور بگویم که از نظر من کلید شخصیت حسین حماسه است ، شور است ، عظمت است ، صلابت است ، شدت است ، ایستادگی است ، حق پرستی است . سخنانی که از حسین بن علی علیه السلام نقل شده نادر است ، ولی همان

مقداری که هست ، از همین روح حکایت می کند . از حسین بن علی پرسیدند ، شما سخنی را که با گوش خودت از پیغمبر شنیده باشی برای ما نقل بکن . ببینید انتخاب حسین از سخنان پیغمبر چگونه است ، از همین جا شما می توانید مقدار شخصیت او را بدست آورید .

حسین علیه السلام گفت آنچه که من از پیغمبر شنیده ام این است : ان الله تعالى يحب معالي الامور و اشراقها و يكره سفاسفها (۱) ، خدا کارهای بزرگ و مرتفع را دوست می دارد ، از چیزهای پست بدش می آید .

رفعت و عظمت را ببینید که وقتی می خواهد سخنی از پیغمبر نقل کند ، این چنین سخنی را انتخاب می کند . در واقع دارد خودش را نشان می دهد . از حسین علیه السلام اشعاری هم بدست ما رسیده است که باز همین روح در آن متجلی است : سبقت العالمين الى المعاني { بحسن خلیقه و علو همه و لاج بحکمتی نور الهدی فی { لیال فی الضلاله مدلهمه یرید الجاحدون لیطف...ن } و یابی الله الا ان یتمه (۱) سخنان بسیار محدودی که از حسین علیه السلام به ما رسیده همین طور است .

اینها مربوط به حادثه عاشورا هم نیست ، مربوط به قبل از آن است و ربطی به آنجا ندارد . سخن دیگر از او این است : موت فی عز خیر من حیاه فی ذل مردن با عزت و شرافت از زندگی با ذلت بهتر است . جمله دیگری که باز از او نقل کرده اند این است : ان جمیع ما طلعت علیه الشمس فی مشارق الارض و مغاربها ، بحرها و برها و سهلها و جبلها عند ولی من اولیاء الله و اهل المعرفه بحق الله کفیئى الظلال (۲) ، ضمنا شما از اینجا بفهمید یک مردی که حماسه الهی است فرقتش با دیگران چیست ؟ می گوید جمیع آنچه خورشید بر آن طلوع می کند ، تمام دنیا و مافیها ، دریای آن و خشکی آن ، کوه و دشت آن در نزد کسی که با خدای خودش آشنائی دارد و عظمت الهی را درک کرده است و در پیشگاه الهی سر سپرده است ، مثل یک سایه است .

بعد این طور ادامه می دهد : الا حر یدع هذه اللماظه لاهلها ، (۳) آیا یک آزاد مرد پیدا نمی شود که به دنیا و مافیهای آن بی اعتناء باشد ؟ دنیا و مافیها برای انسانی که بخواهد خود را برده و بنده آن بکند ، به آن طمع داشته باشد و آن را هدف کار خودش قرار بدهد ، مثل لماظه است می دانید لماظه چیست ؟ آدم وقتی غذا می خورد ، لای دندانهایش یک چیزهایی ، مثلا یک تکه گوشتی باقی می ماند که با خلال آن را در می آورد ، همان را لماظه می گویند . یزید و ملک یزید و دنیا و مافیهایش در منطق حسین علیه السلام لماظه هستند . بعد می گوید ، ایها الناس در دنیا بجز خدا چیزی پیدا نمی شود كه ه این ارزش را داشته باشد که شما جان و نفس خودتان را به آن بفروشید ، خودتان را بفروشید ،

آزاد مرد باشید ، خود فروش نباشید .

جمله ای دیگر : الناس عبید الدنیا مردم را به حالت بردگی و بندگیشان این طور تحقیر می کند که عیب مردم این است که بنده دنیا هستند ، برده صفت هستند ، بنده مطامع خودشان هستند . روی همین جهت ، دین که جوهر آزادی است و انسان را از غیر خدا آزاد و بنده حقیقت می کند ، در عمق روحشان اثر نگذاشته است و الدین لعق علی السننهم یحوظونه مادرت معائشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون (۱) .

ابوذر غفاری را عثمان تبعید می کند و اعلام می کند که احدی حق ندارد این مرد را که از نظر حکومت مجرم است مشایعت کند . ولی علی اعتنا به این فرمان خلیفه نمی کند و خودش و حسن و حسین او را مشایعت می کنند . هر کدام از آنها جمله هائی دارند ، حسین بن علی هم جمله ای دارد که مبین پرتو روحش است . ابوذر شیعه علی است و در سنین عمری مانند سنین علی ، و شاید هم از علی بزرگتر باشد لذا حسین علیه السلام او را عمو خطاب می کند و می گوید عمو جان ! نصیحت من به تو این است : اسأل الله الصبر والنصر ، و استعذ به من الجشع و الجزع (۱) عموجان ! از خدا مقاومت و یاری بخواه و از اینکه حرص بر تو غالب بشود که بدبخت می شوی بر خدا پناه ببر ، از جزع بترس . عمو جان ! توصیه من به تو این است که مبادا در مقابل فشارها و ظلمها اظهار جزع و ناتوانی بکنی . این چه روحیه ای است که در تمام سخنانش این روح که ما از آن غافل هستیم متجلی است . آن سخن اولش ، که گفت : خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف (۲) . در بین راه که به کربلا می روند ، بعضیها با او صحبت می کنند که نرو خطر دارد ، و حسین علیه السلام در جواب ، این شعرها را می خواند : سامضی وما بالموت عار علی الفتی { اذا مانوی حقا و جاهد مسلما و واسی الرجال الصالحین بنفسه } و فارق مثنورا و خالف مجرما اقدم نفسی لا ارید بقائها { لتلقى خمیسا فی الهیاج عمرما فان عشت لم اندم و ان مت لم الم } کفی بك ذلا ان تعیش و ترغما (۱) به من می گوئید نرو ، ولی خواهم رفت . می گوئید کشته می شوم ، مگر مردن برای يك جوانمرد ننگ است ؟ مردن آن وقت ننگ است که هدف انسان پست باشد و بخواهد برای آقائی و ریاست کشته بشود که می گویند به هدفش نرسید . اما برای آن کسی که برای اعلائی کلمه حق و در راه حق کشته می شود که ننگ نیست . چرا که در راهی قدم برمی دارد که صالحین و شایستگان بندگان خدا قدم برداشته اند .

پس چون در راهی قدم بر می دارد که با يك آدم هلاک شده بدبخت و گناهکار

مثل یزید مخالفت می کند بگذار کشته بشود . شما می گوئید کشته می شوم , یکی از این دو بیشتر نیست : یا زنده می مانم یا کشته می شوم . فان عشت لم اندم اگر زنده ماندم , کسی نمی گوید تو چرا زنده ماندی . و ان مت لم الم و اگر در این راه کشته بشوم , احدی در دنیا مرا ملامت نخواهد کرد اگر بداند که من در چه راهی رفتم , کفی بك ذلا ان تعیش و ترغما , برای بدبختی و ذلت تو کافی است که زندگی بکنی اما دماغت را به خاک بمالند . باز می بینید که حماسه است . در بین راه نیز خطابه می خواند و می فرماید : الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه (۱) , بعد در آخرش می فرماید : انی لا اری الموت الا سعادة و لا الحیوه مع الظالمین الا برما (۲) من مردن را برای خودم سعادت , و زندگی با ستمگران را موجب ملامت می بینم . اگر بخواهم همه سخنان او را بیان کنم طولانی می شود . می پردازم به شب عاشورا و به نکته ای اشاره می کنم که معمولا به این نکات کمتر توجه می کنیم .

هر کس دیگری , هر شخصیت تاریخی , در شرایطی قرار بگیرد که حسین بن علی علیه السلام در شب عاشورا قرار گرفت , یعنی در شرایطی که تمام راههای قوت و غلبه ظاهری بر دشمن بر او بسته باشد , و قطعا بداند که خود و اصحابش بدست دشمن کشته می شوند , در چنین شرایطی زبان به شکایت باز می کند و این را تاریخ گواهی می دهد . جملاتی می گویند نظیر : تف بر این روزگار , افسوس که طبیعت با من مساعدت نکرد . می گویند وقتی ناپلئون در مسکو دچار آن حادثه شد , گفت : افسوس که طبیعت چند ساعت با من مخالفت کرد . دیگری دستش را بهم می زند و می گوید : روی تو ای روزگار سیاه باد که ما را به این شکل در آوردی .

امام حسین بن علی اصحابش را جمع می کند چنانکه گوئی روحش از هر شخص موفقی بیشتر موج می زند , و می فرماید : اثنی علی الله احسن الثناء و احمده علی السراء و الضراء , اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوه , و علمتنا القرآن , و فقهتنا فی الدین (۱) مثل اینکه تمام محیط برایش مساعد است و واقعا هم مساعد بود , آن شرایط برای کسی نامساعد است که هدفش حکومت دنیوی باشد . برای کسی که حتی حکومت و همه چیز را در راه حق و حقیقت می خواهد , و می بیند در راه خودش قدم برداشته , محیط مساعد است . او جز سپاس و شکر چیز دیگری نمی بیند .

از شعارهای روز عاشورای حسین علیه السلام یکی اینست : الموت اولی من رکوب العار } و العار اولی من دخول النار (۲) تا آخرین لحظه ها عملش , حرکاتش , سکناش , سخنانش , تمام حق خواهی , حق پرستی و موجی از

حماسه است . شب تاسوعا که برای آخرین بار به او عرضه می دارند یا کشته شدن یا تسلیم ! اظهار می دارد , و الله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا افر فرار العبید (۳) .

به خدا قسم که من هرگز نه دست ذلت به شما می دهم و نه مثل بردگان فرار می کنم . مردانه مقاومت می کنم تا کشته بشوم . آن ساعتهای آخر , اباعبدالله باز همان است . باور نکنید که اباعبدالله این جمله را گفته باشد : اسقونی شربه من الماء فقد نشطت کبدی . من که این جمله را در جائی ندیده ام , حسین اهل این جور در خواستها نبود , بلکه او در مقابل لشکر دشمن می ایستد و فریاد می کند : الا و ان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السله و الذله و هیهات منا الذله یابی الله ذالك لنا و رسوله و الم... منون و حجور طابت و ظهرت (۱) مردم کوفه ! آن ناکس پسر ناکس , آن زنا زاده پسر زنازاده , امیر شما , فرمانده کل شما , آن کسی که شما به فرمان او آمده اید به من گفته است که از این دو کار یکی را انتخاب کن یا شمشیر , یا تن به ذلت دادن , آیا من تن به ذلت بدهم ؟ هیهات که ما زیر بار ذلت برویم ! ما تن خودمان را در جلوی شمشیرها قرار می دهیم ولی روح خودمان را در جلوی شمشیر ذلت هرگز فرود نمی آوریم . خدای من که در راه رضای او قدم بر می دارم راضی نیست و می گوید نکن , پیغمبر که وابسته به مکتب او هستم , می گوید نکن , آن دامنهایی که من در آنها بزرگ شده ام , دامن علی که روی زانوی او نشسته ام به من می گوید تن به ذلت نده .

این يك حماسه است اما نه يك حماسه شخصی یا قومی . در آن منیت نیست , در آن خود پرستی نیست , خدا پرستی است . در روز عاشورا حسین علیه السلام حد آخر مقاومت را هم می کند , دیگر وقتی است که به کلی توانایی از بدنش سلب شده است . یکی از تیراندازان ستمکار تیر زهر آلودی را به کمان می کند و بسوی اباعبدالله می اندازد که در سینه اباعبدالله می نشیند و آقا دیگر بی اخ تیار روی زمین می افتد . چه می گوید ؟ آیا در این لحظه تن به ذلت می دهد ؟ آیا خواهش و تمنا می کند ؟ نه , بلکه بعد از گذشت این دوره جنگیدن رویش را بسوی همان قبله ای که از آن هرگز منحرف نشده است می کند و می فرماید : رضا بقضائك و تسلیم لامرک و لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین (۱) این است حماسه الهی , این است حماسه انسانی .
و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

- ۱- ای قوم اگر شما بر مقام رسالت و اندرز من به آیات خدا تکبر و انکار دارید ، من تنها به خدا توکل می کنم ، شما هم به اتفاق بتان و خدایان باطل خود هر مکر و تدبیری دارید انجام دهید ، تا امر بر شما پوشیده نباشد و درباره من هر اندیشه باطلی دارید بکار ببرید سوره یونس ، آیه ۷۱ .
- ۱- بحار الانوار ج ۴۴ ، ارشاد شیخ مفید ص ۲۳۱ ، اعلام الوری ص ۲۳۴ ، مقتل الحسین مقرر ص ۲۵۸ ، تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۳۸ و ۲۳۹ ، کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۴ ، مقتل الحسین خوارزمی ج ۱ ص ۲۴۷ .
- ۱- سوره آل عمران آیه ۱۴۶ ، چه بسیار رخ داده که پیغمبری جمعیت زیادی از پیروانش در جنگ کشته شده اند و با این حال اهل ایمان با سختیهای که در راه خدا به آنها رسید مقاومت کردند و هرگز بیمناک و زبون نشدند و سر به زیر بار دشمن فرود نیاوردند و راه صبر و ثبات پیش گرفتند که خداوند صابران را دوست می دارد .
- ۱- سوره آل عمران آیه ۶۴ ، ای اهل کتاب بیائید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم که بجز خدا هیچکس را نپرستیم و برخی ، برخی دیگر را به ربوبیت تعظیم نکنیم .
- ۱- سوره نحل آیه ۱۲۰ .
- ۲- سوره قصص آیه ۴ ، همانا فرعون در زمین تکبر و گردنکشی آغاز کرد و میان اهل آن سرزمین تفرقه و اختلاف افکند و طایفه ای را سخت ضعیف و ذلیل کرد . پسرانشان را می کشت و زنانشان را زنده می گذاشت .
- ۱- مقتل الحسین مقرر ص ۶ ، عبارتی است از ابوبکر بن ابن العربی اندلسی در عواصم ص ۲۳۲ .
- ۲- بحار الانوار ج ۴۴ ص ۲۹۸ .
- ۱- دیوان منتبی ، جزء دوم ص ۲۶۷ چاپ مکتب دارالبیان بغداد .
- ۲- اشاره به علی علیه السلام و آن داستان معروف دارد .
- ۳- اشاره به علی علیه السلام است که پس از شکافته شدن فرق مبارکش ندا در داد فزت برب الکعبه ، قسم به خدای کعبه که رستگار شدم .
- ۱- دیوان پروین اعتصامی چاپ هفتم ص ۱۶۳ .
- ۱- جامع الصغیر ج ۱ ص ۷۵ .
- ۱- بحار الانوار ج ۴۴ ص ۱۹۴ .
- ۲ و ۳- لمعه من بلاغه الحسین ص ۹۵ به نقل از نفس المهوم حاج شیخ عباس قمی .
- ۱- الغدیر ج ۸ ص ۳۰۲ .
- ۲- بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۶۶ ، اللهوف ص ۲۵ ، مقتل الحسین خوارزمی ج

۲ ص ۵ , نفس المهموم ص ۱۰۰ , ملحقات احقاق الحق ج ۱۱ ص ۵۹۸ ,
کشف الغمه ج ۲ ص ۲۹ .

۱- علت اینکه مقدار کمی از سخنان حسین علیه السلام بدست ما رسیده این
است که عصر اموی , عصر اختناق و سانسور درباره علی و فرزندان علی
بود و کسی جرات نمی کرد که با آنها تماس بگیرد و یا سخنی از آنها نقل کند .
۱- تحف العقول ص ۲۵۰ , مقتل الحسین مقرر ص ۲۳۱ , مقتل الحسین
خوارزمی ص ۲۳۷ , فی رحاب ائمه اهل البيت ج ۳ ص ۱۰۱ .

۱- فی رحاب ائمه اهل البيت ج ۳ ص ۹۷ , مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص
۶۹ , مقتل الحسین مقرر ص ۲۱۷ , بحار الانوار ج ۴۵ ص ۲۳۸ , ارشاد شیخ
مفید ص ۲۲۵ , در این سه کتاب آخر , این ابیات بغیر از بیت سوم و در کتاب
اعلام الوری ص ۲۳۰ بغیر از بیت سوم و چهارم ذکر شده است .

۲ و ۱ بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۸۱ , تحف العقول ص ۱۷۶ , اللهوف ص ۳۳
, مقتل الحسین مقرر ص ۲۳۲ , تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۲۹ , تاریخ این
عساکر ج ۴ ص ۳۳۳ , کشف الغمه ج ۲ ص ۳۲ .

۱- بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۹۲ , مقتل الحسین خوارزمی ج ۱ ص ۲۴۶ مقتل
الحسین مقرر ص ۲۵۷ , ارشاد شیخ مفید ص ۲۳۱ , اعلام الوری ص ۲۳۴ .
۲- بحار الانوار ج ۴۵ ص ۵۰ , مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۶۸ و ۱۱۰ ,
اللهوف ص ۵۰ , کشف الغمه ج ۲ ص ۳۶ .

۳- ارشاد شیخ مفید ص ۲۳۵ , مقتل الحسین مقرر ص ۲۸۰ .

۱- اللهوف ص ۴۷ , مقتل الحسین خوارزمی ج ۲ ص ۷۶ , تاریخ شام ابن
عساکر ج ۴ ص ۳۳۳ , نفس المهموم ص ۱۴۹ , ملحقات احقاق الحق ج ۱۱
ص ۶۲۴ و ۶۲۵ , مقتل الحسین مقرر ص ۲۸۷ , تحف العقول ص ۱۷۴ .

۱- نظیر این عبارت در ق مقام زخام صفحه ۴۶۳ و مقتل الحسین مقرر ص
۳۵۷ ذکر شده است .

جلسه سوم : نهضت حسینی , عامل شخصیت یافتن جامعه اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين بارى الخالق اجمعين و الصلوه والسلام على عبدالله و
رسوله و حبيبه و صفيه , سيدنا و نبينا و مولانا ابى القاسم محمد صلى الله عليه

و آله و سلم و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین .
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم : یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله و للرسول اذا
دعاکم لما یحییکم (۱) .

این مطلب را مکرر بر زبان می‌آوریم که حسین بن علی علیه السلام با آن
جانبازی که کرد اسلام را تجدید حیات و درخت اسلام را با ریختن خون خود
آبیاری نمود . اشهد انک قد اقامت الصلوه و آتیت الزکوه و امرت بالمعروف و
نهیت عن المنکر و جاهدت فی الله حق جهاده (۲) شهادت می‌دهم که تو اقامه
نماز کردی و زکات دادی و امر به معروف و نهی از منکر کردی و در راه
خدا جهاد نمودی و حق جهاد را بجا آوردی .

لازم است ما از خود س...ال بکنیم که چه رابطه‌ای میان شهادت حسین بن
علی و نیرو گرفتن اسلام و زنده شدن اصول و فروع دین وجود ۱ ای اهل
ایمان چون خدا و رسول شما را به ایمان دعوت کنند اجابت کنید تا به حیات
ابدی برسید . انفال , آیه ۲۴ .

۲ مفاتیح الجنان زیارت امام حسین علیه السلام در عید فطر و قربان .
۱۶۲ دارد ؟ زیرا می‌دانیم صرف اینکه خونی ریخته بشود , منشا این امور
نمی‌شود . بنابراین میان قیام و نهضت و شهادت حسین بن علی و این آثاری
که ما می‌گوئیم و مدعی آن هستیم و واقعا تاریخ هم نشان می‌دهد که حقیقت
دارد , چه رابطه‌ای وجود دارد ؟ این رابطه را ما وقتی می‌توانیم درک بکنیم
که موضوع گفته شده در دو گفتار پیشین را کاملا در نظر بگیریم .
اگر شهادت حسین بن علی صرفا يك جریان حزن آور می‌بود , اگر صرفا يك
مصیبت می‌بود , اگر صرفا این می‌بود که خونی بناحق ریخته شده است و به
تعبیر دیگر صرفا نفله شدن يك شخصیت می‌بود ولو شخصیت بسیار بزرگی ,
هرگز چنین آثاری را به دنبال خود نمی‌آورد . شهادت حسین بن علی , از آن
جهت این آثار را به دنبال خود آورد که به تعبیری که عرض کردیم , نهضت
او يك حماسه بزرگ اسلامی و الهی بود , از این جهت که این داستان و
تاریخچه , تنها يك مصیبت و يك جنایت و ستمگری از طرف يك عده ای
جنایتگر و ستمگر نبود , بلکه يك قهرمانی بسیار بسیار بزرگ از طرف همان
کسی بود که جنایتها را بر او وارد کردند .

شهادت حسین بن علی حیات تازه ای در عالم اسلام دمید و همان طور که در
گفتار اول گفتیم , اثر و خاصیت يك سخن یا تاریخچه و یا شخصیت حماسی
این است که در روح موج به وجود می‌آورد , حمیت و غیرت به وجود
می‌آورد , شجاعت و صلابت به وجود می‌آورد . در بدنها , خونها را به
حرکت و جوشش در می‌آورد , و تن ها را از رخوت و سستی خارج می‌کند

, و آنها را چابك و چالاک می نماید . چه بسیار خونها در محیطهایی ریخته می شود که چون فقط جنبه خونریزی دارد , اثرش مرعوبیت مردم است , اثرش این است که از نیروی مردم و ملت می کاهد و نفسها بیشتر در سینه ها حبس می شود .

اما شهادتهائی در دنیا هست که به دنبال خودش روشنائی و صفا برای اجتماع می آورد . شما در حالت فرد امتحان کرده و دیده اید که بعضی از اعمال است که قلب انسان را مکرر می کند , ولی بعضی دیگر از اعمال است که قلب انسان را روشن می کند , صفا و جلا می دهد . این حالت عینا در اجتماع هم هست . بعضی از پدیده های اجتماعی , روح اجتماع را تاریک و کدر می کند , ترس و رعب در اجتماع به وجود می آورد , به اجتماع حالت بردگی و اسارت می دهد , ولی يك سلسله پدیده های اجتماعی است که به اجتماعی صفا می دهد , نورانیت می دهد , ترس اجتماع را می ریزد , احساس بردگی و اسارت را از او می گیرد , جرات و شهامت به او می دهد .

بعد از شهادت امام حسین يك چنین حالتی به وجود آمد , يك رونقی در اسلام پیدا شد . این اثر در اجتماع از آن جهت بود که امام حسین علیه السلام با حرکات قهرمانانه خود روح مردم مسلمان را زنده کرد , احساسات بردگی و اسارتی را که از اواخر زمان عثمان و تمام دوره معاویه بر روح جامعه اسلامی حکمفرما بود , تضعیف کرد و ترس را ریخت , احساس عبودیت را زایل کرد . و به عبارت دیگر به اجتماع اسلامی شخصیت داد . او بر روی نقطه ای در اجتماع انگشت گذاشت که بعدا اجتماع در خودش احساس شخصیت کرد . مسئله احساس شخصیت مسئله بسیار مهمی است . از این سرمایه بالاتر برای اجتماع وجود ندارد که در خودش احساس شخصیت بکند , احساس منش بکند , برای خودش ایده آل داشته باشد و نسبت به اجتماعهای دیگر حس استغناء و بی نیازی داشته باشد , يك اجتماع این طور فکر بکند که خودش و برای خودش فلسفه مستقلی در زندگی دارد و به آن فلسفه مستقل زندگی خودش افتخار و مباحثات بکند , و اساسا حفظ حماسه در اجتماع یعنی همین که اجتماع از خودش فلسفه ای در زندگی داشته باشد و به آن فلسفه ایمان و اعتقاد داشته باشد , و او را برتر و بهتر و بالاتر بداند و به آن ببالد . وای به حال آن اجتماعی که این حس را از دست بدهد , این يك مرض اجتماعی است و این غیر از آن [(خودی)] (اخلاقی است که بد است و نفس پرستی و شهوت پرستی است .

اگر اجتماعی این منش را از دست داد و احساس نکرد که خودش فلسفه مستقلی دارد که باید به آن فلسفه متکی باشد , و اگر به فلسفه مستقل زندگی خودش

ایمان نداشته باشد ، هر چه داشته باشد از دست می دهد ، ولی اگر این یکی را داشته باشد ولی همه چیزهای دیگر را از او بگیرند باز روی پای خودش می ایستد . یعنی یگانه نیروئی که مانع جذب شدن ملتی در ملت دیگر و یا فردی در فرد دیگر می شود ، همین احساس منش و شخصیت است .

معروف است که آلمانها گفته اند ما در جنگ دوم همه چیز را از دست دادیم ، مگر يك چیز را که همان شخصیت خودمان بود و چون شخصیت خودمان را از دست ندادیم همه چیز را دوباره به دست آوردیم و راست هم گفته اند . اما اگر ملتی همه چیز داشته باشد ولی شخصیت خودش را ببازد ، هیچ چیز نخواهد داشت و خواه ناخواه در ملتهای دیگر جذب می شود . وای به حال این خودباختگی که متأسفانه در جامعه امروز ما وجود دارد .

در گفتارهای اقبال لاهوری خواندم که موسولینی گفته است : انسان باید آهن داشته باشد تا نان داشته باشد ، یعنی اگر می خواهی نان داشته باشی ، زور داشته باش . ولی اقبال می گوید : این حرف درست نیست . اگر می خواهی نان داشته باشی ، آهن باش ، نمی گوید آهن داشته باش ، بلکه آهن باش .

یعنی شخصیت تو شخصیتی محکم به صلابت آهن باشد . می گوید شخصیت داشته باش ، چرا به زور متوسل می شوی ، چرا به اسلحه متوسل می شوی ، چرا می گویی اگر می خواهی نان داشته باشی باید اسلحه داشته باشی ؟ بگو اگر می خواهی هر چه داشته باشی خودت آهن باش ، خودت فولاد باش ، خودت شخصیت داشته باش . خودت صلابت داشته باش ، خودت منش داشته باش . اگر يك ملت بیچاره و بدبخت ایمانش را به آنچه که خودش از فلسفه زندگی دارد از دست بدهد و مرعوب يك ملت دیگر بشود ، در تمام مسائل آنجور فکر می کند که دیگران فکر می کنند و اصلاً نمی تواند شخصا در مسائل قضاوت بکند . هر موضوعی را فقط به دلیل اینکه مد است یا پدیده قرن است ، بدلیل اینکه در جامعه آمریکا و در جامعه اروپا پذیرفته شده است ، می پذیرد و دیگر منطق سرش نمی شود .

در یکی دو سال قبل در کتابی از يك نفر از متجددین ایرانی که کتاب بدی هم نیست می خواندم که در زمانی که من در لندن بودم حادثه خیلی جالبی پیش آمد ، و آن اینکه : دختر سفیر کبیر سابق انگلستان در مسکو که قهرا از شخصیتهای خیلی معتبر انگلستان بود ، عاشق يك سیاه پوست شده بود ، و با این سیاه پوست ازدواج کرد و باعث غوغائی در انگلستان شد که چرا این دختر سفید پوست آنهم دختر یکی از شخصیتهای بزرگ انگلستان با يك سیاه پوست ازدواج کرده است . مدتها این مطلب سوژه شده بود و يك روزنامه نوشت که این موضوع اینهمه سر و صدا ندارد ، دنیا دارد بطرف تساوی می

رود و دنیای امروز میان نژادها تساوی قائل است و به علاوه در چهارده قرن پیش دین اسلام که یکی از مذاهب بزرگ جهان است، اختلاف سفید و سیاه را برداشته است. در آن کتاب نوشته بود در يك مجلسی که عده ای از انگلیسیها در آن بودند چند جوان ایرانی هم بودند. صحبت این حرف می شود که فلان روزنامه چنین حرفی نوشته و استناد کرده است به اسلام، که اسلام در چهارده قرن پیش از سیاهان حمایت کرده و آنها را همدوش سفیدها قرار داده است و يك مرد انگلیسی گفته بود يك دین کثیف باید هم از کثیفها حمایت بکند. و بعد نوشته بود دو نفر جوان ایرانی که در آن مجلس بودند خیلی افسرده شده و گفته بودند چرا ما باید يك دینی داشته باشیم که اسباب سرشکستگی ما باشد و بعد هم، ماجرای این مجلس را تعریف کرده بودند که ما در جلسه ای بودیم و چنین حرفی زدند و گفتند يك دین کثیف باید هم از يك نژاد کثیف حمایت بکند. آن دو جوان اظهار کرده بودند که واقعا چطور اسلام نتوانسته درك بکند که میان سفید و سیاه فرق است! این را می گویند شخصیت باختگی. اینها چون در محیطی قرار گرفته اند که آن محیط این طور فکر می کند، به جای يك ذره استقلال فکری داشته باشند و بر دهان گوینده آن سخن بگویند و بگویند حرف تو حرف مفت و مزخرفی است و مگر اختلاف رنگ می تواند سبب امتیاز فضیلت در میان افراد بشر باشد، آنطور افسرده می شوند و خود را می بازند. زیرا او می گوید وقتی فرنگی این طور فکر می کند لابد این طور درست است! ما مردم ایران يك حسن داریم و يك عیب. حسن ما مردم این است که در مقابل حقیقت تعصب کمی داریم و شاید می توانیم بگوئیم بی تعصب هستیم.

یعنی اگر با حقایق برخورد بکنیم و آنها را درك بکنیم شاید از هر ملت دیگر زودتر تسلیم آن حقایق می شویم، ولی يك عیب بزرگی در ما ملت ایران هست که به موازات اینکه در مقابل حقایق تسلیم می شویم، به حماسه ها و ارکان شخصیت خودمان زیاد پایبند نیستیم، و با يك حرف پوچ زود آن را از دست می دهیم و رها می کنیم. هیچ ملتی به اندازه ما نسبت به شعائر خودش بی اعتنا نیست. شما هندیها و ژاپنیها و اعراب را دیده اید، آنها هم مثل ما مشرق زمینی هستند، لکن از این نظر مثل ما نیستند. به اندازه ای که ما در مقابل لغات و عادات اجنبی تسلیم هستیم هیچ ملتی تسلیم نیست. به عکسهائی که در کتابهای تاریخ علوم هست نگاه کنید، می بینید دانشمندان درجه اول هند با همان عمامه و لباس خودشان هستند.

نهر و که يك سیاستمدار بزرگ و يك وزنه جهانی بود با همان لباس هندی در همه جا حرکت می کرد. بلندی و کوتاهی لباس و یا سفید و سیاه بودنش اهمیت

ندارد ، اما اینکه آن دانشمند عمامه خودش را سرش می گذارد و یا نهرو با آن شلوار سفید و گشاد و پالتوی مخصوص همه جا می رود ، می خواهد به همه مردم دنیا بگوید که من هندی هستم و باید هندی باقی بمانم و در مقابل علم و صنعت تعصب ندارم که علم و صنعت مربوط به کشور خاصی نیست . در مقابل عقاید بزرگ فلسفی و دینی تعصب ندارم ، اما در مورد شعارهای ملی ، هر کسی به شعارهای خودش پایبند است . من چرا باید شعار يك ملت دیگر را بپذیرم ؟ ولی ما ، اگر فرنگی يك زنار ببندد ، ما دو تا زنار می بندیم با اینکه او روی حساب شعار خودش این کار را می کند . در جامعه ما این حسابها نیست .

هر روز يك زمزمه ای بلند می شود و هر چند صباحی یکبار مسئله تغییر خط مطرح می شود که این خط به درد نمی خورد و باید خط لاتینی بکار ببریم و کلمات خودمان را با حروف لاتین بنویسیم ، (۱) حالا در اثر این تغییر چه به سر معارف و فرهنگ و تمدن و شخصیت و حماسه ملی ما می آید ، این حسابها دیگر در کار نیست . ما آثار نفیسی داریم که در دنیا نظیر ندارد . مگر دنیا کتابی مثل مثنوی مولوی دارد ؟

مگر دنیا کتابی مثل کتاب سعدی دارد ؟ اینها در قالب همین خطوط گفته و نوشته شده است . اگر شما این خط را که [(صادش)] با [(سینش)] و با [(ث)] سه نقطه اش ، و نیز حرف [(زاء)] (آن با [(ضادش و با [(ظینش)]) ، فرق می کند منسوخ کنید ، اگر شما این قالب را بردارید ، در ظرف صد سال دیگر اصلا مثنوی را نمی شود خواند ، ولی من نمی دانم چرا ما این طور هستیم ؟ ! پیغمبر اسلام به مردم عرب چه داد ؟ و اساسا يك آدم فقیر و یتیم و کسی که تمام قوم و قبیله اش با او دشمن هستند چه داشت که به آنها بدهد و چطور شد که آنها را از آن حضيض پستی به اوج عزت رساند ؟ ایمانی به آنها داد که آن ایمان به آنها شخصیت داد . يك مرتبه آن عرب سوسمار خور ، شیر شترخور ، عرب غارتگری که دخترش را زنده زنده به خاک می کرد ، این احساس در او پیدا شد که من باید دنیا را از اسارت و از پرستش و اطاعت غیر خدا نجات بدهم ، و هیچ اهمیت نمی داد که اعتراف بکند که در گذشته چطور بوده است ، و حتی افتخار می کرد که بگوید من در گذشته پست بودم ، آنطور فکر می کردم ، هیچ سابقه درخشان ملی ندارم ، ولی امروز این طور فکر می کنم ، از شما عالیتز فکر می کنم . این را می گویند شخصیت . آیا کلمه ای هست که از کلمه لاله الا الله بیشتر به روح انسان حماسه و شخصیت بخشد ؟ معبودی ، مطاعی ، قابل پرستشی غیر از خدا نیست . يك جرم فلکی ، يك حیوان ، يك سنگ ، يك درخت کجا و سر تعظیم فرود آوردن يك بشر کجا ! من

در مقابل غیر خدا هر چه هست ، سر تعظیم فرود نمی‌آورم . من طرفدار عدالت ، طرفدار حق و احسانم ، طرفدار فضیلتم .
به این می‌گویند شخصیت . امویین کاری کردند که شخصیت اسلامی را در میان مسلمین میراندند . کوفه مرکز ارتش اسلام بود ، و اگر امام حسین به کوفه نمی‌رفت ، امروز تمام مورخین دنیا او را ملامت می‌کردند ، می‌گفتند عراق که مرکز ارتش اسلامی بود از تو دعوت کرده بود و هجده هزار نفر با نماینده تو بیعت کردند و دوازده هزار نامه برای تو فرستادند ، چرا به آنجا نرفتی ؟ مگر از عراق جایی بهتر و بالاتر هم بود ؟ ! اساساً کوفه شهری است که بعد از جنگ‌هایی که در صدر اسلام واقع شد ، به دستور عمر بن خطاب توسط ارتش اسلام ساخته شد ، و از کوفیها و مردم عراق شجاعتر و سلحشورتر وجود نداشت . در عین حال همین مردمی که هجده هزار بیعت کننده داشتند ، و دوازده هزار نامه نوشته بودند ، به مجرد اینکه سر و کله پسر زیاد پیدا شد همه فرار کردند ، چرا ؟ چون زیاد بن ابیه سالها در کوفه حکومت کرده بود ، آنقدر چشم در آورده بود ، آنقدر دست و پاها بریده بود ، آنقدر شکمها سفره کرده بود ، آنقدر افراد را در زندانها کشته بود که اینها بکلی احساس شخصیت خودشان را از دست داده بودند . لذا تا شنیدند پسر زیاد آمد ، زن دست شوهرش را می‌گرفت و او را از پیش مسلم کنار می‌کشید ، مادر دست بچه خودش را می‌گرفت ، خواهر دست برادر خودش را می‌گرفت ، پدر دست فرزند خودش را می‌گرفت و از مسلم جدا می‌کرد ، و بی شک مردم کوفه از شیعیان علی بن ابیطالب بودند و امام حسین را شیعیانش کشتند ، لذا در همان زمان هم می‌گفتند : قلوبهم معه و سیوفهم علیه (۱) ، چرا که امویها شخصیت ملت مسلمان را له کرده بودند ، کوبیده بودند ، و دیگر کسی از آن احساسهای اسلامی در خودش نمی‌دید .

اما همین کوفه بعد از مدت سه سال انقلاب کرد و پنج هزار نفر تواب از همین کوفه پیدا شد و سر قبر حسین بن علی رفتند و در آنجا عزاداری کردند ، گریه کردند و به درگاه الهی از تقصیری که کرده بودند توبه کردند و گفتند ما تا انتقام خون حسین بن علی را نگیریم ، از پای نمی‌نشینیم . یا باید کشته بشویم ، یا انتقام بگیریم . و عمل کردند و قتله کربلا را همینها کشتند و شروع این نهضت از همان عصر عاشورا و از روز دوازدهم محرم بود .

چه کسی این کار را کرد ؟ حسین بن علی . شخصیت دادن به ملت به این است که به آنها عشق و ایده‌آل داده شود و اگر عشقها و ایده‌آلهائی دارند که رویش را غبار گرفته است آن گرد و غبار را از دود و دو مرتبه آن را زنده کرد . حسین بن علی در سخنان و خطابه‌های خودش ، آنجا که از امر به

معروف و نهی از منکر صحبت می کند ، همه اش صحبتش این است : و علی الاسلام السلام از قد بلیت الامه براع مثل یزید (۲) .

انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی (۱) بعد از بیست سی سال که این حرفها فراموش شده بود ، حسین بن علی به نام یک نفر مصلح و به نام یک نفر اصلاح طلب که باید در امت اسلام اصلاح ایجاد کرد ، قیام کرد و به مردم عشق و ایده آل داد . رکن اول حماسه زنده شدن یک قوم همین است . ملتی شخصیت دارد که حس استغناء و بی نیازی در او باشد . اینهاست درسهای آموزنده ای که از قیام حسین بن علی باید آموخت . او حس استغناء و بی نیازی به مردم داد .

روزی که می خواهد از مکه حرکت کند ، یک ذره قیام خودش را مشروط نمی کند و این طور می فرماید : خط الموت علی ولد آدم (۲) و در آخر خطبه می فرماید : فمن کان فینا باذلاً مهجته موطناً علی لقاء الله نفسه ، فلیرحل معنا فاننی راحل مصباحاً انشاء الله تعالی (۳) ، من فردا صبح حرکت می کنم هر کس که آماده جانبازی است و حاضر است خون قلب خودش را در راه ما بریزد و تصمیم به ملاقات حق گرفته است ، فردا صبح حرکت کند که من رفتم . دیگر بیش از این حرفی نیست . این مقدار استغناء قطعاً در دنیا نظیر ندارد .

از این بالاتر ، شب عاشورا است که اصحاب و اهل بینهش را جمع می کند و از آنها تمجید و تشکر می کند . بعد به آنها می گوید : بدانید از همه شما متشکر و ممنونم ، ولی بدانید که دشمنان با شما کاری ندارند ، و اگر بخواهید بروید مانع شما نمی شوند ، من هم از نظر شخص خودم که با من بیعت کرده اید بیعت خودم را از دوش شما برداشتم و محظور بیعت هم با من ندارید ، هر کس می خواهد برود آزاد است . حسین علیه السلام از اهل بیت و اصحابی که درباره آنها گفته است که اهل بیتی بهتر و باوفاتر از اینها سراغ ندارم ، این مقدار استغناء نشان می دهد و هرگز سخنانی از این قبیل که من را تنها

نگذارید ، من غریبم ، مظلومم ، بیچاره ام نمی گوی د . البته تکلیف دین خدا را بر نمی دارد ، لذا با افراد که اتمام حجت می کرد ، اگر در آنها تمایل به ماندن نمی دید به آنها می گفت از این صحنه دور بشوید زیرا که من نمی خواهم شما به عذاب الهی گرفتار شوید ، چون اگر از کسی استمداد بکنم و او صدای استمداد مرا بشنود و مرا مدد نکند ، خداوند او را به عذاب جهنم مبتلا خواهد کرد . این درس استغناء درس کوچکی نبود . همین استغناء بود که بعدها روحیه استغناء به وجود آورد و چقدر قیامها و نهضتها به وجود آمد .

حسین بن علی درس غیرت به مردم داد ، درس تحمل و بردباری به مردم داد ، درس تحمل شدائد و سختیها به مردم داد . اینها برای ملت مسلمان درسهای

بسیار بزرگی بود . پس اینکه می گویند حسین بن علی چه کرد و چطور شد که دین اسلام زنده شد ، جوابش همین است که حسین بن علی روح تازه دمید ، خونها را به جوش آورد ، غیرتها را تحریک کرد ، عشق و ایدهآل به مردم داد ، حس استغناء در مورد مردم به وجود آورد ، درس صبر و تحمل و بردباری و مقاومت و ایستادگی در مقابل شدائد به مردم داد ، ترس را ریخت ، همان مردمی که تا آن مقدار می ترسیدند ، تبدیل به يك عده مردم شجاع و دلاور شدند .

این داستان معروف است ، می گویند : نادر در یکی از جنگهایش سربازی را دید که فوق العاده شجاع و دلیر بود ، و از شجاعت و دلاوری او اعجاب می کرد . يك روز او را خواست ، گفت تو با این شجاعت و دلاوریت ، آن روزی که افاغنه ریختند به اصفهان غارت کردند و کشتند کجا بودی ؟ گفت من اصفهان بودم ، گفت تو اصفهان بودی و افاغنه آمدند و آنهمه جنایت کردند ؟ گفت بله بودم ، گفت پس آن روز شجاعتت کجا بود ؟ گفت آن روز نادری نبود . مقداری از شجاعتی که امروز من دارم ، از روحیه نادر دارم ، تو را که می بینم ، غیرت من تحریک می شود ، شجاع و دلیر و دلاور می شوم .

اینکه من تاکید می کنم که حماسه حسینی و حادثه کربلا و عاشورا باید بیشتر از این جنبه مورد استناد ما قرار بگیرد ، بخاطر همین درسهای بزرگی است که این قیام می تواند به ما بیاموزد . من مخالف رثاء و مرثیه نیستم ، ولی می گویم این رثاء و مرثیه باید به شکلی باشد که در عین حال آن حس قهرمانی حسینی را در وجود ما تحریک و احیاء بکند . حسین بن علی يك سوژه بزرگ اجتماعی است . حسین بن علی در آن زمان يك سوژه بزرگ بود ، هر کسی که می خواست در مقابل ظلم قیام بکند ، شعارش یا لثارات الحسین (۱) بود امروز هم حسین بن علی يك سوژه بزرگ است ، سوژه ای برای امر به معروف و نهی از منکر ، برای اقامه نماز ، برای زنده کردن اسلام ، برای اینکه احساسات و عواطف عالیله اسلامی در وجود ما احیاء بشود .

با وجودی که عرایض دیگری در این باره دارم در همین جا به عرایض خاتمه می دهم و بر می گردم به آیه ای که در ابتدا خواندم . آیه عجیبی است : یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم (۲) ایها الناس ! این دعوت پیغمبر را اجابت کنید ، می خواهد شما را زنده کند . حیات يك ملت به داشتن ثروت زیاد نیست ، حتی به علم هم نیست ، علم به تنهایی کافی نیست که يك ملت را زنده بکند ، بلکه حیات ملت به این است که آن ملت شخصیتی را در خودش احساس بکند . ای بسا ملتهای عالم که شخصیت ندارند ، و ای بسا ملتهای جاهل که شخصیت خودشان را حفظ کرده اند . اگر الجزایریها بعد از

صد و پنجاه سال مبارزه توانستند استعمار فرانسه را به زانو در آورند و به استقلال برسند ، برای این بود که در آنها يك حماسه وجود داشت ، يك احساس منش وجود داشت . اگر در آن طرف مشرق زمین ، ملت دیگری (۱) دارد با قویترین و ثروتمندترین ملتهای جهان مبارزه می کند ، چرا مبارزه می کند ؟ آیا عدد یا ثروتش با آنها مبارزه می کند ؟ ادا .

احساس شخصیت و منش آن ملت مبارزه می کند . می گوید : من ترا به آقائی قبول ندارم ، من یا باید زنده باشم روی پای خودم باشم و کسی بر من حکومت نکند ، و یا باید نباشم .

در حماسه حسینی آن کسی که بیش از همه این درس را آموخت و بیش از همه این پرتو حسینی بر روح مقدس او تابید ، خواهر بزرگوارش زینب سلام الله علیها بود . راستی که موضوع عجیبی است ، زینب با آن عظمتی که از اول داشته است و آن عظمت را در دامن زهرا علیه السلام و از تربیت علی علیه السلام بدست آورده بود ، در عین حال زینب بعد از کربلا ، با زینب قبل از کربلا متفاوت است ، یعنی زینب بعد از کربلا يك شخصیت و عظمت بیشتری دارد .

ما می بینیم در شب عاشورا ، زینب یکی دو نوبت حتی نمی تواند جلوی گریه اش را بگیرد ، یکبار آنقدر گریه می کند که بر روی دامن حسین بیهوش می شود ، و حسین علیه السلام با صحبتهای خود زینب را آرام می کند . لا یذهب حلمك الشيطان (۲) . خواهر عزیزم ! مبادا هوس شیطانی بر تو مسلط بشود و حلم را از تو برباید ، صبر و تحمل را از تو برباید .

وقتی حسین به زینب می فرماید که چرا این طور می کنی ، مگر تو شاهد و ناظر وفات جدم نبودی ؟ جد من از من بهتر بود ، پدر ما از ما بهتر بود ، برادر همین طور ، مادر همین طور ، زینب با حسین این چنین صحبت می کند : برادر جان ! همه آنها اگر رفتند بالاخره من پناهگاهی غیر از تو داشتم ، ولی با رفتن تو برای من پناهگاهی باقی نمی ماند . امام همینکه ایام عاشورا سپری می شود و زینب ، حسین علیه السلام را با آن روحیه قوی و نیرومند و با آن دستورالعملها می بیند ، زینب دیگری می شود که دیگر احدی در مقابل او کوچکترین شخصیتی ندارد . امام زین العابدین فرمود ما دوازده نفر بودیم و تمام ما دوازده نفر را بيك زنجیر بسته بودند که يك سر زنجیر به بازوی من و سر دیگر آن به بازوی عمه ام زینب بسته بود .

می گویند تاریخ ورود اسرا به شام دوم ماه صفر بوده است . بنابراین بیست و دو روز از اسارت زینب گذشته است ، بیست و دو روز رنج متوالی کشیده است که با این حال او را وارد مجلس یزید بن معاویه می کنند ، یزیدی که کاخ

اخضر او یعنی کاخ سبزی که معاویه در شام ساخته بود ، آنچنان بارگاه مجلی بود که هر کس با دیدن آن بارگاه و آن خدم و حشم و طنطنه و دبدبه ، خودش را می باخت . بعضی نوشته اند که افراد می بایست از هفت تالار می گذشتند تا به آن تالار آخری می رسیدند که یزید روی تخت مزین و مرصعی نشسته بود و تمام اعیان و اشراف و اعظم سفرای کشورهای خارجی نیز روی کرسیهای طلا یا نقره نشسته بودند . در چنین شرایطی این اسراء را وارد می کنند و همین زینب اسیر رنج دیده و رنج کشیده ، در همان محضر چنان موجی در روحش پیدا شد و چنان موجی در جمعیت ایجاد کرد که یزید معروف به فصاحت و بلاغت را لال کرد . یزید شعرهای ابن زبیری را با خودش می خواند ، و به چنین موقعیتی که نصیبش شده است افتخار می کند . زینب فریادش بلند می شود : اظننت یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض و آفاق السماء فاصبحنا نساق کما تساق الاساری ان بنا علی الله هوانا و بك علیه کرامه ؟ (۱) ای یزید ! خیلی باد به دماغت انداخته ای شمخت بانفک (۲) ! تو خیال می کنی اینکه امروز ما را اسیر کرده ای و تمام اقطار زمین را بر ما گرفته ای ، و ما در مشیت نوکرهای تو هستیم ، یک نعمت و موهبتی از طرف خداوند بر تو است ؟ ! به خدا قسم تو الان در نظر من بسیار کوچک و حقیر و بسیار پست هستی ، و من برای تو یک ذره شخصیت قائل نیستم . ببینید اینها مردمی هستند که بجز ایمان و شخصیت روحی و معنوی همه چیزشان را از دست داده اند . آن وقت شما توقع ندارید که یک همچون شخصیتی مانند شخصیت زینب چنین حماسه ای بیافریند ، و در شام انقلاب به وجود بیآورد ؟ همان طور که انقلاب هم به وجود آورد .

یزید مجبور شد در همان شام روش خودش را عوض بکند و محترمانه اسراء را به مدینه بفرستد ، بعد تبری بکند و بگوید خدا لعنت کند این زیاد را ، من چنان دستوری نداده بودم ، او از پیش خود این کار را کرد . چه کسی این کار را کرد ؟ زینب چنین کاری را کرد . در آخر جمله هایش اینطور فرمود : یا یزید کد کیدک واسع سعیک ناصب جهدک فوالله لا تمحوا ذکرنا و لا تمیت و حینا (۱) . زینب علیهاسلام به کسی که مردم با هزار ترس و لرز به او یا امیرالم...منین می گفتند ، خطاب می کند که یا یزید به تو می گویم ، هر حقه ای که می خواهی بزن و هرکاری که می توانی انجام بده ، امام یقین داشته باش که اگر می خواهی نام ما را در دنیا محو بکنی ، نام ما محو شدنی نیست ، آنکه محو و نابود می شود تو هستی .

چنان خطبه ای در آن مجلس خواند که یزید لال و ساکت باقی ماند و خشم سراسر وجود آن مرد شقی و لعین را فرا گرفت و برای اینکه دل زینب را آتش

بزند و زبان او را ساکت کند ، و برای اینکه زینب منقلب بشود ، دست به يك عمل ناجوانمردانه زد ، با عصای خیزران خود به لب و دندان اباعبدالله اشاره کرد .

لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم

۱- اشاره به زمان طاغوت است که هر چند صباحی یکبار قلم بدستانی در رابطه با سیاست استعماری رژیم ، مسئله تغییر خط فارسی به لاتین را مطرح می کردند .

۱- مقتل المقرم ص ۲۰۳ ، تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۱۸ ، کامل ابن اثیر ج ۶ ص ۱۶ ، ارشاد شیخ مفید ص ۲۱۸ ، مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۱۹۵ کشف الغمه ج ۲ ص ۳۲ قلبهائشان با او بود و شمشیر هایشان بر علیه او .
۲- اللهوف ص ۱۱ ، فی رحاب ائمه اهل البيت ج ۳ ص ۷۴ . زمانی که امت مبتلا شد به چوپان و سرپرستی چون یزید ، باید با السلام خداحافظی کرد .
۱- مقتل الحسين مقرر ص ۱۵۶ ، مناقب ابن شهر آشوب ج ۸۹ ، مقتل الحسين خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۸ ، لمعه من بلاغه الحسين ص ۶۴ ، مقتل العواصم ص ۵۴ ، نفس المهموم صفحه ۴۵ ، ملحقات احقاق الحق ج ۱۱ ص ۷۰۲ . من خروج نکردم برای جاه طلبی و رسیدن به مقام ، بلکه منحصرأ خروج کردم تا مفسد بین امت جدم را اصلاح کنم .

۳ و ۲- بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۶۶ ، اللهوف ص ۲۵ ، نفس المهموم ص ۱۰۰ ، مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۵ ، ملحقات احقاق الحق ج ۱۱ ص ۵۹۸ ، کشف الغمه ج ۲ صفحه ۲۹ .

۱- مسند الامام الرضا ج ۱ صفحه ۱۴۸ ، عیون الاخبار الرضا ج ۱ صفحه ۲۹۹ .

۲- سوره انفال آیه ۲۴ .

۱- منظور ملت ویتنام است .

۲- بحار الانوار ج ۴۵ صفحه ۲ ، ارشاد شیخ مفید صفحه ۲۳۲ ، اعلام الوری صفحه ۲۳۶ .

۲ و ۱ بحار الانوار جلد ۴۵ صفحه ۱۳۳ ، مقتل الحسين مقرر صفحه ۴۶۲ ، اللهوف صفحه ۷۶ . ای یزید آیا تو گمان کردی که اقطار زمین و آفاق آسمان را بر ما گرفته ای و این يك موهبتی است از طرف خدا برای تو و ذلت و خواری است برای ما .

۱- بحار الانوار جلد ۴۵ صفحہ ۱۳۵ ، اللہوف صفحہ ۷۷ .

